



javad
chaabavi

جواد
چاباوی

www.abadanlawyer.blogfa.com



Sina aein parast



satrap law

www.0631law.blogfa.com



z.chanani

ز.چنانی

www.lawbank.blogfa.com



ABADAN UNIVERSITY LAWYERS

www.katuzian.blogfa.com

تهیه کننده: سینا امین پرست دانشجوی حقوق دانشگاه
SATRAP
آزاد آبادان ۱۳۸۷/۹/۱۶



FARZAN PAK GOHAR

www.hoghoghabadan.blogfa.com

**این جزوه از وبلاگ های بالا قابل
دریافت می باشد**

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دانشگاه شهید بهشتی

آئین دادرسی مدنی ۲

تقریرات: استاد شمس

گردآورنده: احمد خاوی

پاییز ۱۳۸۴

مقدمه: در آیین دادرسی مدنی ۱، مقدمه‌ای گفته شده است که در آن تعریف دادرسی، فایده آیین دادرسی، ویژگی‌های قواعد آیین دادرسی مدنی در آن ارائه شده است. پس از آن سازمان قضاوتی ایران، یعنی مراجعه که به دعاوی و اختلافات بین مردم با مردم و مردم با دولت رسیدگی کرده، فصل خصوصت نموده و حق را به حقدار می‌رساند. پس از آن، صلاحیت مراجع مورد بررسی قرار گرفت و این که این مراجع به چه نوع دعاوی و اختلافاتی رسیدگی می‌کنند. این دعاوی عبارتند از:

دعاوی مالی، دعاوی غیر مالی، دعاوی عینی، دعاوی شخصی، دعاوی دینی، دعاوی راجع به اموال منقول، اموال غیر منقول و ...

سپس در ادامه دفاع یا پاسخ‌های خواننده مطرح شده است و این که خواننده یا وکیل او چگونه می‌تواند دفاعیات خود را ارائه نماید. پس از آن مطرح شد که آیا قواعد آیین دادرسی عطف به ماسبق می‌شود که در صورت وجود عطف به ماسبق شدن قواعد آیین دادرسی مدنی، می‌تواند روی پرونده‌های در جریان تأثیر گذار باشد.

همچنین بررسی شد که آیا قواعد آیین دادرسی مدنی، از قواعد امره یا قواعد مخیره هستند و چون اگر این قواعد، قواعد امره باشند، نمی‌توان بر علیه آن تراضی نمود در عین حالی که در مورد قواعد مخیره می‌توان بر علیه آن تراضی نمود.

اگر کسی مجبور به اقامه دعوی شود، باید به کجا مراجعه کند، این مراجع عبارتند از: دیوان عدالت اداری دادگاه عمومی، دادگاه تجدید نظر، دیوان عالی کشور، دادگاه‌های جزایی، حقوقی، شوراهای حل اختلاف و ...

ایرادات خواننده به دعوی مطروحه:

فردی به وکیل دادگستری مراجعه کرده و از او تقاضای کمک دارد. وکیل در پرونده مطروحه می‌تواند ایراد یا دفاع به معنای اخص داشته باشد یک وکیل متبحر می‌تواند با ایراد به دعوی، به سرنوشت پرونده را دگرگون کند بدون آن که وارد ماهیت دعوی شود.

دعوی متقابل:

خواننده می‌تواند به ایراد یا دفاع خاص بسنده کند. ولی در بعضی از موارد، خواننده به دعوی متقابل استناد می‌کند و دعوی را که بر علیه او اقامه شده است را رد کرده و دعوی جدیدی را مطرح

می‌کند. ایراد یک مانع موقتی بر سر راه یک پرونده است و سپس باید به دعوی متقابل استناد نمود، منتهی باید پرونده اقتصای طرح دعوی متقابل را داشته باشد که طرح دعوی متقابل از نظر روانی بر روی داور اختلاف که همان قاضی است اثر دارد.

تعریف و فایده آیین دادرسی مدنی :

اولین بحثی که در کتب فقهی و حقوقی مطرح شده است، تعریف و فایده آیین دادرسی مدنی است. ابتدائاً باید موضوع مورد بحث تعریف شده و سپس وارد ماهیت آن شود.

ضرر و خساراتی که از اعمال دیگران وارد شده و حقی را از بین می‌برد از دو حال خارج نیست:

۱- عمل جرم است ۲- عمل جرم نمی‌باشد

عمل اعم از فعل یا ترک فعل است. هر گاه حق انسان از طریق فعل یا ترک فعل دیگران ضایع شود، فعل یا ترک فعل انسان ممکن است جرم باشد یا نباشد.

جرم: عملی است (فعل یا ترک فعل) که:

۱- به قید مجازات

۲- ممنوع شده باشد و مفهوم اعم مجازات مورد نظر است که می‌تواند اعدام (رجم، سنگسار، طلب، دارآویز نمودن) تا مجازات‌های نقدی باشد.

هر گاه حق انسان از قبل اعمال دیگران تضییع شده باشد، عمل به قید مجازات ممنوع شود که جرم نامیده می‌شود یا این که قید مجازات را ندارد و جرم تلقی نمی‌شود.

مثال: فردی برای یک شرکت، مشاوره حقوقی ارائه می‌دهد و در مقابل چک حق مشاوره را دریافت می‌کند، منتهی این چک فاقد موجودی است و صدور چک بلامحل با قید مجازات ممنوع شده و جرم تلقی می‌گردد چون قانونگذار صدور چک بلامحل را جرم می‌داند.

حال اگر همین شرکت در مقابل حق مشاوره، سفته به مشاور حقوقی بدهد، صدور سفته و عدم پرداخت آن به قید مجازات ممنوع نشده است و قانونگذار برای آن مجازات پیش‌بینی نکرده است. چک و سفته، سند عادی و تجاری است ولی قانونگذار صدور چک بلامحل را به قید مجازات ممنوع کرده است.

فلسفه آن این است که اعمالی که نظم اجتماع و امنیت و صلح و آرامش اجتماعی را به خطر می‌اندازد که شامل مجازات می‌شود، بنابراین از نظر قانونگذار، اعمالی که به نظام، صلح، آرامش و

زندگی اجتماعی خلی وارد می‌کند باید به قید مجازات ممنوع شود. زیرا ممکن است که متضرر از جرم شکایتی نکند یا ضرری به کسی وارد نشود، ولی چون نظم اجتماع را مختل کرده است باید مجازات شود.

هر چه ضرر عمل ارتكابی شخص به نظم اجتماعی شدیدتر باشد، مجازات او شدیدتر خواهد بود. مثلاً برای قتل، اعدام و برای ضرب و جرح، زندان را در نظر می‌گیرند.

نظم، آرامش، امنیت، در هر کشوری، تعریف خاص خود را دارد. مثلاً عملی در ایران جرم تلقی می‌شود که این عمل در دیگر کشورها جرم نمی‌باشد. اختلاف فرهنگ‌ها، باورها و وضعیت اجتماعی در هر کشوری متفاوت است.

چون اعمالی که به قید مجازات ممنوع است باعث ورود ضرر به اجتماع می‌باشد، بنابراین هر جرمی که اتفاق می‌افتد برای همه افراد آن جامعه این حق بوجود می‌آید که بر علیه آن اقدام کنند. اگر در سیستان و بلوچستان، سرقتی انجام شود، همه مردم حق دارند که بر علیه فاعل آن اقدام نمایند. به خاطر این قضیه، دادسرا متکفل این امر شده است که دادستان (مدعی العموم) این عمل را انجام می‌دهد که مدعی از جانب عموم مردم بر علیه متهم است.

ضربه‌ای که به جامعه وارد شده، از ضربه وارده به فرد مهم‌تر است. در همه نظام‌های حقوقی به متضرر از جرم، اجازه داده شده که در کنار دعوای کیفری اقامه شده از سوی دادستان، او نیز اقامه دعوی نماید. دادستان سارق را برای مجازات تعقیب می‌کند و به تبع دادستان، مالباخته نیز حق تعقیب سوی را دارد.

امور کیفری در مراجع کیفری یا جزایی رسیدگی می‌شود و این مراجع، اصول و قواعدی را باید رعایت کنند که چگونگی نحوه رسیدگی، صدور رای، اجرای رای و ... را مشخص می‌کند که مجموعه این اصول و قواعد، آیین دادرسی کیفری نامیده می‌شود و مجموعه قواعد و مقرراتی است که شاکه در مقام شکایت کیفری، دادستان در مقام اقامه دعوای کیفری یا عمومی، مشتکی عنه در مقام پاسخگویی و دادگاه در مقام صدور حکم باید رعایت نمایند.

علی القاعده، متضرر از جرم هم می‌تواند شکایت نماید و لازم نیست که منتظر دعوای عمومی دادستان باشد.

۱- کشف جرایم ۲- تعقیب مجرمین ۳- ارجاع پرونده به دادگاه ۴- کوشش برای مجازات متهم است.

دادستان به هر شکلی که از وقوع جرم مطلع شود، باید اقدامه دعوی نماید. مهم‌ترین وظیفه دادستان نظارت، رسیدگی و جمع‌آوری مدارک و ادله، که و علیه متهم می‌باشد. در عین حال بعضی از جرایم هستند که اگر دادستان از وقوع آن مطلع شود، حق تعقیب کیفری ندارد مگر با شکایت شاکی خصوصی و زیرا این ضربه به حیثیت، آبرو، وضعیت اجتماعی و ... متضرر از جرم وارد شده و باید خود او اقدام کند. مانند: جرایم منافی عفت که زیان دیده باید طرح اقدامه دعوی نماید.

دسته مهمی از اعمال هستند که علیرغم این که از وقوع آنها به دیگران ضرر وارد می‌شود، به قید مجازات ممنوع نشده است. مثلاً این که مستأجر باید پس از انقضا مدت اجاره ملک را تخلیه کند

ولی مالک می‌تواند از طریق دادگاه حکم تخلیه عین مستأجره را اخذ کرده و درخواست احقاق حق نماید که برای این امر، مراجع حقوقی وجود دارد که خواهان در مقام اقدامه دعوا، خواننده در مقام ارائه دفاع باید به آن رجوع کنند. منتهی این رجوع به محاکم، ارائه دادخواست، ارائه دفاع یا پاسخ‌های خواننده، صدور حکم توسط دادگاه باید اصولی رعایت شود که آیین دادرسی مدنی نامیده می‌شود.

آیین دادرسی مدنی:

مجموعه اصل و فواعدی هستند که خواهان برای احقاق و ارائه دادخواست، خواننده جهت دفاع یا پاسخگویی، دادگاه به هنگام صدور رأی، اجرای احکام جهت اجرا نمودن آرا صادره توسط دادگاه و محاکم باید آنها را رعایت نمایند.

در مراحل که دادسرا وجود دارد، بالتبع امکان احقاق حق بیشتری وجود دارد که این امر در امور کیفری امکان پذیر است ولی در امور حقوقی، این اختیارات و امکانات وجود ندارد. بنابراین، اگر فردی از قبل جرم، ضرر و زبانی را متحمل شده باشد، چون در کنار او دادسرا، دادستان و نیروی انتظامی وجود دارد، سریعتر به حق خویش می‌رسد.

ولی در امور حقوقی، مدعی خود باید مدارک و ادله را جمع‌آوری نماید تا بتواند اقامه دعوی کند.
کثر امور کیفری حکم جلب، قرار بازداشت، تأمین کیفری، توقیف اموال، وجود دارد ولی در امور
حقوقی تمامی این موارد منتفی است.

اکثریت وکلا به هنگام فعالیت، قصد این را دارند که به امور حقوقی، جنبه کیفری داده تا از حمایت
قانون و دادستان برخوردار شوند. در حالی که اگر حق فرد در اثر ارتکاب جرم تضییع شد و بالتبع
دادستان اقامه دعوی گردید، اما باید مقررات آیین دادرسی مدنی رعایت شده تا احقاق حق صورت
بگیرد.

متضرر از جرم باید دادخواست احقاق حق ارائه داده تا قاضی بر اساس آن، حکم صادر نماید ولی
در بعضی از جرایم، همچون سرقت، دادخواست ضرر و زیان لزومی ندارد ولی در بقیه موارد، ارائه
دادخواست مورد لزوم می‌باشد.

فایده آیین دادرسی مدنی:

مقررات هر کشور به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱- مقررات تعیین کننده ۲- مقررات تضمین کننده

مقررات تعیین کننده

این مقررات که مقررات ماهوی نیز نامیده می‌شوند، مقرراتی هستند که حقوق، روابط اشخاص و
کیفیت روابط در آن تعیین می‌شوند. مثلاً در حقوق مدنی که اسباب مالکیت را، هبه، بیع، اخذ به
شفعه، ارث و ... تعیین می‌کند و هر کدام حقوقی را ایجاد می‌کند. مانند: حقوق بایع و مشتری،
مالک و مستاجر و ...

مقررات تضمین کننده:

مقررات و حقوقی هستند که تضمین حقوقی که در مقررات تعیین کننده پیش‌بینی شده است را
بر عهده دارد که مصداق بارز آن، آیین دادرسی مدنی است. بنابراین وظیفه مقررات تضمین کننده
آن است که حقوق (جمع حق) رعایت نشده یا تضییع شده را پس بگیرد و صاحب حق بتواند با
استفاده از این مقررات، احقاق حق نماید. فایده آیین دادرسی مدنی آن است که هر کجا که حق
تضییع یا انکار شد، بتواند با کمک مقررات و قوانین، احقاق حق کند. در حقوق همه چیز آیین

دادرسی مدنی است که در آن نحوه اقامه دعوی، روش احتفاتی حق، چگونگی پیشبرد دعوی، نحوه رسیدگی و صدور و اجرای حکم را مشخص می‌نماید.

یکی از اصول قانون اساسی که اصل مترقی هم قلمداد می‌شود، آن است که هر کسی حق دادخواهی دارد، منتهی این دادخواهی باید در دادگاهی رسیدگی شود که صلاحیت رسیدگی به آن را دارد.

اصل سی و چهارم قانون اساسی:

دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد ملت حق دارند این گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارند منع کرد.

ممکن است قانونگذار، صلاحیت رسیدگی به نزاع و دعوی را در صلاحیت مرجع دیگری غیر از مراجع دادگستری قرار داده باشد. مثل شورای حل اختلاف مالیاتی، شورای حق اختلاف وزارت کار و امور اجتماعی، هیئت تشخیص، شورای عالی ثبت و ... که در این صورت مراجعه به دادگاه عمومی صحیح نبوده و دادگاه به طرفیت خویش، قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند.

شناخت صلاحیت دادگاه‌ها امری بسیار مهم است. دادگاه عمومی در سراسر کشور تأسیس شده است، منتهی با توجه به نوع دعوا، محل اقامت خواننده و خواهان و ... باید دادگاه صالح برای رسیدگی به موضوع مشخص گردد.

آیین دادرسی مدنی ۲ در سه قسمت ارائه می‌گردد که عبارتست از:

- ۱- شیوه اقامه دعوی
 - ۲- شیوه دادرسی و انواع تصمیمات محاکم
 - ۳- طرق شکایت از آرا
- شیوه اقامه دعوی:

هر دعوی اعم از: طلاق، تخلیه ملک، الزام به تنظیم سند، مطالبه وجه، ابطال سند مالکیت معارض، تقاضای دستمزد و ... کم باشد یا زیاد، باید به روش صحیحی اقامه شود و در این رابطه ذکر چند نکته ضروری است:

تکته ۱- اولین قانون اساسی ایران که توسط مظفرالدین شاه در سال ۱۳۲۴ هجری قمری امضا شد و سپس به تبعیت از آن، در سال ۱۳۲۹ هجری قمری، در ارتباط با آیین دادرسی مدنی، دو قانون مهم تصویب شد که عبارتند از:

۱- قانون اصول محاکمات حقوقی که در رابطه با آیین دادرسی مدنی

۲- حدوداً سه ماه بعد، قانون اصول تشکیلات عدلیه تصویب شد.

لازم به ذکر است که هر دو قانون مذکور با مشورت موسیو برنی فرانسوی (دادستان پاریس) انجام شد مرحوم میرزا حسن مشیرالدوله پیرنیا، درباره تصویب این قانون از مشورت بهره برد، در حالی که خود او در فقه، اصول، قانون و زبان فرانسه آتبحر کامل داشت و دستگاه قضایی ایران را شبیه حقوق فرانسه ایجاد کرد.

اصول محاکمات حقوقی تا سال ۱۳۱۸ هجری شمسی (حدود ۲۸ سال) حاکمیت داشت و در طی این مدت تغییراتی را مرحوم داور در این رابطه انجام داد. آن گاه در این سال، مرحوم متین دفتری، قانون آیین دادرسی مدنی را تصویب نمود که از قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه، انگلیس، آلمان مقتبس شده بود. این قانون در سال ۱۳۲۹ کاملاً نسخ شد و قانون جدید آیین دادرسی مدنی مورد تصویب قرار گرفت که هم اکنون نیز لازم الاجرا است که مستند درس آیین دادرسی می باشد چون:

۱- قانون قدیم آیین دادرسی مدنی نسخ شده است و قابلیت استناد ندارد. زیرا ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی جدید و همچنین رای وحدت رویه دیوان عالی کشور، آن را نسخ شده اعلام کرده است و نمی توان به آن استناد نمود.

ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی:

از تاریخ لازم الاجرا شدن این قانون، قانون آیین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۱۸ و الحاقات و اصلاحات آن و مواد ۱۸ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ و ۳۱ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ و سایر قوانین و مقررات مغایر ملغی می گردد.

رای وحدت رویه شماره مورخ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

۲- بدلیل کمبود وقت کلاس، نمی توان بین این دو قانون، مقایسه ای انجام داد.

ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی، ۳ اصل را پیش بینی کرده که ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر دارد.

ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی:

هیچ دادگاهی نمی تواند به دعوائی رسیدگی کند مگر این که شخص یا اشخاص ذینفع یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند.

۱- هیچ دادگاهی به هیچ دعوایی رسیدگی نمی کند مگر در صورت درخواست.

بنابراین نمی توان به این مسئله استناد کرد که دادگستری مرجع تظلمات است. دادگاه فقط در صورت درخواست حق رسیدگی دارد. در امور کیفری دادستان به عنوان مدعی العموم حق انجام درخواست محاکمه متهم را دارد ولی در امور حقوقی این حق به دادستان داده نشده و او حق اقامه دعوی را ندارد مگر در صورت درخواست خواهان. قانون مقرر داشته که غاصب باید اجرت المثل ایام تصرف خود را بپردازد، منتهی این اجرت المثل باید در خواست قید و ارائه شده باشد تا قاضی بتواند به آن رسیدگی کرده و حکم صادر کند.

۲- ذینفع بودن شخص:

هیچ دادگاهی، هیچ دعوایی را رسیدگی نمی کند مگر این که شخص یا اشخاص ذینفع آن را درخواست نموده باشند. اگر فردی که دعوایی را اقامه می کند، در پرونده ذینفع نباشد، دادگاه به پرونده رسیدگی نکرده و قرار رد دعوی را صادر می کند. بنابراین هیچ فردی نمی تواند بر له برادر، خواهر، فرزند، پدر، مادر و ... خود اقامه دعوی نماید.

سؤال: ذینفع کیست و چه فرقی با ذیحق دارد؟

اگر خواهان ذینفع نباشد، دادگاه قرار رد دعوی را صادر می کند ولی اگر خواهان ذیحق نباشد، دادگاه حکم بر ضرر وی صادر می نماید.

تفاوت قرار و حکم:

فرق بین قرار و حکم آن است که اگر حکمی صادر شده باشد، دیگر نمی تواند مجدداً اقامه دعوی نمود، چون به هر دعوایی فقط یکبار رسیدگی می شود و این یک روش در تمام نظام های حقوقی دنیاست. اما اگر قرار صادر شده باشد، امکان اقامه دعوی مجدد وجود دارد. بنابراین نتیجه گرفته می شود که به هر دعوایی فقط یکبار رسیدگی می شود و امکان اقامه مجدد آن وجود ندارد و اگر دعوایی دوباره اقامه شود، می توان ایراد امر قضاوت شده را بر آن وارد نمود و دادگاه بدون آن که وارد ماهیت دعوی شود، آن دعوی را رد می کند.

روش احراز ذینفع بودن مدعی آن است که اگر رأی در پرونده صادر شود، آیا مدعی از این حکم و رأی استفاده ای می کند یا خیر؟ اگر فرد مدعی از حکم بهره مند شود، ذیحق است و الا سمتی در

پرونده ندارد و دادگاه وضعیت اصحاب دعوی را به هنگام تاریخ رسیدن دادخواست و اقامه دعوی، در پرونده حقی را دارا
نه در زمان رسیدگی، اگر فردی در زمان تقدیم دادخواست و اقامه دعوی، در پرونده حقی را دارا
باشد ذینفع است و در غیر این صورت ذینفع تلقی نشده و قرار رد دعوی صادر می‌شود. حتی اگر
در زمان رسیدگی فرد مدعی، وارث ذینفع بوده و در نتیجه ارث، مالک قهری مال مورد ادعا باشد.
اگر فرد مالک بوده و حکم به نفع او صادر شود، ذینفع و ذیحق است، چون اگر فرد ذینفع نباشد،
ذیحقی هم نخواهد بود.

مثال: خانمی از فردی یک میلیون تومان طلب دارد ولی همسر او نمی‌تواند از طرف او اقامه دعوی
نماید. زیرا بحث استقلال دارایی بین زن و شوهر وجود دارد و همسر ذینفع و دارنده حق نمی‌تواند
از جانب او اقامه دعوی نماید، چون در این پرونده ذینفع نیست و قرار رد دعوی صادر می‌گردد.

۳- رسیدگی به دعوی مطابق مقررات قانونی:

مدعی ذینفع از دادگاه درخواست رسیدگی می‌کند. منتهی این رسیدگی باید مطابق مقررات
قانونی باشد. نظام حقوقی ایران، یک نظام قانونی است و نه فقهی، چون در فقه اختلاف نظر بسیار
زیاد است. فرد مدعی اگر مجتهد جامع الشرایط هم باشد، باید برای احقاق حق خود مطابق
مقررات به دادگاه رجوع نماید.

آیین دادرسی مدنی، یک قانون تشریفاتی است و باید کاملاً رعایت شود.

سؤال: وضعیت بررسی در آیین دادرسی کیفری چگونه است؟

در آیین دادرسی کیفری، ضابط قضایی یا مأمور نیروی انتظامی، در صورت رؤیت جرم مشهود،
می‌تواند وارد عمل شود. چون در امور کیفری، دادستان مدعی العموم است، منتهی دادستان باید
کیفر خواست را صادر کند که مشابه دادخواست در امور حقوقی است. اختیارات دادگاه، در
رسیدگی به موارد بدون کیفر خواست محدودتر است و ذینفع اصلی در امور کیفری دادستان است
و متضرر از جرم در کنار دادستان اقامه دعوی می‌نماید.

همواره طرح جرم از جانب متضرر از جرم از جنبه حقوقی امکان پذیر است و می‌توان چک بلامجل
سرقت و ... را از جنبه حقوقی مورد پیگیری قرار داد و حکم را دریافت کرد.

مقررات رعایت شده از سوی خواهان در مقام اقامه دعوا

شروع رسیدگی در دادگاه مستلزم تقدیم دادخواست می باشد. دادخواست به دفتر دادگاه صالح و در نقاطی که دادگاه دارای شعب متعدد است به دفتر شعبه اول تسلیم می گردد. ...
بنابراین دادگاه در امور حقوقی در صورتی رسیدگی می کند که دادخواست ارائه شده باشد.

معادل چند واژه حقوقی:

خواهان: در برابر واژه مدعی به مفهوم اخص قرار دارد. مدعی کسی است که ادعا می کند و ابتدائاً دعوا را شروع کرده و ادعایی دارد.

خوانده: مدعی علیه، کسی است که ادعایی به مفهوم اخص علیه او شده و اقامه دعوی گردیده است.

خواسته: مدعا به، چیزی است که مورد ادعا می باشد و خواهان از دادگاه استرداد آن را خواسته است.

دادبردم: محکوم له، کسی است که حکم به نفع او صادر شده است.

داد باخت: محکوم علیه، کسی است که حکم به ضرر او صادر شده است.

محکوم به: مورد حکم، چیزی که نسبت به آن حکم صادر شده است.

دادخواست: عرض حال.

دادخواست دهنده: منظور کسی است که دادخواست را امضا کرده است. دادخواست دهنده معمولاً خواهان است، اما ممکن است دادخواست دهنده و خواهان یکی نباشد و وقتی است که خواهان و دادخواست دهنده، وکیل یا نماینده قانونی داشته باشد و یا امکان جمع آنها وجود ندارد. مثل محجور که نمی تواند دادخواست ارائه دهد.

قانونگذار دادخواست را در ۲ مفهوم بکار برده است:

۱- مصدر مرخم دادخواستن است ۲- برگه دادخواست

شروع به رسیدگی مستلزم دادخواستن است و باید دادخواهی با ارائه دادخواست انجام شود تا دادگاه شروع به رسیدگی کند و در امور حقوقی با ارائه دادخواست، دادخواهی متبلور می شود.
دادخواست طبق قانون شرایطی دارد:

منتهی شرایطی که ضمانت اجرایی برای آن وجود ندارد و اگر این شرطها در دادخواست مشحصر نیست. مثلاً دادخواست باید به زبان فارسی باشد، امضا داشته و روی برگه چاپی دادگستری تنظیم شده باشد.

اگر برگه‌ای شرایط دادخواست را دارا نباشد، اصولاً دادخواست قلمداد نمی‌شود. شرایط دادخواست، شرایط جوهری و بنیادین بوده و باید رعایت شوند.

اگر دادخواست امضا نداشته و در دفتر دادخواست‌ها ثبت شده باشد، باید به شعبه‌ای ارجاع شود تا به جریان بیفتد، در این حالت دادگاه باید ادامه رسیدگی را مستلزم امضا دادخواست نماید.
ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی:

دادخواست باید به زبان فارسی در روی برگه‌های چاپی مخصوص نوشته شده و حاوی نکات زیر باشد:

- ۱- نام و نام خانوادگی، نام پدر، سن، اقامتگاه و حتی الامکان شغل خواهان.
- تبصره - در صورتی که دادخواست توسط وکیل تقدیم شود مشخصات وکیل نیز باید درج گردد.
- ۲- نام و نام خانوادگی، اقامتگاه و شغل خوانده.
- ۳- تعیین خواسته و بهای آن مگر آن که تعیین بها ممکن نبوده و یا خواسته مالی نباشد.
- ۴- تعهدات و جهاتی که به موجب آن خواهان خود را مستحق مطالبه می‌داند به طوری که مقصود واضح و روشن باشد.
- ۵- آنچه که خواهان از دادگاه درخواست دارد.
- ۶- ذکر ادله و وسایلی که خواهان برای اثبات ادعای خود دارد، از اسناد و نوشتجات و اطلاع مطلعین و غیره. ادله مثبت به ترتیب و واضح نوشته می‌شود و اگر دلیل، دلیل گواه باشد، خواهان باید اسامی و مشخصات و محل آنها را به طور صریح معین کند.
- ۷- امضای دادخواست دهنده و در صورت عجز از امضا اثر انگشت او.
- تبصره ۱- اقامتگاه باید با تمام خصوصیات از قبیل شهر و روستا و دهستان و خیابان به نحوی نوشته شود که ابلاغ به سهولت ممکن باشد.
- تبصره ۲- چنانچه خواهان یا خوانده شخص حقوقی باشد، در دادخواست نام و اقامتگاه اشخاص حقوقی نوشته خواهد شد.

سئوال: درخواست دادخواست دهنده قرار است یا حکم؟

رای صادره حکم است و با صدور حکم، خصومت پایان می‌پذیرد. ولی در بعضی از موارد، منظور خواهان صدور حکم نیست، بلکه ممکن است که درخواست قرار باشد مثلاً قرار تأمین بازداشت اموال هدف دادخواست دهنده آن است که فعلاً اموال فرد بازداشت شود تا در صورتی که حکم به نفع خواهان صادر شده بتواند از محل فروش این اموال، طلب خویش را دریافت کند.

سئوال: تفاوت دادخواست با درخواست چیست؟

درخواست به معنای اعم به معنی طلب کردن است و در همه جا کار برد دارد. ولی دادخواست، دادخواستن است و متضمن درخواست به مفهوم اعم است. بنابراین هر تقاضایی که انجام شود با واژه خواهش مطرح می‌گردد. ولی درخواست به معنی اخص آن است که در آن، رأی مورد انقضای درخواست کننده یا چیزی بیش از قرار نمی‌تواند باشد. مثلاً قرار تأمین خواسته. ولی دادخواست در دادخواهی بکار برده می‌شود و رأی مورد انتظار دادخواست دهنده حکم است و ممکن است که دادگاه به جای حکم، قرار صادر نماید و یا حکم صادره به ضرر دادخواست دهنده باشد و البته تفاوت بین دادخواست و دادخواهی وجود دارد.

دادخواست به معنای دادخواهی آن است که فرد از دادگاه تقاضای احقاق حق کند. ولی دادخواست به معنای برگزینی است که فرد برای احقاق حق خود به دادگاه ارائه می‌دهد. در آیین دادرسی، ضوابط و ملاکها و اصول مورد توجه شایسته قرار نگرفته است.

دسته دوم شرایط:

دسته دوم شرایط اگر در دادخواست وجود نداشته باشد، مدیر دفتر دادگاه قرار رد دادخواست را صادر می‌کند. مدیر دفتر دادگاه یک کارمند اداری است که در رأس دفتر دادگاه قرار گرفته و ابلاغ اداری دارد (حتی ممکن است که لیسانس یا فوق لیسانس حقوق هم داشته باشد) و وظایف او، وظایف اداری است و نه وظایف قضایی قانونگذار یکی از وظایف مقام قضایی را بر عهده مدیر دفتر دادگاه گذاشته است و آن صدور قرار می‌باشد که در صلاحیت دادگاه و مقام قضایی قلمداد می‌شود.

این شرایط عبارتند از:

نام و نام خانوادگی و اقامتگاه خواهان

البته نام پدر خواهان و شغل وی نیز در دادخواست نئید می آردند و بنامش نام پدر و نام خانوادگی وی حکم به اشکال مواجه نشود.

سؤال: خواهان کیست؟

خواهان یا مدعی به معنای اخص کسی است که ادعای حقی را در دادخواست علیه طرف مقابل مطرح و درخواست احقاقی آن را از دادگاه دارد.

خواهان: شخصی است که دعوا به نام و به حساب او مطرح شده و نفع و ضرر دعوی به او باز می گردد که می تواند شخص حقوقی (نهاد انقلابی، وزارتخانه ادارات دولتی و ...) یا شخص حقیقی (کبیر، صغیر، مجنون، سفیه و ...) باشد.

خواهان نباید با دادخواست دهنده اشتباه شود. بعضی مواقع خواهان و دادخواست دهنده در یک شخص جمع می شوند و خود صاحب حق دادخواست ارائه می دهد ولی در مواقعی که خواهان اصولاً خواهان و دادخواست دهنده نمی توانند در یک فرد جمع شوند و آن موقعی است خواهان محجور، سفیه، کودک، دیوانه یا شخص حقوقی باشد که وکیل یا قیم یا ولی او اقامه دعوی می کند.

در دعوی له شخص حقوقی، در دادخواست نامه شخص حقوقی (مثلاً مدیر عامل ایران خودرو) به نمایندگی شخص حقوقی قید می شود و حال اگر نام شخص حقیقی بدون قید سمت او در شخص حقوقی در دادخواست قید شود، این دادخواست رد می شود، چون شخص حقیقی مذکور در دعوی شخص حقوقی ذینفع نیست و دادگاه باید قرار رد دادخواست را صادر کند.

ماده ۵۲ قانون آیین دادرسی مدنی:

در صورتی که هر یک از اصحاب دعوا، عنوان قیم یا متولی یا وصی یا مدیریت شرکت و امثال آن را نداشته باشد باید در دادخواست قید شود.

اگر نام و مشخصات خواهان در دادخواست نباشد، مدیر دفتر به موجب قرار رد دادخواست، آن را رد می کند.

ماده ۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی:

هر رد دادخواست، خواهان یا محل اقامت او معلوم نباشد، ظرف ده روز از تاریخ رد دادخواست به موجب قراری که مدیر دفتر دادگاه در غیبت مشارالیه جانشین او صادر می‌کند، دادخواست رد می‌شود.

قرار، اعتبار امر قضاوت شده را ندارد و دعوی را علی القاعده می‌توان مجدداً مطرح نمود. قرار رد دادخواست به معنای شرکت خواهان در این پرونده است و مانع از اقامه مجدد دعوی نیست. البته دو مشکل را در این رابطه بوجود می‌آورد:

۱- هزینه دادرسی که به صندوق دولت واریز شده است.

۲- تأخیر در احقاق حق ایجاد می‌شود.

البته بعضی از مواقع، قرار رد دادخواست، برای همیه مانع از اقامه دعوی توسط خواهان می‌شود. مثلاً مدت اعتراض به رأی داور ۱۰ روز است و اگر دادخواست تنظیمی برای اعتراض، درست تنظیم نشده باشد و با قرار رد دادخواست مواجه شود، بدلیل گذشتن موعد مقرر، امکان ارائه دادخواست مجدد وجود ندارد.

نکته: ممکن است دادخواست ارائه شده فاقد مشخصات خواهان و اقامتگاه وی نباشد بلکه اقامتگاه خواهان دقیقاً ذکر نشده است و مشخصات درج شده صحیح نیست. در چنین فرضی اگر مأمور ابلاغ گزارش نماید که نشانی خواهان با نشانی مندرج در دادخواست تطابق ندارد، در این حالت قرار رد دادخواست صادر می‌شود، در عین حال که دادخواست به جریان افتاده است.

در قانون آیین دادرسی قدیم، قرار رد دادخواست به دیوان دادگاه الصاق می‌شد و ظرف ده روز قابل اعتراض بود که این مورد در قانون جدید حذف شده است و فعلاً در مورد قرار رد دادخواست حق اعتراض وجود ندارد.

قرار بر روی فرم‌های چاپی مخصوص درج می‌شود که دادنامه نام دارد که در صدر آن مشخصات خواهان و خوانده و مشخصات پرونده درج می‌شود و مرقوم می‌گردد که:

پرونده به تاریخ فوق تشکیل شده و بنا بر فقدان مشخصات خواهان و بنا بر ماده ۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی، قرار رد دادخواست صادر می‌گردد.

سؤال: اگر قصور از ناحیه قاضی یا وکیل متضرر باشد، آیا می‌توان بر علیه آنها دعوای مدنی مطرح نمود؟

مطابق ماده یک قانون مسئولیت مدنی، اثر اثرات منجر به وقوع خسارت را می‌تواند بر علیه او اقامه دعوی مسئولیت مدنی نماید و فرقی نمی‌کند که قصور کننده قاضی، وکیل و ... باشد.

ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی:

مثلاً رأی داور بر محکومیت خواهان صادر شده و به وکیل وی ابلاغ گردیده است ولی او تقاضای تجدید نظر نمی‌کند و بر اثر عمل او، رأی قطعی می‌شود. در این صورت متضرر از دعوی می‌تواند

مطابق قانون مسئولیت مدنی ادعای خسارت نماید.

آخرین نظرات در این رابطه در دیوان عالی کشور مطرح شده است و بر اساس نظر دیوان عالی، فرد متضرر با توجه به نظر کارشناسی می‌تواند درصدی از ضرر را مطالبه نماید. در نظام حقوقی ایران، دعوی خسارت بدرستی اقامه و رسیدگی نمی‌شود.

پروفسور رامبا استاد دانشگاه پاریس معتقد است که:

خسارت باید جبران شود و هر گاه نتوان عامل اصلی بروز خسارت را پیدا نمود، دولت باید این ضرر را جبران نماید تا آرامش و امنیت بر جامعه حکمفرما باشد.

علی القاعده قرارداد کتبی و شفاهی دارای آثار یکسانی هستند ولی اثبات قرارداد کتبی آسانتر است البته در بعضی موارد، نه تنها باید سند وجود داشت باشد، بلکه این سند باید رسمی هم باشد.

شرایط دسته سوم:

شرایطی هستند که اگر در دادخواست وجود نداشته باشد منجر به صدور فوری قرار رد دادخواست نمی‌شود بلکه ابتدئاً مدیر دفتر اخطار رفع نقص می‌فرستد و ظرف مدت ده روز باید رفع نقص انجام شود و اگر نواقص ظرف مدت مقرر بر طرف شوند، دادخواست از ابتدای تسلیم و رسید، آثار خود را دارا می‌باشد ولی اگر نواقص رفع نشود، قرار رد دادخواست صادر می‌گردد. این نوع از شرایط دو امتیاز دارد:

۱- نواقص مطرح و گوشزد می‌شود.

۲- ظرف ده روز این نواقص بر طرف می‌شود.

ماده ۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی:

در موارد زیر دادخواست توسط دفتر دادگاه پذیرفته می شود لکن به جریان افتادن آن باید به شرح مواد آتی تکمیل شود:

۱- در صورتی که به دادخواست و پیوست های آن برابری قانون الصافی تمیز نشده یا هزینه یاد شده تأدیه نشده باشد.

۲- وقتی که بندهای ۲، ۳، ۴، ۵، ۶ ماده ۵۱ این قانون رعایت نشده باشد.

۳- قانون آیین دادرسی مدنی.

دادخواست باید به زبان فارسی در روی برگه های چاپی مخصوص نوشته شده و حاوی نکات زیر باشد:

۱- نام، نام خانوادگی، نام پدر، سن، اقامتگاه و حتی الامکان شغل خواهان.

۲- نام، نام خانوادگی، اقامتگاه و شغل خوانده.

۳- تعیین خواسته و بهای آن مگر آن که تعیین بها ممکن نبوده و یا خواسته مالی نباشد.

۴- تعهدات و جهاتی که به موجب آن خواهان خود را مستحق مطالبه می داند به طوری که مقصود واضح و روشن باشد.

۵- آنچه که خواهان از دادگاه درخواست دارد.

۶- ذکر ادله و وسایلی که خواهان برای اثبات ادعای خود دارد از اسناد و نوشتجات و اطلاع مطلعین و غیره. ادله مثبت به ترتیب و واضح نوشته می شود و اگر دلیل، گواهی گواه باشد، خواهان باید اسامی و مشخصات و محل اقامت آنان را به طور صحیح معین کند.

اگر این شرایط نباشد، دادخواست توقیف می شود. توقیف عبارت از متوقف شدن دادخواست می شود. یعنی این که دادخواست اجرا نشده و در جای خود متوقف می گردد و اگر نواقص رفع گردد پرونده به جریان می افتد.

ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی:

در موارد یاد شده در ماده قبل، مدیر دفتر دادگاه ظرف دو روز تقاضای دادخواست را به طور کتبی و مفصل به خواهان اطلاع داده و از تاریخ ابلاغ به مدت ده روز به او مهلت می دهد تا تقاضای رفع نماید. چنانچه در مهلت مقرر اقدام به رفع نقص ننماید، دادخواست به موجب قراری که مدیر دفتر

و در غیاب مشارکین، جانشین او صادر می‌گردد. این نیز در صورتی است که خواهان به این صورت در دادگاه در این خصوص قطعی است.

درج نام و مشخصات خواننده:

در دعوی حقوقی یا کیفری نام و نام خانوادگی خواننده و علی‌القاعده اقامتگاه او مشخص شود و اگر خواننده مشخص نباشد دادگاه به دلیل مشخص نبودن خواننده نمی‌تواند وارد رسیدگی ماهیتی شده و دادخواست را رد می‌کند.

قانونگذار مقرر کرده که ممکن است اقامتگاه خواننده بر خواهان نامعلوم باشد و عدم درج اقامتگاه خواننده مانع از اقامه دعوی نیست. اما اگر مشخصات خواننده مشخص نباشد، پس از اخطار رفع نقص، قرار رد دادخواست صادر می‌گردد.

اگر بجای خواننده اصل دعوا، خواننده دیگری معرفی شود، پرونده به جریان می‌افتد، دادگاه پرونده را بررسی می‌کند و چون خواننده ذکر شده را خواننده اصلی دعوا نمی‌یابد، ایراد عدم توجه دعوی را مطرح و دعوی را رد می‌کند. چون دعوی مطروحه متوجه شخص خواننده درج شده در دادخواست نیست. خواننده می‌تواند شخص حقوقی یا حقیقی باشد. در دادخواست به طرفیت شخص حقوقی لازم نیست که نام مدیران شخص حقوقی درج شود و قید نام شخص حقوقی کفایت می‌کند.

ضوابط و معیارهای تشخیص خواننده:

یکی از بحث‌های مهم که در آیین دادرسی مدنی مطرح است، بحث شناخت خواهان و خواننده می‌باشد.

نکته: اگر خواهان فوت کند، دادرسی متوقف می‌شود تا این که ورثه وی معرفی گردد.

ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی:

هر گاه یکی از اصحاب دعوا فوت نماید یا محجور شود یا سمت یکی از آنان که به موجب آن سمت، داخل دادرسی شده زایل گردد، دادگاه رسیدگی را به طور موقت متوقف و مراتب را به طرف دیگر اعلام می‌دارد پس از تعیین جانشین و درخواست ذینفع، جریان دادرسی ادامه می‌یابد مگر این که فوت یا حجر یا زوال سمت یکی از اصحاب دعوا تأثیری در دادرسی نسبت به دیگران نداشته باشد که در این صورت دادرسی نسبت به دیگران ادامه خواهد یافت.

در صورت توقیف یا زندانی شدن یکی از اصحاب دعوی یا عزیزت به محل مأموریت نظامی یا مأموریت دولتی یا مسافرت ضروری، دادرسی متوقف نمی‌شود لکن دادگاه مهلت کافی برای تعیین وکیل به آنان می‌دهد.

ضوابط و ملاک تعیین خواننده:

در بعضی از دعاوی که انتخاب خواننده اهمیت دارد و شخص دیگری به جای وی معرفی می‌شود، قرار دعوی صادر می‌گردد. در بسیاری از موارد انتخاب خواننده مشکلی ندارد. مثلاً خواننده مستاجر، غاصب، بدهکار و ... می‌باشد. ولی در بعضی از موارد دیگر، انتخاب خواننده مشکل است.

۱- خواننده کسی است که حق مورد ادعای خواهان را در اختیار دارد. اگر ملک خواهان در تصرف فردی قرار دارد او خواننده است ولو این که مستندات بر علیه وی کفایت نکند.

۲- خواننده باید شخصی باشد که قانوناً امکان دادن حق خواهان را داشته باشد نه این که استطاعت داشته باشد. مثلاً فردی ملک را با مبیعه نامه به دیگری منتقل کرده و سپس به شخص دیگری منتقل می‌شود. فرد ثالث خریدار تقاضای انتقال سند می‌نماید دعوی باید بر علیه خواننده (نفر اول) اقامه شود که می‌تواند قانوناً پاسخگوی حق باشد.

رویه این است که خریدار علیه هر دو نفر اقامه دعوی کند و کسی که می‌تواند قانوناً این حق را بدهد، باید طرف دعوا قرار بگیرد.

در بعضی از موارد ممکن است چند خواهان در دعوا باشند. در بحث ترتیب خواهان یا خوانند فرقی نمی‌کند که نام کدام یک از آنان ابتدا نوشته شود. ولی در دعاوی کیفری، متهم ردیف اول با متهم ردیف‌های بعد متفاوت است و میزان جرم آنان نیز متفاوت خواهد بود.

اگر در مورد خواهان یا خواننده شک ایجاد شود که این شک ناشی از عدم تحقیق نباشد، می‌توان خواهان یا خواننده را متعدد در نظر گرفت.

سؤال: اگر علیه چند نفر اقامه دعوا شود و دادگاه، یک یا چند نفر از آنها را طرف دعوا تشخیص ندهد، آیا قرار رد دادخواست صادر شده یا دادرسی ادامه پیدا می‌کند؟

دو روش وجود دارد:

۱- برای فردی که از دعوا خارج می‌شود، قرار رد صادر و او از دادرسی و سیر آن حذف می‌شود.

۲- سی ادامه پیدا می‌کند و فرار از دعوا محفیه خواننده‌ای است که پرونده را در دادگاه می‌برد.
داد صادر می‌گردد.

خ
دعوی در ستون دادخواست نوشته می‌شود و عبارت از چیزی است که مورد ادعای حق
می‌گیرد.

واست خلع ید، پرداخت مبلغ خسارت، درخواست رفع تصرف عدوانی، الزام به تنظیم سند
سته در دادخواست باید مشخص باشد یا بهای آن تقویم گردد.

در ایران بسیار محدود است ولی در کشورهای دیگر نوع خواسته‌ها بسیار متنوع است و هر
می‌تواند به عنوان خواسته قرار بگیرد. بنابراین خواسته محدودیتی نمی‌تواند داشته باشد و
هر کسی را می‌توان به عنوان خواسته دعوا قرار داد. دادگاه مکلف رسیدگی به خواسته افراد است
اما این بدان معنی نیست که همواره خواهان حاکم شد و حکم به نفع خواهان صادر شود.
در دعاوی حقوقی اگر علیه فردی اقامه دعوی شده و خواهان محکوم گردیده و حکم به رد شکایت
وی صادر گردد، نمی‌توان خواهان را تحت عنوان مقتری تحت تعقیب قرار داد. اما در امور کیفری،
وارد نمودن اتهامی که ثابت نشود می‌تواند ملاک تعقیب فرد مقتری شود.

تعیین خواسته و بهای آن:

بهای خواسته باید مشخص شود و علی القاعده بهای خواسته باید تعیین گردد. ولی در بعضی موارد
تعیین بهای خواسته ضرورت ندارد یا امکان پذیر نیست و یا منتفی می‌باشد. چون خواسته مال
نیست و اگر خواسته مال نباشد، امکان تقویم و ارزیابی آن وجود ندارد.

در بعضی موارد نیز ضرورتی ندارد تا بهای خواسته تعیین شود و آن موقعی است که خواسته وجد
نقد باشد.

در بعضی از مواقع تعیین خواسته به هنگام تنظیم دادخواست ممکن نیست. خساراتی وارد شده،
اما میزان آن معین نیست و باید با نظر کارشناس تعیین شود، در سایر موارد (صرف نظر از موارد
نادر) باید بهای خواسته تعیین شود.

روش تعیین بهای خواسته:

ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی:

بند ۲- تعیین خواسته و بهای آن، مگر آن که تعیین بها ممکن نبوده و یا خواسته، مالی نیستند. در ماده ۶۱ قانون آیین دادرسی مدنی، قانونگذار بهای خواسته را از آن نظر منظور نموده تا تعیین هزینه دادرسی و امکان تجدید نظر خواهی را بر اساس آن مشخص نماید.

ماده ۶۱ قانون آیین دادرسی مدنی:

بهای خواسته از نظر هزینه دادرسی و امکان تجدید نظر خواهی همان مبلغی است که در دادخواست قید شده است مگر این که قانون ترتیب دیگری معین کرده باشد.

موارد مطروحه در ماده ۶۱

۱- تعیین هزینه دادرسی

۲- تجدید نظر خواهی

تعیین هزینه دادرسی:

تعیین بهای خواسته برای آن است که میزان هزینه دادرسی مشخص شود. بهتر است هزینه دادرسی را کسی بپردازد که حکم محکومیت بر علیه او صادر شده است.

تجدید نظر خواهی

عامل مهمی که در تجدید نظر خواهی نقش دارد آن است که میزان خواسته چقدر است. خواسته تا میزان سه میلیون ریال قطعی و بالاتر از آن قابل تجدید نظر خواهی است. ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی روش تعیین خواسته را مشخص کرده است.

ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی:

بهای خواسته به ترتیب زیر تعیین می شود:

۱- اگر خواسته پول رایج ایران باشد، بهای آن عبارتست از مبلغ مورد مطالبه و اگر پول خارجی باشد، ارزیابی آن به نرخ رسمی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران در تاریخ تقدیم دادخواست بهای خواسته محسوب می شود.

۲- در دعاوی چند خواهان که هر یک قسمتی از کل را مطالبه می نمایند بهای خواسته مساوی است به حاصل جمع تمام قسمت هایی که مطالبه می شود.

۳- در دعاوی راجع به منافع و حقوقی که باید در مواعد معین استیفا و پرداخت شود، بهای خواسته عبارت است از حاصل جمع توسط اقساط و منافی که خواهان را ذیحقی در مطالبه آن می داند.

در صورتی که حق باسپرده محدود به زمان معین نبوده و به ادامه امور منتهی نشود، چنانچه
مساوی است با حاصل جمع منافع ده سال یا آنچه را که ظرف ده سال باید استیفا کند.
۴- در دعاوی راجع به اموال، بهای خواسته مبلغی است که خواهان در دادرسی معین کرده و
خوانده تا اولین جلسه دادرسی به آن ایران و یا اعتراض نکرده مگر این که قانون ترتیب دیگری
معین کرده باشد.

بنابراین ماده، اگر خواسته، وجه رایج ایران باشد، تقویم خواسته لزومی ندارد. ولی اگر خواسته پول
خارجی ارز باشد، ارزیابی آن توسط نرخ رسمی ارز اعلام شده توسط بانک مرکزی در هنگام تقدیم
دادخواست خواهد بود. مثلاً اگر خواسته فرد، پرداخت صد هزار دلار آمریکا توسط خوانده باشد و
نرخ رسمی دلار توسط بانک مرکزی ۷۰ ریال اعلام شده باشد، میزان مقوم خواسته مبلغ هفت
میلیون ریال خواهد بود.

اما تعیین خواسته، محدوده و ارزش واقعی حق را مشخص نمی‌کند و دادگاه به پرداخت خواسته
حکم می‌دهد و نه پرداخت مقوم و پس میزان حکم عبارتست از پرداخت یکصد هزار دلار آمریکا به
نفع خواهان و خوانده نمی‌تواند مبلغ مقوم و ارزیابی شده را بپردازد و مبلغ مقوم شده، مبنای
تعیین هزینه دادرسی و تجدید نظر خواهی است، نه این که فرد مبلغ مقوم شده را بپردازد.

اگر فاصله میان تقدیم دادخواست و رسیدگی به آن مدتی طول بکشد و تورم ایجاد شود، متضرر
می‌تواند تقاضای خسارت ناشی از تأخیر تأدیه پرداخت را مطالبه کند که مطابق ۵۲۲ قانون آیین
دادرسی مدنی محاسبه می‌شود و لازم به تقدیم دادخواست جداگانه نیست و در همان دادخواست
اولیه لحاظ می‌شود.

ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی:

در دعاوی که موضوع آن دین و از نوع وجه رایج بوده و با مطالبه داین و تمکین مدیون، مدیون
امتناع از پرداخت نموده، در صورت تغییر قاحش شاخص قیمت سالانه از زمان سر رسید تا هنگام
پرداخت و پس از مطالبه طلبکار، دادگاه با رعایت تناسب تغییر شاخص سالانه که توسط بانک
مرکزی جمهوری اسلامی ایران تعیین می‌گردد محاسبه و مورد حکم قرار خواهد داد، مگر این که
طرفین به نحوه دیگری مصالحه نمایند.

۱- اگر چند نفر با سرریه عینی را از شخص متبذّر تسبیح کنند...

جمع در دادخواست قید می شود و قاضی بر اساس میزان خواسته رأی خواهد داد.

۳- اگر خواسته، حقوق و منافع باشد که باید در مواعد معین پرداخت شود (اجاره بها) خواسته حاصل جمع تمام اجور معوقه مثلاً دو سال اجاره بهای ملک است که از قرار ماهی پانصد هزار تومان مقوم به مبلغ یکصد و بیست میلیون ریال خواهد بود.

۴- اگر خواهان حقی دارد و بر این ادعاست که خواننده باید آن را مادام العمر بپردازد، دادگاه خواننده را به پرداخت آن محکوم می کند. میزان مادام العمر و سن فرد تا مرگ مشخص نیست و قانونگذار قرض قانونی قرار داده است و میزان آن را ده سال در نظر گرفته است و دادگاه خواننده را به پرداخت این مبالغ (حاصل جمع مبالغ مورد ادعا در صورت تأیید) در حق خواهان محکوم می نماید. البته میزان ده سال بدان معنی نیست که دادگاه خواننده را فقط به پرداخت مبالغ ادعایی در ده سال محکوم می کند، بلکه خواننده تا زمانی که زنده است باید تعهد خود را اجرا کند.

سؤال: اگر قسمتی از خواسته در ستون خواسته و قسمتی از آن در شرح دادخواست نوشته شود، چه حکمی خواهد داشت؟

بعضی از قسمت های خواسته به مفهوم اخص را می توان در قسمت خواسته درج کرده شرح دادخواست برای این منظور است که خواهان آنچه را که در قسمت خواسته دادخواست نوشته است را شرح دهد. اما اگر قسمتی از خواسته را در شرح دادخواست درج کرده باشد، دادگاه نمی تواند به آن قسمت توجه نکند (نظر استاد) البته مدیر دفتر دادگاه می تواند علی القاعده هزینه دادرسی را با توجه به دادخواست و شرح خواسته وصول کند و باید به خواهان اخطار رفع نقص نماید تا هزینه محاسبه و وصول شده و دادگاه بتواند به شرح دادخواست و خواسته رسیدگی نماید. اگر خواننده متوفی باشد، بر علیه او می توان اقامه دعوی نمود. حال اگر خواهان بر علیه متوفی که در هنگام تقدیم دادخواست به دادگاه زنده بود، اقامه دعوی نماید مثلاً الزام به تنظیم سند نماید،

چه حکمی خواهد داشت؟

حقوق به دو دسته ذیل تقسیم می شوند:

۱- حقوقی که قائم به شخص است

۲- حقوقی که قائم به شخص نیست

حقوق قائم به شخص:

ندارد. اسناداً حق تمکین، حق طلاق.

حقوق غیر قائم به شخص:

حقوقی که قائم به شخص خاصی نیستند و نیازی ندارد که عمل مباشرتاً توسط شخص انجام شود و قابلیت انتقال به ورثه را دارد که اکثراً حقوق بدین گونه هستند مانند الزام به تنظیم سند، حقوق دینی، حقوق عینی.

برخی از حقوق به سبب خصوصیتی که دارند، قابل انتقال نیستند. مثلاً استاد و تعهد کند که تابلوی نقاشی را برای فردی ترسیم کند ولی قبل از اقامه تعهد خود، فوت کند. در چنین فرضی چون تعهد، قابلیت انتقال به ورثه را ندارد، عقد منفسخ می‌شود یعنی این که ورثه و طرفین عقد به لحظه قبل از انعقاد عقد باز می‌گردند و مانند آن است که عقدی واقع نشده است. در دعاوی علیه متوفی، همه وراثت مسئول بوده و باید پاسخگو باشند. حال آن که ممکن است که وراثت وکیل گرفته و یا یکی از آنان با نیت نمایندگی در دادگاه حاضر شود.

سؤال: اگر نام و نام خانوادگی و اقامتگاه خواهان یا وکیل وی در دادخواست قید نشود، دادخواست چه حکمی را خواهد داشت؟

در صورتی که مشخصات و اقامتگاه خواهان در دادخواست قید نشود، دادگاه قرار رد دادخواست را صادر می‌کند و اگر نام وی در دادخواست باشد و نام وکیل (در صورت وجود) در دادخواست نباشد، مدیر دفتر دادگاه اخطارها را به آدرس خواهان می‌فرستد. اما اگر نام وکیل در دادخواست قید شده باشد و نام و مشخصات خواهان در دادخواست درج نشده باشد، از طریق اخطار رفع نقص اقدام به تکمیل دادخواست می‌گردد.

سؤال: در دعاوی غیر قابل تجزیه، آیا دعوی باید علیه همه خوانندگان صادر می‌گردد یا خیر؟ در دعاوی غیر قابل تجزیه باید نام تمامی خوانندگان (طرفین پرونده) بایستی در دادخواست قید گردد و اگر نام آنها نباشد، دادگاه قرار رد دعوا را صادر خواهد کرد.

دعاوی غیر قابل تجزیه:

دعاوی هستند که در واقع امکان پیروزی یک دسته از خوانندگان ورشکست دسته دیگری از آنها وجود ندارد و همه یا محکوم شده یا حاکم می‌گردند. مثلاً قراردادی بین دو نفر تنظیم شده و

شخص ثالث درخواست ابطال آن را می‌نماید، در چنین صورتی خواهان (شخص ثالث) بایستی نام طرفین دعوا را در ستون خوانندگان بنویسد، چون امکان ندارد که قرارداد نسبت به یکی درست و نسبت به دیگری باطل باشد.

مثلاً در دعوی افراز، ۵ نفر مالک هستند و یکی از آنها قصد افراز ملک را دارد. خواهان باید نام بقیه مالکین را بعنوان خواننده در دادخواست درج کند و نسبت به همه آنها، اقامه دعوا نماید. دعوی غیر قابل تجزیه، دعوی نادری هستند و اکثریت دعوی قابل تجزیه شدن می‌باشند. مانند آن که فردی از دو نفر مبلغ یک میلیون تومان طلب کار است و طلب یک فرد از دیگری قابل تجزیه می‌باشد.

در حقوق فرانسه در مورد دعوی قابل تجزیه، دادگاه می‌تواند به اشکار خود بقیه طرفین را به دادگاه فرا بخواند و اگر خواهان فقط یکی از خوانندگان را در دادخواست قید کند، قاضی می‌تواند بقیه طرفها را نیز در پرونده درگیر نماید. اما در حقوق ایران در صورت وجود یکی از خوانندگان و عدم درج نام دیگر افراد، قرار رد دادخواست صادر می‌شود.

خواسته غیر پولی:

اگر خواسته غیر پولی بود و اموالی که پول محسوب نمی‌شود مانند: سکه طلا، فرش، لوازم منزل، آپارتمان اموال غیر منقول و ... بهای خواسته همان است که خواهان در دادخواست تعیین نموده است و این بدان معنی است که مقنن مقرر کرده است تا خواهان خود بهای خواسته را تعیین نماید.

بند ۴ ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی:

در دعوی راجع به اموال، بهای خواسته مبلغی است که خواهان در دادخواست معین کرده و خواننده تا اولین جلسه دادرسی به آن ایراد و یا اعتراض نکرده مگر این که قانون ترتیب دیگری معین کرده باشد.

مثال: اتومبیل در عین حالی که مال است ولی پول نیست و خواهان باید بهای خواسته را تعیین کند مگر این که خواننده اعتراض کند، در صورتی که در تجدید نظر خواهی و فرجام خواهی قابلیت اعتراض وجود داشت باشد. وگرنه اگر حکم قطعی باشد و میزان خواسته کمتر از سه میلیون باشد، قابلیت اعتراض ندارد، اعتراض خواهان باید تا اولین جلسه دادرسی رسیدگی شود.

سؤال ۱: آیا خواهان تمایل دارد که بهای خواسته را بیشتر تعیین کند یا کمتر.

خواهان بهای خواسته را برای احتراز از پرداخت هزینه دادرسی کمتر قلمداد می‌کند.

سؤال ۲: اگر خواهان بهای خواسته را در اموال غیر پولی، کمتر تعیین کند، آیا ضرری متوجه او می‌شود یا خیر؟

ضرری متوجه او نمی‌شود. چون دادگاه موظف است که حکم به رد عین خواسته را صادر کند. اگر خواسته که مثلاً یک اتومبیل است از بین برود، خواننده باید مبلغ واقعی خواسته را بنابر نظر کارشناس تعیین نماید و اجرای احکام، قیمت اتومبیل را به قیمت روز با نظر کارشناس تعیین کرده و خواننده را الزام به تأدیه مبلغ خواسته می‌نماید.

در مورد بهای خواسته، اگر خواننده اعتراض کند (در اولین جلسه دادرسی)، به اعتراض او در صورتی رسیدگی می‌شود که در تجدید نظر خواهی و فرجام خواهی مؤثر باشد. اگر خواسته یا ارزش آن بیش از سه میلیون ریال باشد (تا سه میلیون ریال قطعی است) قابل تجدید نظر خواهی در محاکم تجدید نظر و اگر بیش از ۲۰ میلیون ریال باشد قابل فرجام خواهی در شعب دیوان عالی کشور می‌باشد.

در چنین فرضی، خواهان بهتر است که خواسته را بیش از ۲۰ میلیون ریال تعیین کند، اگر خواننده در اولین جلسه دادرسی به بهای خواسته اعتراض نکند، دادگاه به این اعتراض رسیدگی نمی‌کند، چون اعتراض وی باعث می‌شود خواسته قابلیت اعتراض تجدید نظر و فرجام خواهی را از دست می‌دهد. دادگاه نمی‌تواند در صورتی که خواهان بهای خواسته را بسیار کم تعیین کند به آن اعتراض کند.

ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی:

احکام زیر قابل درخواست تجدید نظر می‌باشند:

الف - در دعاوی مالی که خواسته یا ارزش آن از سه میلیون ریال متجاوز باشد.

ب - کلیه احکام صادره در دعاوی غیر مالی.

ج - حکم راجع به متفرعات دعوا در صورتی که حکم راجع به اصل دعوا قابل تجدید نظر باشد.

تبصره: احکام مستند به اقرار در دادگاه یا مستند به رأی یک یا چند طرف در سلسله دادرسی
رأی آنان را قاطع دعوا قرار داده باشند، قابل درخواست تجدید نظر نیست مگر در خصوص
صلاحیت دادگاه یا قاضی صادر کننده رأی.

بنابراین هر گاه خواهان میزان بهای خواسته را کمتر از مقدار واقعی تعیین کند، حق را تحت
تأثیر قرار می دهد:

۱- تضييع هزینه دادرسی ۲- تضييع حق دولت

ماده ۱۴ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و نحوه وصول آن:

در دعاوی راجع به اموال غیر منقول بهای خواسته از حیث تجدیدنظر خواهی یا فرجام خواهی،
همان است که خواهان در دادخواست تعیین کرده است. اما هزینه دادرسی بر اساس قیمت
منطقه‌ای ملک وصول می شود.

در بعضی از موارد ممکن است خواننده به بهای خواسته اعتراض نکند، به سود خواهان است که اگر
اطمینان دارد که حکم به نفع وی صادر می شود، بهای خواسته را به صورتی تعیین کند که حکم
قطعی را در دادگاه بدوی صادر کند و قابلیت تجدید نظر خواهی و فرجام خواهی را نداشته باشد.
قیمت منطقه‌ای گاه تا یک صدم قیمت واقعی ملک خواهد بود و از سوی وزارت امور اقتصادی و
دارایی هر سه سال یکبار برای اموال غیر منقول تعیین می شود.

باید توجه داشت که نص این ماده فقط در مورد اموال غیر منقول است و در مورد اموال منقول
مصدق ندارد.

دریافت هزینه دادرسی حقه از طرفین دعوا باعث می شود که از طرح دعاوی ناحق جلوگیری شده
و از تراکم امور در دادگستری جلوگیری شود. در اعلامیه‌های جهانی دادگستری تصریح شده که
امور قضایی باید به سمت رایگان شدن طرح دعاوی پیش برود.

بحث اعتراض به بهای خواسته در اولین جلسه و در دعاوی راجع به اموال غیر پولی مطرح می شود.
ولی در دعاوی پولی نمی توان اعتراض نموده و میزان آن را کاهش داد. اگر خواهان میزان خواسته
را کمتر از مقدار واقعی بنویسد، دادگاه بر اساس میزان خواسته حکم می کند و در درجه اول
شخص خواهان متضرر می شود.

اگر به بهای خواسته اعتراض شد و این اعتراض در جلسه اول دادرسی بطلان آمد و در فرجام خواهی و تجدید نظر خواهی مؤثر باشد، دادگاه با توجه به نظر کارشناس نظر می‌دهد که نظر کارشناس قابلیت استناد دارد. اگر خواسته از بین رفته باشد و بر اساس نظر کارشناس، هزینه دادرسی و تجدید نظر خواهی و فرجام خواهی مشخص ندهد باشد، نظریه کارشناس جدید اخذ و بر اساس آن حکم صادر می‌شود.

ممکن است که خواهان نتوانسته باشد که در مهلت مقرر ۲۰ روزه به حکم دادگاه اعتراض کند یا این که ممکن است که محکوم علیه تماماً تجدید نظر خواهی نکند تا پرونده به دیوان عالی کشور ارسال شود و خواننده معمولاً علاقمند است که پرونده به دیوان عالی کشور ارسال شود. چون رسیدگی در دیوان عالی کشور، رسیدگی ماهیتی نیست، بلکه پرونده به دادگاه هم عرض ارسال می‌شود.

ماده ۳۳۶ قانون آیین دادرسی مدنی:

مهلت درخواست تجدید نظر اصحاب دعوا برای اشخاص مقیم ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از کشور دو ماه از تاریخ ابلاغ یا انقضای مدت واخواهی است.

سؤال: اگر بهای خواسته مبلغ ۵,۰۰۰,۰۰۰ ریال در نظر گرفته شود، آیا از نظر خواننده قابل اعتراض است یا خیر؟

اگر خواهان بهای خواسته را به میزان ۵,۰۰۰,۰۰۰ ریال مقوم نماید، حکم صادره قابل تجدید نظر است ولی قابل فرجام خواهی نیست، زیرا اگر بهای خواسته بیش از ۲۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال باشد قابلیت فرجام خواهی دارد.

سازمان قضایی ایران:

در سال ۱۳۲۹ قمری، مطابق قانون اصول تشکیلات دادگستری ۵ مورد محکمه تشکیل شد که عبارت است از:

۱- محکمه صلح ۲- محکمه بنیاد ۳- محکمه استیناف ۴- دیوان عالی تمیز ۵-

محضر شرع

محضر شرع به مسایل شرعی ازدواج و طلاق رسیدگی می‌کرد.

در سال ۱۳۱۸ شمسی تغییراتی داد که بر اساس آن:

۱- محکمه صلح به دادگاه بخش

۲- محکمه بدایت به دادگاه بخش

۳- محکمه استیناف به دادگاه استان

۴- دیوان عالی تمیز به دیوان عالی کشور

۵- محصر شرع به دادگاه شرع تبدیل شدند

دادگاه بخش به دعاوی کم اهمیت و حداکثر تا ۲۰ هزار تومان رسیدگی می کرد. سعی از دادگاه های بخش به امور کیفری رسیدگی می کردند که دادگاه خلاف نامیده می شدند و مجازات آن دو ماه زندان بود که قابل خرید بود. میزان مجازات جرایم جنحه حداکثر سه سال زندان و میزان مجازات جرایم جنایت بیش از سه سال زندان تا اعدام بود.

دادگاه شهرستان: دادگاه شهرستان به دو دادگاه جنحه و دادگاه حقوقی تقسیم می شد. دادگاه جنحه که از سه قاضی تشکیل می شد، به جرایم جنحه رسیدگی می کرد.

دادگاه استان: قضات دادگاه استان به مسایل حقوقی رسیدگی می کردند. برخی از قضات دادگاه

استان به جرایم جنایت رسیدگی می کردند و در صورت کمبود قاضی از وکلای پایه یک دادگستری کمک می گرفتند.

تغییرات سال ۱۳۵۸:

در سال ۱۳۵۸، دادگاه بخش، شهرستان، استان و دادگاه شرع حذف شد و طی این اصلاحات تغییرات ذیل حاصل شد:

۱- دادگاه بخش به دادگاه صلح کیفری و حقوقی

۲- دادگاه شهرستان به دادگاه عمومی کیفری و حقوقی

۳- دادگاه شرع به دادگاه مدنی خاص تبدیل شد که با صلاحیت گسترده بود و رئیس دادگاه مجتهد یا مأذون از طرف مجتهد بود.

تغییرات سال ۱۳۶۱:

در سال ۱۳۶۱، قانون تشکیل دادگاه کیفری ۱ و ۲ تصویب شد و دیوان عالی کشور هم ایقا گردید و همواره در معیت مراجع کیفری، دادسرا به تصدی دادستان وجود داشت. منتهی مراجع تجدید نظر حذف شد. چون این تفکر وجود داشت که چون قضات محاکم همگی مجتهد هستند، احکام

انها نباید مورد تجدید نظر قرار بگیرد و لامتناهی تجدید نظر در اندام و بنوع صورت...
وجود دارد که قاضی باید مجتهدی باشد که ترک هوی و هوس کرده باشد و معنی امر مولی
(خداوند) بوده و بتواند احکام الله را استخراج کند.

در سال ۱۳۶۴ قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو به تصویب رسید و طی آن محاکم
حقوقی یک و دو تشکیل شد. در ضمن در سال ۱۳۶۶ دادگاه خانواده طبق ماده واحده تأسیس
شد.

تغییرات سال ۱۳۷۳:

در سال ۱۳۷۳، قانون تشکیل دادگاه عمومی و انقلاب به تصویب مجلس رسید و مطابق این قانون
۶ صرّح از مراجع قضایی چون:

۱- دادگاه کیفری یک

۲- دادگاه کیفری ۲

۳- دادسرا

۴- دادگاه حقوقی یک

۵- دادگاه حقوقی ۲

۶- دادگاه مدنی خاص از سیستم دادگستری حذف شدند و بجای این مراجع، دادگاه عمومی
تشکیل شد که به کلیه دعاوی و از هر نوع و درجه رسیدگی می‌کرد. البته دادگاه استان (تجدید
نظر) و دیوان عالی کشور بر جای خود باقی ماند. با تصویب و اجرای این قانون ضربه مهلکی به
دستگاه قضایی کشور وارد شد.

رفته رفته مشکلات امر به صورت عینی معین شده و نمود پیدا کرد، زیرا امور از حالت تخصصی
خود خارج شد. در سال ۱۳۸۱، قانون اصلاح تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب تصویب شد و
طی آن دادسرا احیا شد و دادگاه استان به دادگاه کیفری و دادگاه حقوقی استان تقسیم شد. در
ضمن دادگاه خانواده که در سال ۱۳۶۶ مطابق ماده واحده مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام
تشکیل شده بود و دیوان عالی کشور ابقاء گردیدند.

ارجاع پرونده به دیوان عالی کشور:

در امور حقوقی پرونده در صورتی به دیوان عالی کشور می‌رود که یا از دعاوی منصوص در ماده ۳۶۸ بوده یا از دعاوی مالی مثل دعاوی نسب، وقفیت، دعوی زوجیت و ... قابل فرجام خواهی در دیوان عالی کشور می‌باشد.

در هیچ دعاوی مالی، پرونده از تجدید نظر برای فرجام خواهی به دیوان عالی کشور نمی‌رود و قابل فرجام نیست. اما اگر خواسته دعوا بیش از ۲۰ میلیون ریال باشد و محکوم غایبی که در دادگاه عمومی محکوم شده است و در مهلت ۲۰ روزه تقاضای تجدید نظر خواهی نکرده است، پس از گذشتن مهلت تجدید نظر خواهی، مستقیماً از دادگاه عمومی به دیوان عالی کشور ارجاع می‌شود.

کارشناسی:

در ارتباط با کارشناسی، چند سؤال عمده مطرح می‌شود که عبارتست از:

سؤال ۱- آیا دادگاه در همه موارد می‌تواند پرونده را به کارشناسی ارائه دهد و ضابطه و ملاک آن چیست؟

وقتی امر جنبه فنی و تخصصی دارد یعنی امری که قاضی نوعی علم و آگاهی به آن ندارد، پرونده به کارشناس ارجاع می‌شود. مثلاً در امر کشاورزی. بنابراین اگر هم قاضی علم و اطلاع شخصی در مورد مسائلی داشته باشد باز نمی‌تواند که از ارجاع مورد به کارشناس خودداری کند. زیرا قاضی نمی‌تواند از علم شخصی غیر نوعی استفاده کند.

ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی:

دادگاه می‌تواند رأساً یا به درخواست هر یک از اصحاب دعوا قرار ارجاع امر به کارشناس را صادر نماید. در قرار دادگاه، موضوعی که نظر کارشناس نسبت به آن لازم است و نیز مدتی که کارشناس باید اظهار عقیده کند، تعیین می‌گردد.

سؤال ۲- آیا دادگاه مکلف به اطاعت از نظر کارشناس می‌باشد؟

قاضی باید از نظر کارشناسی تبعیت کند و قانون هم آن را پذیرفته است. اما شرایطی قید شده که اگر نظر کارشناس مخالف اوضاع و احوال محقق و معلوم قضیه باشد، دادگاه می‌تواند از آن تبعیت نکند. مثلاً میزان برآورد شده محصول کشاورزی با میزان زمین باغ مطابقت ندارد. اما اگر نظر کارشناس مخالف اوضاع و احوال محقق و معلوم قضیه نباشد، دادگاه مکلف به تبعیت از آن می‌باشد.

در صورتی که نظر کارشناس با اوضاع و احوال محقق و معلوم مورد کارشناسی مطابقت نداشته باشد. دادگاه به آن ترتیب اثر نخواهد داد.

اعتراض به نظر کارشناس:

ظرف مدت یک هفته از تاریخ ابلاغ نظر کارشناس، می توان به این نظر اعتراض نمود. اگر به نظر کارشناس اعتراض شود و دادگاه آن را نپذیرد و کارشناس یا کارشناسان دیگری را معین کند، پرداخت هزینه کارشناسی بعهده متعرض به نظر کارشناس می باشد. هنگامی که خواننده به بهای خواسته اعتراض کرده و دادگاه امر را به نظر کارشناس ارجاع می دهد، پرداخت هزینه به عهده خواننده خواهد بود.

پرداخت دستمزد کارشناس:

پرداخت دستمزد کارشناس با طرفی است که درخواست کارشناس را نموده است و اگر این درخواست از سوی طرفین باشد، دستمزد کارشناس بلسویه تقسیم می شود. اگر دستمزد کارشناس پرداخت نشود. کارشناسی از عداد دلایل او خارج شده و انجام نمی گردد. اگر ارجاع به کارشناسی، پناهی نظر دادگاه باشد، پرداخت دستمزد کارشناس به عهده خواهان است و اگر آن را نپردازد، ضمانت اجرای عدم پرداخت، ابطال دادخواست می باشد.

ماده ۲۵۹ قانون آیین دادرسی مدنی:

ایداع دستمزد کارشناس به عهده متقاضی است و هر گاه ظرف مدت یک هفته از تاریخ ابلاغ آن را پرداخت نکند، کارشناسی از عداد دلایل وی خارج می شود. هر گاه قرار کارشناسی به نظر دادگاه باشد و دادگاه نیز نتواند بدون انجام کارشناسی اثناء رأی نماید، پرداخت دستمزد کارشناسی در مرحله بدوی به عهده خواهان و در مرحله تجدید نظر به عهده تجدید نظر خواه است. در صورتی که در مرحله بدوی دادگاه نتواند بدون نظر کارشناس حتی با سوگند نیز حکم صادر نماید، دادخواست ابطال می گردد و اگر در مرحله تجدید نظر باشد، تجدید نظر خواهی متوقف ولی مانع اجرای حکم بدوی نخواهد بود.

نکته: حتی اگر نظر کارشناس مورد اعتراض قرار گیرد، وی مستحق دریافت حق الزحمه کارشناسی است. انتخاب کارشناس بعهده دادگاه است و کارشناس زمانی می تواند مورد اعتراض

واقع شود که شرایط رد کارشناس که همان شرایط رد دادرسی است را دارا باشد مثلا مراتب یا اصحاب دعوا، رابطه خادم و مخدومی و ...

هزینه دستمزد کارشناس به صندوق دادگستری تودیع می گردد و دادگاه رأیاً به پرداخت دستمزد از محل موجودی صندوق و سپرده متقاضیان کارشناسی اقدام می کند.

دلایل و منضمات (پیوست های) دادخواست:

در دادخواست ستونی پیش بینی شده که خواهان باید دلایل خود را در آن ذکر کند و ممکن است که دلایل به صورت سند به مفهوم اعم بعضی نوشته باشد مانند: وکالت نامه، اجاره نامه، قرار داد، سفته، چک، برات و ... اگر خواهان به دلایلی غیر از نوشته استناد کند، باید در ستون منضمات دادخواست ذکر شود. مثل: تحقیق محلی، گواهی گواهان، معاینه محل و ...

آنچه که مدیر دفتر دادگاه باید کنترل کند آن است که اسنادی که در این ستون قید می شود، باید به تعداد لازم و با مشخصات لازم باشد. یعنی به تعداد خوانندگان با اضافه یک نسخه که در پرونده بایگانی می شود. همچنین دادخواست نیز باید به تعداد خوانندگان با اضافه یک نسخه برای درج در پرونده باشد.

مشخصات سند:

اصل سند نباید پیوست دادخواست گردد، چون این امر امکان پذیر نیست، زیرا اصل سند فقط یک نسخه است و قانونگذار آن را مطالعه نکرده است بلکه باید به تعداد لازم رو گرفت (رونوشت، فتوکپی، تصویر) تصدیق شده ضمیمه دادخواست شود.

این رو گرفت یا رونوشت در صورتی مورد پذیرش دفتر دادگاه است که یکی از اشخاص مندرج در ماده ۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی آن را رؤیت نموده و مطابقت آن را با اصل سند گواهی کرده باشند.

ماده ۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی:

خواهان باید رونوشت یا تصویر اسناد خود را پیوست دادخواست نماید. رونوشت یا تصویر باید خوانا و مطابقت آن با اصل گواهی شده باشد. منظور از گواهی آن است که دفتر دادگاهی که دادخواست به آنجا داده می شود یا دفتر یکی از دادگاه های دیگر یا یکی از ادارات ثبت اسناد یا دفتر اسناد رسمی و در جایی که هیچ یک از آنها نباشد، بخشنده محل یا یکی از ادارات دولتی

مطابق آن را با اصل گواهی کرده باشند. در صورتی که رونوشت یا تصویر مستقیم از اصل گواهی تهیه شده باشد باید مطابقت آن با اصل در دفتر یکی از سفارت خانه‌ها و یا کنسولگری‌های ایران گواهی شده باشد. هر گاه اسنادی از قبیل دفاتر بازرگانی یا اساسنامه شرکت و امثال آن به مفصل باشد، قسمت‌هایی که مدرک ادعاست خارج نویسی شده پیوست دادخواست می‌گردد. علاوه بر اشخاص و مقامات فوق، وکلای اصحاب دعوا نیز توانند مطابقت رونوشت‌های تقدیمی خود را با اصل تصدیق کرده و پس از الصاق تمبر مقرر در قانون به مرجع صالح تقدیم نمایند.

وکلای دادگستری که در پرونده بعنوان وکیل مطرح هستند در صورتی می‌توانند این اسناد را تصدیق کنند که:

۱- در آن پرونده به عنوان وکیل دخالت داشته باشند

۲- خود وکیل در پرونده مطروحه طرف دعوا نباشد

رونوشت به زبان بیگانه:

اگر اسناد مورد استناد در دادخواست به زبان بیگانه باشد، خواهان علاوه بر روگرفت تصدیق شده، باید ترجمه رسمی تصدیق شده سند را هم که توسط مترجمینی رسمی دادگستری ترجمه شده است را نیز ارائه دهند.

ماده ۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی:

در صورتی که اسناد به زبان فارسی نباشد، علاوه بر رونوشت یا تصویر مصدق، ترجمه گواهی شده آن نیز باید پیوست دادخواست شود. صحت ترجمه و مطابقت رونوشت یا اصل را مترجمین رسمی یا مأمورین کنسولی حسب مورد گواهی خواهند کرد.

ماده ۶۰ قانون آیین دادرسی مدنی:

دادخواست و کلیه برگ‌های پیوست آن باید در دو نسخه و در صورت تعدد خواننده به تعداد آنها به علاوه یک نسخه تقدیم دادگاه شود.

هدف خواهان از دادن دادخواست احقاق حق است. بنابراین یکی از مهم‌ترین نکاتی که باید توسط خواهان رعایت شود، دلایل و منضمات دادخواست است. خواهان باید دلایل و مستندات را رعایت کند که در پیشبرد دعوا مؤثر باشد.

یک وکیل می‌تواند علاوه بر ادله ارائه شده از سوی موکل، دلایل دیگری را که موکل به آنها توجه نداشته است را ارائه نماید. دلیل آن این است که:

۱- هر دعوی فقط قابلیت یکبار اقامه را دارد.

۲- نکته مهم بعدی این است که بی‌گنا شدن دلیل جدید، حق اقامه دعوی دوباره را ایجاد نمی‌کند. زیرا دادگاه پس از آن که پرونده‌ای را رسیدگی کرده و حکم صادر نموده پرونده مختومه شده و اعتبار امر قضاوت شده را دارد. بنابراین دیگر دادگاه وارد ماهیت پرونده با همان مدارک و همان اشخاص نمی‌شود و قرار رد دعوا را صادر می‌نماید.

نکات مهم:

۱- مدعی:

بار دلیل به دوس مدعی است و کسی است که امری را ادعا می‌کند که اعم از خواننده یا خواهان است.

البینه علی المدعی (البینه علی من المدعی)

مدعی کیست؟

تعبیرات مختلفی از مدعی شده است. مرحوم شهید می‌فرماید:

المدعی هو الذی ترک الدعوا

مدعی کسی است که اگر دعوا را ترک کند، دعوا پایان می‌پذیرد.

مدعی کسی است که قول او خلاف اصل است. منظور از اصل، اصول عملیه است که عبارتست از:

۱- اصل عدم ۲- اصل برائت ۳- اصحاب استصحاب ۴- اصل اباحه

اصل عدم:

اصل برائت در واقع ناشی از اصل عدم است. با کمک اصل برائت در خیلی از موارد نمی‌توان پرونده را پیش برد. مطابق اصل عدم، هیچ چیزی بوجود نیامده یا از بین نرفته است. هیچ سندی امضا و نوشته نشده است و اصل بر عدم می‌باشد.

بنابراین اگر اصحاب دعوا، اظهاراتی خلاف اصل عدم یا اصول دیگر ادعا نمایند، مدعی است و باید دلایل آن را اقامه نماید. در حالی که اصل برائت می‌گوید، کسی مدیون نیست، مگر خلاف آن ثابت

ادعای خود را ارائه نکند، دعوا به علت فقدان دلیل رد می‌شود.

اصل استصحاب:

اگر نسبت به حالت یا امری در گذشته یقین حاصل شود، آن حالت و وضعیت را هم در حال حاضر باید موجود فرض نمود (ابقا ماکان) باقی دانستن آن چیزی که قبلاً بوده است.

اگر قول اصحاب دعوا، خلاف اصل استصحاب باشد، نمی‌تواند مورد ادعا قرار گیرد. اما اگر فرد یقین دارد که ۵ سال پیش از شخصی مبلغ ۵ میلیون تومان طلبکار است و لازم نیست که طلبکار و مدعی، بدهی خوانده را اثبات کند و قول خوانده که ادعای عدم بدهی را دارد، خلاف اصل است و باید آن را اثبات نماید.

اصل اباحه:

این اصل بیشتر در امور کیفری کاربرد دارد. اصل بر آن است که خداوند همه چیز را مباح آفریده است و هر عملی که فرد انجام می‌دهد مباح است الا مواردی که از سوی شارع ممنوع شده است. مثلاً: نخوردن گوشت مردار، گوشت خوک، مشروب و ...

هر کس مخالف اصل اباحه ادعا کند باید دلیل بیاورد. زیرا اصل بر این است که کسی تکلیفی ندارد جز در مواردی که شارع مقدس در شرعیات و قانونگذار در عرفیات وضع نموده‌اند. اصل اباحه است و یا توجه به این اصل، قاعده «الحدود تدرء بالشبهات» حدود به وسیله شبهات از بین می‌رود کاربرد پیدا می‌کند.

امام علی (ع) می‌فرماید:

لا تنقض اليقين بالشك يقين خود را با شك نقض نکن

نمایی آرا محاکم حقوقی به اصل عدم یا اصل استصحاب اشاره می‌کنند و ممکن است این اشاره به صورت غیر مستقیم باشد.

در بعضی موارد، قانونگذار اصولی را تدوین کرده است مانند: (اصل اصالة الصحة) اصل آن است که قرارداد صحیح است، حال اگر کسی خلاف ادعای آن را دارد باید دلیل ارائه نماید.

اصل اصالة اللزوم:

اصل آن است که قرارداد لازم است و طرفین نمی‌توانند به صورت یک طرفه آن را فسخ کنند.

ممکن است قول مدعی، خلاف امری باشد که قانونگذار آن را معتبر کرده است. مثلاً این که آیا استناد رسمی معتبر هستند و تمامی عبارات، نوشته‌ها، احکام، امضا و مهرها که در اسناد رسمی است معتبر است و اگر کسی ادعای جعل بودن سند رسمی را داشته باشد باید آن را ثابت کند. ادعای جعل در اسناد عادی هم همین صورت را دارا می‌باشد.

بنابراین مدعی کسی است که ادعای او خلاف امر اثبات شده باشد و اگر کسی خلاف آن را ادعا کرد، باید دلیل ارائه نماید. باید خواهان توجه کند که در دادخواست برای هر اظهاری که خلاف اصل می‌کند، باید دلیل ارائه نماید تا با قرار رد دعوی به علت فقد دلیل مواجه نشود.

عدم استناد به علم قاضی:

قاضی باید بدلالی استناد کند که در پرونده وجود دارد و نمی‌تواند به علم خود که خارج از پرونده بدست آورده است استناد نماید. زیرا چنین رأیی توجه مراجع بالاتر کنترل نمی‌شود و قابلیت کنترل ندارد. از سوی دیگر به قاضی وحی نمی‌شود و علم امامت ندارد.

اما اگر قاضی علم بر صحت ادعای مدعی داشته باشد و دلیل در پرونده وجود نداشته باشد، مثلاً خود قاضی شاهد ازدواج بوده و صیغه عقد را جاری کرده باشد (علمی که از طریق متعارف) بوجود آمده باشد راه حل این است که پرونده را به قاضی دیگری ارجاع دهد.

ارزش اثباتی ادله:

قانونگذار ارزش اثباتی ادله را پیش‌بینی کرده است. در مواردی قانونگذار برای اثبات ادعاهای مدعی، دلیل خاصی را پیش‌بینی کرده است. مثلاً برای اثبات ادعای مالکیت اموال غیر منقول فقط می‌توان به سند مالکیت استناد نمود.

ضوابط طرح ادعا در دادخواست:

هر حقی که مطالبه می‌شود در صورتی از سوی دادگاه می‌تواند مورد رسیدگی و حکم قرار بگیرد که در قانون پیش‌بینی شده باشد. اگر امتیازات و حق مورد ادعا در قانون پیش‌بینی نشده باشد، دادگاه نمی‌تواند به آن رأی دهد.

ممکن است که فرد حق و ادعایی را قی الواقع داشته باشد ولی در قانون در نظر نگرفته شده باشد که قاضی نمی‌تواند به آن استناد نماید.

مدیونین نه در قانون پیش بینی شده است. بنابراین به استناد این ماده در صورتی که مدیون مدعیان را در حق خود اذیت کند...

احوال آن وجود داشته باشد که این حق باید ادعا شود و دلایل این ادعا ضمیمه دادخواست گردد.

مثال: فردی ۲۰ سال پیش مغازه خود را اجاره داده است و مستأجر مذک را تخلیه نمی کند.

خواهان قصد اقامه دعوا دارد. دعوا، یک دعوی غیر مالی است و نیاز به تقویم بهای خواسته ندارد.

خواسته خواهان محکوم کردن مستأجر به تخلیه عین مستأجره است. در این فرض قاضی باید به

قانون مالک و مستأجر سال ۱۳۵۶ استناد نموده و شرایط آن را در نظر بگیرد. خواهان باید با توجه

به شرایط مندرج در قانون مالک و مستأجر سال ۱۳۵۶، ادعای خود را بدین صورت مطرح سازد:

۱- مالک باید خواهان باشد و دلیل مالکیت (سند) ارائه نماید

۲- قرارداد اجاره ارائه گردد

۳- قرارداد اجاره متوجه خواننده باشد

۴- اثبات اجاره دادن به منظور کسب و پیشه

۵- منقضی شدن مدت اجاره

۶- مشخص نمودن سبب دعوی تخلیه اعم از نیاز شخصی، تغییر شغل، اجاره ملک از سوی

مستأجر به غیر و ...

در حالات فوق باید خواهان برای هر ادعا دلیلی بیاورد. ممکن است یک دلیل ارائه شود و با آن

چند ادعا ثابت گردد. مثلاً با ارائه قرارداد اجاره، چند ادعا ثابت می گردد.

ضوابط تنظیم شرح دادخواست :

آنچه لازم است گفته شود. اگر این بند رعایت نشود، مشکلات خاصی به وجود می آید و از ارائه

مطالب اضافه خودداری گردد، زیرا:

الف - هر مطلبی که اقامه شود مضکن است در دادگاه علیه فرد اقامه شود و اقرار تلقی گردد. زیرا

مواردی که به نفع خواهان است، ادعا بوده و باید آن را ثابت کند.

ب - حق دفاع خواننده که باعث اطاله دادرسی می شود. زیرا اگر در دادخواست مطالب بیهوده گفته

شود بدلیل دفاع خواننده، باعث تجدید جلسه دادرسی می شود.

ج - در پرونده های حساس و پیچیده ممکن است باعث انحراف ذهن قاضی شود.

نکته: در شرح دادخواست دادخواست لازم نیست که خواهان به مواد قانونی به حق از ارباب
می‌کند استناد نماید. مشخص نمودن مواد قانونی و احقاق حق وظیفه قاضی است. البته ممکن
است که وکلای دادگستری در هنگام تنظیم لایحه دفاعیه به مواد قانونی مورد لزوم استناد نماید و
علت این است که ذهن قاضی منحرف شود. چه بسا ممکن است که باعث انحراف ذهن قاضی
گردد.

سؤال: چنانچه خواننده به بهای خواسته اعتراض کند آیا لازم است که بهایی را معین نماید؟
مسلماً خواننده به هنگام اعتراض به بهای خواسته باید بهایی را تعیین کند. البته در چند پرونده
بهای هم معین نشده و رسیدگی هم انجام گرفته است. ولی منطقی آن است که خواننده بهایی
خواسته را مشخص کند تا معین گردد آیا در تجدید نظر و فرجام خواهی مؤثر است یا خیر.

سؤال: اگر نظر کارشناس مخالف اوضاع و احوال معلوم قضیه نباشد آیا دادگاه ملزم به پذیرش
نظر کارشناس می‌باشد یا خیر؟

اگر طرفین دعوا اعتراض نکنند، دادگاه ملزم به پذیرش نظر کارشناس می‌باشد ولی اگر به نظر
کارشناس اعتراضی صورت بگیرد، دادگاه قرار ارجاع امر به هیئت کارشناسی را معین می‌کند.
اگر کارشناس در مهلت قانونی یا مهلت تمدید شده که مورد پذیرش دادگاه قرار گرفته است نظر
خود را اعلام نکند، متخلف شناخته می‌شود. یکی از مواردی که در پرونده‌ها مهم می‌باشد آن است
که نظر کارشناس به طور فاحش با بهای اصل خواسته متفاوت است و این مورد تخلف نمی‌باشد.
ولی اگر اثبات شود که کاهش یا افزایش بهای خواسته به نفع یکی از طرفین پرونده بوده و تبانی
صورت گرفته است از موارد تخلف محسوب می‌گردد. قانونگذار همواره راه اعتراض به نظر
کارشناس را باز گذاشته است.

ادعا باید با ادله‌ای اثبات شود که در پرونده وجود دارد. بحث علم قاضی بعد از انقلاب در نظر
گرفته شد که در مسایل کیفری مطرح گردید.

ماده ۱۲۰ قانون مجازات اسلامی:

حاکم شرع می‌تواند طبق علم خود که از طرق متعارف حاصل شود، حکم کند.
اگر منظور از علم قاضی، علمی است که از راه متعارف و ادله موجود در پرونده حاصل شده باشد،
می‌تواند به علم خود استناد کند. ولی اگر علم از راه‌های غیر متعارف به دست آمده باشد، قابل

اعتناء استناد نیست و در فقه هم مقرر است، نه قاضی باید همیشه بر اساس باطنی و باطنی از علم امامت برخوردار نمی باشد.

بین قانون و فقه تعارض وجود دارد. در فقه مقرر شده که قاضی می تواند به علم خود عمل کند ولی در حقوق آن است که رأی قاضی باید مستند به دلایل موجود (اعم دلایل) در پرونده باشد. سؤال: اگر قاضی خارج از پرونده علم داشته باشد، در حالی که دلایل موجود در پرونده آن را اثبات نکند چه حکمی دارد؟

در فقه این اعتقاد وجود دارد که قاضی باید به علم خود عمل کند و در صورت عدم صدور حکم معاقب است اما در حقوق آمده که قاضی نمی تواند به علم خود در صورت فقدان دلیل عمل کند. زیرا رأی دادگاه باید مستند به قانون و دلیل به مفهوم اعم باشد.

یکی از نکات بارز قانون اساسی ایران این است که نظام قضایی ایران یک نظام قانونی است و نه فقهی در فقه بر روی مسایل واحد هم اختلاف نظر وجود دارد. رأی دادگاه باید مستند به قانون و اصول حقوقی باشد.

اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی:

احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است.

اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی:

قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی تواند به بهانه سکوت یا نضی یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.

سؤال: اگر نظر قاضی مجتهد خلاف قانون باشد، حکم صادره توسط او چه مسئله ای دارد؟

قاضی اگر بنا به نظر خود و اجتهاد خویش رأی دهد که بر خلاف قانون باشد، رأی او قابل قبول نیست و رأی او باید مطابق قانون و دلیل باشد.

تبصره ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی:

چنانچه قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند پرونده به شعبه دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد.

اگر قاضی مجتهد بوده و نظر اجتهادی و خلاف قانون بنسب، دیدار رسیدنی شهوداری شد و در این صورت مقام ارجاع کنند، پرونده را به قاضی دیگری برای رسیدگی ارجاع می‌دهد.
شرح دادخواست:

شرح دادخواست برای آن است که یک ارتباط منطقی بین ادعاها و خواسته خواهان بوجود بیاید و منطقی آن است که خواسته در شرح دادخواست تکرار گردد.

سؤال: اصولاً در دادخواست چه ادعاهایی را می‌توان مطرح نمود؟

انتخاب ادعا بسیار مهم است و چگونگی آن بسیار مهم است که باید از قانونی استخراج شود که قصد استناد به آن وجود دارد و با آن مرتبط می‌باشد. مثلاً فرد درخواست تخلیه عین مستأجره را دارد و مطابق قانون مؤجر مستأجر، مستأجر موظف است که پس از پایان مدت اجاره، ملک را تخلیه کند. منتهی باید همه شرایط زیر موجود باشد:

ریاست محترم دادگاه

نظر به این که موکل مالک پلاک ثبتی $\frac{۱۵۸}{۲۲۸۶}$ (یک ادعاست که خلاف اصل است) ملک را به اجاره واگذار کرده است (خلاف اصل عدم است. زیرا اصل آن است که کسی ملک خود را اجاره نداده است) و آن را به خواننده اجاره داده است (خلاف اصل عدم است و اصل آن است که فرد ملکی را اجاره نکرده است) و او آن را برای سکونت اجاره کرده است (تعیین نوع اجاره) برای مدت یک سال (تعیین مدت اجاره) و مدت اجاره منقضی شده است (خلاف اصل استصحاب است، زیرا اصل بر این است که اجاره به فوت خود باقی است) بنابراین استندعا دارد حکم به محکومیت مستأجر نسبت به تخلیه عین مستأجره با صدور رأی شایسته یا اقدام قانونی صادر فرمایید.

برای هر ادعا یک دلیل باید ارائه شود. ادعای مالکیت نیاز به سند مالکیت دارد و غیر از آن با هیچ دلیل دیگری حتی اقرار خواننده قابل اثبات نیست. در مورد بعدی ادعا، اجاره نامه باید ارائه شود که چند ادعا را ثابت می‌کند از آن جمله:-

- ۱- رابطه اجاره
- ۲- پایان مدت اجاره
- ۳- مشخص نمودن مستأجر

سؤال: اگر ستون دادخواست با شرح دادخواست مغایر باشد، دادخواست چه حکمی دارد؟

اگر تفاوت در هزینه دادرسی باشد، باید دفتر دادگاه به آن توجه کند و اگر به هزینه دادرسی توجه نداشته باشد، وظیفه دادگاه است که از خواهان توضیح بخواهد که خواسته خود را مشخص کند.

خواننده نیز می‌تواند از دادگاه درخواست تعیین و مشخص نمودن هزینه‌ها را بخواهد. همین علت است که خواننده می‌تواند تقاضای تجدید جلسه دادرسی را بنماید. نکته: در رابطه با دو اصطلاح تخلیه ید و خلع ید توضیح زیر ضروری است:

تخلیه ید: این اصطلاح وقتی بکار می‌رود که رابطه قانونی وجود داشته باشد مانند قرارداد اجاره، این دعوا، دعوای غیر مالی است و باید تمبر دعوای غیر مالی ابطال گردد.

خلع ید: خلع ید علیه غاصب اقامه می‌گردد و باید بهای خواسته تقویم شود تا بر اساس آن هزینه دادرسی دریافت گردد.

هزینه دادرسی:

اصل آن است که خواهان باید هزینه دادرسی را بپردازد. هزینه دادرسی به مفهوم اعم به سه دسته تقسیم می‌شود.

۱- هزینه دادگاه‌ها و قرارها ۲- هزینه اوراق ارجاعی ۳- هزینه برابر اصل نمودن اسناد

هزینه دادگاه‌ها و قرارها:

هزینه دادرسی به مفهوم اخص که سنگین‌ترین هزینه است و در دعوای مالی و غیر مالی متفاوت است. هزینه دادرسی در دعوای غیر مالی ۵۰۰۰ ریال با اضافه یکمصد ریال هزینه برگ دادخواست می‌باشد که دعای غیر مالی اعم است از دعوای غیر مالی ذاتی (دعوای رابطه زوجیت) یا دعوای غیر مالی اعتباری (دعوای خلع ید).

در دعوای مالی، هزینه دادرسی به نسبت خواسته تعیین می‌شود. اگر خواسته تا ۱۰ میلیون ریال باشد یا خواسته تا ده میلیون ریال تقویم شده باشد، ۱/۵ درصد آن مبلغ یعنی ۱۵۰,۰۰۰ ریال می‌باشد و بالاتر از این مبلغ به ازای هر یک میلیون تومان ۲٪ به هزینه دادرسی اضافه می‌شود.

هزینه اوراق:

هزینه اوراقی که به دفتر دادگاه تقدیم می‌باشد، هر برگ یکمصد ریال خواهد بود.

هزینه برابر اصل نمودن اسناد:

هزینه روگرفتهایی که از اصل اسناد گرفته شده و برای برابر اصل نمودن آن به دفتر دادگاه ارائه می‌گردد هر برگ یکمصد ریال می‌باشد. بنابراین خواهان برای مطابقت اصل اسناد با روگرفتها، باید به ازای هر برگ مبلغ یکمصد ریال به دادگاه بپردازد.

هزینه دادرسی سه مورد فوق را شامل می‌شود. هر یک از موارد فوق، فقدان و نقص دسته بند، مدیر دفتر اخطار رفع نقص نموده و ده روز فرصت می‌دهد که اگر نقص رفع شود، قرارداد دعوا صادر می‌گردد.

تعداد نسخ دادخواست و پیوست‌های آن:

تعداد نسخ دادخواست باید به تعداد خوانندگان بعلاوه یک نسخه می‌باشد. یک نسخه اضافی جهت درج در پرونده دادرسی می‌باشد و بقیه آن به تعداد خوانندگان دعوا می‌باشد.

ضمانت اجرای عدم رعایت دسته سوم شرایط دادخواست:

شرایط دسته سوم دادخواست اگر رعایت نشود، مدیر دفتر دادگاه ملزم به ارسال اخطار رفع نقص است که:

اولاً: باید مورد رفع نقص مشخص شود

ثانیاً: زمان آن را که ده روز است مشخص نماید

ثالثاً: ضمانت اجرای آن را که رد دعوا می‌باشد را گوشزد نماید

حالات رفع نقص دادخواست:

۱- حالتی که متداول بوده آن است که دادخواست دهنده، نواقص را رفع و بر طرف می‌کند. رفع نقص باید بموجب تقدیم لایحه باشد. لایحه از جانب هر کسی که در پرونده سمتی دارد ارائه می‌گردد. مثلاً: وکیل خواهان، کارشناس ...

لایحه باید ثبت شود و از آن برای داشتن سوابق یک نسخه رونوشت تهیه گردد. حسن این روش آن است که فرد هر زمان که لازم باشد می‌تواند به پرونده خود دسترسی داشته باشد و نیازی به مراجعه به دفتر دادگاه را ندارد.

رفع نقص که توسط لایحه انجام می‌شود این حسن را دارد و پرونده نشان می‌دهد که:

الف - رفع نقص انجام گرفته است

ب - رفع نقص در مورد مقرر انجام شده

ج - دادخواست از تاریخ تقدیم آن دارای آثار می‌باشد.

۲- اخطاریه بدست خواهان نمی‌رسد. اگر بحث ابلاغ درست انجام شود بخش عظیمی از اطاله دادرسی بر طرف می‌گردد. در زمان ابلاغ، اگر طرف ابلاغ وجود نداشته باشد، باید ابلاغ الصاق شود.

ولی بجای آن که ابلاغ انصافی گردد، مرک ابلاغ در منزل طرف امداحیه می‌سوزد، در نتیجه امداحیه می‌شود یا اصولاً مأمور ابلاغ مراجعه نمی‌کند، رفع نقص انجام نمی‌سود و در نتیجه قرار رد دادخواست صادر می‌گردد. ادعای عدم ابلاغ دادخواست مسموع نیست.

۳- اخطار رفع نقص ابلاغ می‌شود. ولی دادخواست دهنده موارد نقص را قابل قبول و توجه نمی‌داند، زیرا اصولاً نقصی را مشاهده نمی‌کند که آن را رفع نماید.

۴- دادخواست دهنده نقص یا نواقص را تعمداً بر طرف نمی‌کند تا دادخواست رد گردد. چون خواهان یا وکیل او نمی‌خواهد که رسیدگی در شعبه ارجاعی انجام شود، چون شعباتی وجود دارد که بر خلاف نظر خواهان رأی صادر می‌کند. پس از قرار رد دادخواست، او مجدداً دادخواست ارائه می‌دهد تا پرونده به شعبه مورد نظر او ارسال گردد.

البته ممکن است که وکیل پرونده با قاضی دادگاه درگیری داشته باشد و هنگامی که پرونده به شعبه‌ای که این قاضی تصدی آن را بعهده دارد ارجاع می‌گردد، خواهان از رفع نقص خودداری کرده تا دادخواست رد گردد. یا این که قاضی در حدی نیست که بتواند به پرونده‌های سنگین رسیدی نماید.

دادخواست اگر رد شود، هیچ اثری بر آن مترتب نمی‌شود و اصولاً مثل آن است که دادخواست ارائه نشده است.

سیر تقدیم دادخواست:

دادخواست ارائه شده در صلاحیت هر حوزه قضایی که باشد، باید به دفتر شعبه اول تقدیم شود که دفتر کل مجتمع و دادگاه می‌باشد. در دفتر کل هر دادگاهی، دفتر ثبت دادخواست‌ها قرار دارد.

دادخواست در دفتر کل ثبت می‌شود و رسیدی بدین صورت به خواهان داده می‌شود ^۱
۱۳۸۵/۱/۶

دادخواست را مدیر دفتر کل در پوشه کاغذی قرار می‌دهد که شماره داده شده روی آن درج می‌شود و به نزد مقام ارجاع کننده می‌فرستد که معمولاً رئیس-حوزه یا معاون قضایی می‌باشد. مقام ارجاع کننده در ذیل دادخواست در ستون مشخص مقرر می‌دارد که:

شعبه سوم دادگاه عمومی شهریار رسیدگی فرمایید و سپس ذیل دستور را امضا می‌کند.

تاریخ ثبت دادخواست در دفتر کل، تاریخ اقامه دعوا قلمداد می‌شود و سپس دادخواست به دفتر کل عودت داده می‌شود و در آنجا پرونده‌ها تفکیک شده و به شعبات مربوطه ارجاع می‌گردد. سپس خواهان با شماره خود به دفتر کل مراجعه و شماره ارجاعی را دریافت می‌کند.

پرونده پس از ارجاع به شعبه مربوطه تحت شماره جدیدی در شعبه ثبت می‌شود مثلاً: $1\frac{2}{85}$ معاون ارجاع کننده در ارجاع اختیار مطلق دارد. پس از ارجاع دیگر امکان برگشت و پس‌گیری پرونده وجود ندارد. فقط در امور کیفری بحث احائیه وجود دارد ولی بحث احائیه از یک شعبه مجتمع به شعبه دیگر امکان ندارد، بلکه احائیه از یک حوزه قضایی به حوزه دیگر امکان پذیر است ولی در امور حقوقی بحث احائیه مطرح نیست.

هر دادخواستی که ارائه می‌شود باید به دادگاهی تقدیم گردد که صلاحیت رسیدگی به این نوع از دعاوی را دارد. مثلاً دادگاه خانواده که به دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کند.

ارجاع توسط معاون ارجاع (معاون قضایی) انجام می‌شود. رویه قضایی قبل و بعد از انقلاب بر این منوال بوده که معاونین قضایی از افراد خوشنام و معتبر در میان قضات انتخاب شود. در صورتی که معاون قضایی معذوریت داشته باشد و به دلایل مختلف در دادگاه حاضر نشود، این امر توسط یکی از قضات که توسط رئیس مجتمع یا حوزه قضایی انتخاب می‌شود، انجام خواهد شد.

روال این است که در محاکم روند کار به صورتی باشد تا پرونده‌ای مفقود نگردد. به همین دلیل پرونده به هر قسمتی که ارجاع می‌شود، قسمت ارجاع شونده باید رسید بدهد. دادخواست در دفتر شعبه در دفتر ثبت دادخواست‌ها تحت شماره‌ای ثبت شده و شماره داده می‌شود.

یک نسخه از دادخواست به همراه ضمائم مربوطه در یک پوشه قرار داده شده و کلاسه پرونده روی آن درج می‌گردد. مثلاً: کلاسه شماره ۱۳۱۸۵

عدد یک بعنوان شماره پرونده و ردیف ثبت دادخواست، عدد سه شماره شعبه دادگاه و عدد ۸۵ نمایانگر سال ثبت دادخواست می‌باشد. دادخواست پس از آن که در دفتر شعبه ثبت شد بایستی در دادگاه مطرح شود و قاضی موظف است که مطابق قوانین موجود و یا در صورت عدم وجود قوانین مدون حکم را از منابع فقهی و فتاوای معتبر برداشت کرده و رأی مقتضی را صادر نماید و اگر از رسیدگی خودداری نماید، مستکف از رسیدگی قضایی تلقی شده که بزرگترین تخلف انضباطی است و مجازات آن اخراج از دستگاه قضایی می‌باشد.

ردیف	تاریخ	نوع سند	موضوع	ملاحظات
۱	۸۵/۱۱/۶	شمس	خارجی	الزام

ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی:

قضات دادگاه‌ها موظفند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی را صادر و یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوق که مغیر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکونت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند و الا مستنکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهند شد.

معنای ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی آن نیست که هر کس اقامه دعوی نمایند باید پیروز شود، بلکه بدین معناست که پرونده باید رسیدگی شده و حکم صادر گردد.

پس از ثبت دادخواست مدیر دفتر، دادخواست و شرایط آن را بررسی و یکی از تصمیمات ذیل را اتخاذ می‌کنند:

۱- دادخواست را بنا به دلایل مختلف رد کرده و قرار رد دادخواست را صادر می‌نماید که این قرار رد دادخواست را دادنامه می‌نامند. این دلایل ممکن است عدم درج نام و نام خانوادگی خواهان، مشخصات وی اعم از شغل یا نام پدر و درج آدرس و نشانی وی باشد.

ماده ۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی:

هر گاه در دادخواست، خواهان یا محل اقامت او معلوم نباشد ظرف دو روز از تاریخ رسید دادخواست به موجب قراری که مدیر دفتر دادگاه و در غیبت مشارالیه جانشین او صادر می‌کند، دادخواست رد می‌شود.

۲- مدیر دفتر اخطار رفع تقص فرستاده ناخواهان نقایص دادخواست را رفع نماید. تمامی مواردی که به خواهان خوانده، کارشناس و ... ابلاغ می‌شود باید از طریق برگ اخطاریه باشد. برگ اخطاریه محل مراجعه را مشخص کرده و مدت مراجعه را ۱۰ روز پس از ابلاغ اخطاریه و در ساعت اداری تعیین می‌کند. در برگ اخطار علت حضور را کسر هزینه دادرسی به مبلغ ۱۰۰،۰۰۰ ریال یا برابر اصل نمودن ضامم و ... اعلام نموده و پس دادخواست را امضا کرده و تاریخ را قید می‌کند.

عنت مشخص نمودن تاریخ آن است که فرد بتواند وضعیت پرونده خود را مشخص کند و در صورت عدم مراجعه در موعد مقرر، قرار رد دادخواست صادر می‌گردد. مدیر دفتر باید ظرف دو روز وضعیت دادخواست را مشخص کند. اخطار در ۲ نسخه تنظیم می‌شود که یک نسخه آن به طرف پرونده و نسخه دیگر در پرونده درج می‌گردد و نیازی به الصاق نیست. باید در هر اخطار، اسم یک نفر از طرفین پرونده درج شده و به او ابلاغ گردد.

ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی:

مدیر دفتر دادگاه ظرف دو روز نقایص دادخواست را به طور کتبی و مفصل به خواهان اطلاع داده و از تاریخ ابلاغ به مدت ده روز به او مهلت می‌دهد تا نقایص را رفع نماید. چنانچه در مهلت مقرر اقدام به رفع نقص ننماید، دادخواست به موجب قراری که مدیر دفتر و در غیبت مشارائیه، جانشین او صادر می‌کند، رد می‌گردد. این قرار به خواهان ابلاغ می‌شود و نام برده می‌تواند ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ به همان دادگاه شکایت نماید رأی دادگاه در این خصوص قطعی است.

۳- دادخواست از ابتدا به صورت کامل و صحیحی تهیه شده و مراحل ثبت را پشت سر گذاشته است. مدیر دفتر دادگاه، گزارش تکمیلی را به این عنوان به دادگاه تقدیم می‌کند:

ریاست محترم شعبه سوم دادگاه عمومی شهریار

احتراماً، دادخواست ثبت شده به کلاسه شماره $\frac{۱/۲/۸۵}{۱۳۸۵/۱/۶}$ کامل به نظر می‌رسد. مراتب جهت

دستورات مدیر دفتر شعبه سوم دادگاه عمومی شهریار مقتضی به عرض می‌رسد.

ماده ۶۴ آیین دادرسی مدنی:

مدیر دفتر دادگاه باید پس از تکمیل پرونده آن را فوراً در اختیار دادگاه قرار دهد. دادگاه پرونده را ملاحظه و در صورتی که کامل باشد، پرونده را با صدور دستور تعیین وقت به دفتر اعاده می‌نماید تا وقت دادرسی (ساعت و روز و ماه و سال) را تعیین و دستور ابلاغ دادخواست را صادر نماید. وقت جلسه باید طوری معین شود که فاصله بین ابلاغ وقت به اصحاب دعوا و روز جلسه کمتر از پنج روز نباشد. در مواردی که نشانی طرفین دعوا یا یکی از آنها در خارج از کشور باشد فاصله باید ابلاغ وقت و روز جلسه کمتر از دو ماه نخواهد بود.

مدیر دفتر دادگاه زیر نظر عدلیه رئیس شعبه پنجم رسیدگی و امور دادرسی است. در صورتی که دادگاه نواقصی را در پرونده مشخص نمود، نواقص را با صدور اخطار رفع نقص بر طرف نموده و مجدداً پرونده را به نظر دادگاه برساند.

اگر پرونده کامل باشد، رئیس دادگاه در زیر آن مرقوم می‌دارد:

دفتر: وقت رسیدگی تعیین نموده و به اصحاب دعوی ابلاغ نماید.

وظایف منشی:

پس از دستور دادگاه مبنی بر تعیین وقت، پرونده به منشی دادگاه ارجاع داده می‌شود که یکی از پرکارترین کارمندان دفتر دادگاه می‌باشد. همه کارمندان دادگاه اعم از مدیر دفتر، ثبات، بایگان و ... در دفتر دادگاه مشغول فعالیت هستند الا منشی دادگاه که در اتاق دادگاه انجام وظیفه می‌کند. مطابق مقررات تشکیلاتی محاکم، هر دادگاهی نیاز به یک منشی بنا به دو علت باید در اتاق دادگاه حضور داشته باشد:

۱- منشی باید دائماً در دسترس قاضی باشد و با او تبادل نظر نماید، چون کار آنها تنگناک با یکدیگر است. از سوی دیگر مراجعان محام را به سهولت پذیرفته و جوابگوی آنان باشد و مراجعان از مراجعه به قاضی بی‌نیاز باشند.

۲- قانونگذار قصد دارد که فرد دیگری غیر از قاضی در دادگاه حضور داشته باشد و دلیل آن این است که از تبانی قاضی با اصحاب دعوی جلوگیری نماید.

وقت رسیدگی:

منشی با توجه به دفتر اوقات، وقت رسیدگی را مشخص می‌نماید. در این دفتر روزهای هفته با اضافه ساعت و تاریخ درج شده است. پرونده در دفتر اوقات ثبت شده و برای آن وقت رسیدگی تعیین می‌گردد. هر چقدر که پرونده ما تراکم بیشتری داشته باشند و ارجاعی پرونده بیشتر از خروجی آن باشد، وقت رسیدگی طولانی‌تر خواهد بود. دلیل تعیین وقت توسط منشی، رعایت عدالت است و هر پرونده به ترتیب ورود و ثبت در دفتر اوقات، وقت رسیدگی را بخود اختصاص می‌دهد.

ابلاغ وقت رسیدگی:

منشی دادگاه وقت رسیدگی را مشخص و در ذیل گزارش تکمیل، روز و ساعت آن را قید کرده و به دفتر دادگاه عودت می‌دهد تا بایگانی گردد. ممکن است تسببه‌ای بدلیل تراکم کار و پرونده‌های ارجاعی بیشتر، بایگانی مجزایی داشته باشد که در این صورت، بایگانی نزدیک به دفتر دادگاه در نظر گرفته می‌شود.

مدیر دفتر برای هر یک از اصحاب دعوا، اخطار تعیین وقت را صادر نموده و برای ابلاغ به آنان به دایره ابلاغ می‌فرستد تا توسط مأمور ابلاغ به طرفین پرونده ابلاغ گردد.

نکته: برگ اخطاریه در امور حقوقی مطلقاً بکار برده نمی‌شود و کار برد آن در محاکم و پرونده‌های کیفری است و شامل مشخصات احضار شونده، محل حضور، وقت حضور (شامل ساعت، روز، ماه و سال)، تاریخ رویت و ابلاغ، مهر و امضا مدیر دفتر و محل تأیید و امضا مأمور ابلاغ می‌باشد، در ذیل برگ احضاریه قید شده که اگر ظرف سه روز از تاریخ مقرر در برگ احضاریه مراجعه نکند، حکم جلب او صادر می‌شود.

ابلاغ و اهمیت آن:

هر اقدامی که دادگستری علیه شخص یا راجع به شخصی انجام می‌دهد باید مسبوق به ابلاغ باشد. معنی لغوی ابلاغ رسانده می‌باشد و معنی اصطلاحی آن از معنای لغوی دور نیست و به معنای رساندن مطلب به مخاطب با رعایت تشریفات قانونی می‌باشد.

اقدامی که مسبوق به ابلاغ نباشد، قابلیت رسیدگی و اجرا نداشته و باطل و بلااثر است. اگر وقت دادرسی تعیین شود ولی به اصحاب دعوا ابلاغ نشده باشد، جلسه دادرسی برگزار نمی‌گردد. وقت رفع نقص از تاریخ ابلاغ ۱۰ روز، اعتراض به حکم دادگاه بدوی و درخواست تجدید نظر - ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ است. حتی اگر از تاریخ صدور رأی مدت‌ها گذشته ولی به طرفین ابلاغ نشده باشد، قابلیت تجدید نظر خواهی از تاریخ ابلاغ به مدت ۲۰ روز را خواهد داشت.

ابلاغ همانند پایه‌ای است که روی آن بنا احداث می‌شود و اگر پایه محکم باشد، ساختمان و بنا پابرجا خواهد بود و اگر پا به ضعیف باشد، ساختمان سست و بی اثر می‌باشد.

مثال: در پرونده‌ای، محکوم علیه قبل از صدور حکم فوت کرده و رأی صادره به همسر او ابلاغ شده است چون همسر او به دلیل عدم سمت در پرونده اقدامی در جهت تجدیدنظر خواهی از حکم صادره انجام نداده است، حکم قطعی شده و بنا به تقاضای محکوم له حکم اجرا و برگه

اجرائیه صادر شده است. به هنگام اجرا، مرتبه اولیه علیه اعتراض را در صورت لزوم ...
و دلیل اعتراض آنها این بوده که رأی به آنها به عنوان قائم مقام قانونی محکوم علیه ابلاغ نشده
است که در نهایت اجرا متوقف شده است.

در حقوق باطل همانند عدم است و خداوند حق بوده و یا حق می باشد.

الباطل كالعدم و الله مع الحق

مثال: بانکی به یکی از کارخانجات مبلغ ۱۰ میلیون تومان وام داده و در مقابل آن سند کارخانه را
در رهن گرفته است. کارخانه از پرداخت مبلغ وام خودداری کرده و بانک تقاضای صدور اجرائیه از
دادگاه را مطابق ماده ۳۴ قانون ثبت اسناد نموده و در نهایت سند رهنی باطل شده و سند مالکیت
بنام بانک تنظیم شده است.

وکیل محکوم علیه با استناد به این که ابلاغ در وقت مقرر و صحیحاً انجام نشده است، تقاضای
دستور منع حکم اجرا و ابطال سند مالکیت تنظیمی را در دادخواست نموده و چون دادگاه
اعتراض وکیل محکوم علیه را وارد تشخیص داده است، حکم به ابطال حکم اجرائیه و سند
تنظیمی صادر کرده است.

ماده ۳۴ قانون ثبت اسناد و املاک:

در مورد معاملات مذکور در ماده ۳۳ و کلیه معاملات شرطی و رهنی راجع به اموال غیر منقول در
صورتی که بدهکار ظرف مدت مقرر در سند بدهی خود را نپردازد، بستانکار می تواند وصول طلب
خود را توسط دفتر خانه تنظیم کننده سند درخواست کند. دفتر خانه بنای به تقاضای بستانکار
اجرائیه برای وصول طلب و اجور و خسارت دیر کرد صادر خواهد کرد و به اداره ثبت ارسال خواهد
داشت و بدهکار از تاریخ ابلاغ اجرائیه هشت ماه مهلت خواهد داشت که نسبت به پرداخت بدهی
خود اقدام کند ...

ابلاغ:

ابلاغ در لغت به معنای رسانیدن نامه یا پیام و از نظر اصطلاح، آگاه کردن مخاطب از مفاد ورقه
قضایی طبق تشریفات قانونی است. ابلاغ به دو دسته:

۱- ابلاغ واقعی
۲- ابلاغ قضایی تقسیم می شود.

ابلاغ واقعی:

هنگامی که ورقه قضایی طبق تشریفات قانونی به شخص مخاطب (اعم از حقیقی یا حقوقی) توسط مأمور که قانوناً مسئول اجرای ابلاغ باشد تحویل و رسید دریافت و مراتب گزارش شود.

ابلاغ قضایی:

در مواردی که تسلیم اوراق قضایی به شخص ممکن نبوده و آگاه نمودن آنان از مفاد ورقه قضایی طبق تشریفات دیگر باشد محقق می‌شود.

به دلیل اهمیت امر ابلاغ و سرعت و دقت در دادرسی، لازم است که مأمورین ابلاغ افرادی شریف، پاکدامن، درستکار، بی طرف و آگاه به مقررات قانونی باشند.

مأمور ابلاغ باید دادخواست و پیوست‌های آن را ظرف دو روز از تاریخ وصول به شخص مخاطب ابلاغ نموده و در نسخه دوم رسید بگیرد و نسخه دوم را به دفتر دادگاه عودت دهد.

ابلاغ در خصوص ادارات دولتی و سازمان‌های وابسته به دولت و ... به رئیس دفتر مرجع مخاطب انجام شده و در نسخه اول رسید اخذ می‌شود و اگر رئیس دفتر از گرفتن اوراق اخطاریه و ضمیمه و دادن رسید خودداری کند، تخلف از انجام وظیفه بوده و توسط مراجع صالحه به مجازات مقرر تخلفات اداری محکوم می‌گردد.

سؤال: آیا می‌توان دعاوی متعدد را در یک دادخواست اقامه کرد؟

علی القاعده هر دعوی باید با یک دادخواست ارائه گردد. ولی قانونگذار در ماده ۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی اجازه داده است که دعاوی متعدد را در یک دادخواست ارائه دهد.

۱- در صورتی که دعاوی دارای منشاء واحد باشد. مثلاً درخواست اجاره بها و حکم تخلیه که ۲ دعاوست و باید ۲ دادخواست داشته باشد ولی چون از یک منشاء هستند پذیرفته می‌شود.

۲- دادگاه بتواند به همه آنها توأماً رسیدگی کند. مانند دعاوی خلع ید و اجرت المثل که ناشی از منشاء غصب است ولی خسارت وارده به ملک که منشاء آن اتلاف غاصب است و دادگاه به هر دو موضوع توأماً رسیدگی می‌کند.

ماده ۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی

اگر به موجب یک دادخواست دعاوی متعدد اقامه شود که با یکدیگر ارتباط کامل نداشته باشند و دادگاه نتواند ضمن یک دادرسی به آنها رسیدگی کند، دعاوی اقامه شده از یکدیگر تفکیک و به هر

یک در صورت صلاحیت جداگانه رسیدگی می‌شود و در صورت عدم صلاحیت، پرونده را به مراجع صالح ارسال می‌نماید.

حال اگر دو یا چند درخواست که منشاء و اخذی ندارند، در یک دادخواست ارائه شود، دادگاه در صورتی که صلاحیت آن را داشته باشد موارد متعدد را مجزا و تفکیک کرده و به آنها رسیدگی می‌کند، در صورتی که برای هر موضوع باید دادخواست جداگانه داده شود. ولی اگر دادگاه صلاحیت نداشته باشد، دعوی را که صلاحیت رسیدگی به آن را ندارد با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه صالح ارجاع می‌دراد.

تمبر مالیاتی

اگر پرونده‌ای وکیل داشته باشد، وکیل خواهان علاوه بر تمبری که بر دادخواست می‌زند و هزینه دادرسی را می‌پردازد، تمبر وکالتی هم باید پرداخت کند و تمبر وکالتی، تمبر مالیاتی است و ریشه آن به حق الوکاله باز می‌گردد.

روابط بین وکیل و موکل

۱- مقدار حق الوکاله‌ای که وکیل دریافت می‌کند، بر اساس توافق طرفین است و تخلف نمی‌باشد.
۲- گرفتن حق الوکاله مستلزم پیروزی در دعوا نیست، مگر این که قراردادی بین آنها تنظیم شده باشد.

حال اگر طرفین قراردادی نداشته باشند، موکل با پرداخت وکالتنامه موظف است که حق الوکاله قانون وکیل را بپردازد که معادل ۲٪ میزان خواسته است و ۲/۵ درصد هم بابت حق اجرا به آن اضافه می‌شود.

حال اگر خواسته مال باشد و وکیل خواسته را تقویم کند، حق الوکاله وکیل مطابق قیمت و ارزش واقعی مال پرداخت می‌شود. درعین حال اخذی حق الوکاله یک شرط دارد و آن این است که وکیل درخواست شریک نشود که تخلف انتظامی است.

نکته: اگر فردی علیه دیگری دعوی ملکی اقامه کند و وکیل بگیرد و در دعوا پیروز شود و حق الوکاله‌ای بیشتر از حق الوکاله قانونی پرداخت نماید، از طرف مقابل پرونده (محکوم علیه) فقط می‌تواند حق الوکاله را دریافت کند. وکیل حق برداشت حق الوکاله خود را از محکوم به ندارد. این امر مطابق رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور خیانت در امانت است و جرم تلقی می‌شود.

و کلاً هم مثل بقیه اشخاص حقیقی و حقوقی باید مالیات بر درآمد خود را بپردازند. ملاک اداره دارایی برای محاسبه و اخذ مالیات، تمبرهای مالیاتی است که در وکالت نامه‌ها باطل می‌شود. قانون مالیات‌ها، وکلای دادگستری را ملزم نموده که ۵٪ حق الوکاله را به صورت تمبر بر وکالت نامه الصاق کنند. مثلاً اگر مبلغ حق الوکاله ۵ میلیون تومان باشد مبلغ ۲۵۰ هزار تومان آن به صورت تمبر مالیاتی بر روی وکالت نامه الصاق شده و باطل می‌گردد.

تمبرهای مالیاتی از مأمورین دارایی که در حوزه‌های بزرگ قضایی مستقر هستند خریداری می‌گردد. وکلا برای الصاق تمبر وکالت نامه، مبلغ حق الوکاله را مطابق تعرفه (حق الوکاله قانونی) قلمداد می‌نمایند تا تمبر مالیاتی کمتری را باطل کنند.

تمبرهای مالیاتی که در یک سال مالیاتی توسط وکیل باطل شده است در دفتر تمبر مالیاتی که توسط قانون وکلا یا مشاوران حقوق ماده ۱۸۲ قانون برنامه سوم به آنان داده می‌شود ثبت می‌گردد. پس در پایان سال یا مالیاتی که آخر تیر ماه هر سال است جمع شده و آن را در عدد ۲۰ ضرب می‌کنند تا مبلغ واقعی حق الوکاله دریافتی مشخص گردد و براساس آن، مالیات وکیل مشخص می‌شود.

مبلغ حق الوکاله دریافتی وکیل در یک سال مالیاتی را ضربدر ۴۵٪ نموده و مبلغ درآمد مشمول مالیاتی مشخص می‌گردد. پس از آن مبلغ مشمول بخشودگی را کم کرده و سپس بر اساس جدول تعرفه، مالیات متعلقه را اخذ می‌کنند.

حال اگر وکیل از پرداخت مالیات خودداری کند، پروانه وکالت وی تمدید نمی‌شود. چون یکی از مدارک مورد نیاز تمدید پروانه وکالت، اخذ مفاصا حساب مالیاتی از اداره دارایی می‌باشد. اگر وکیل وکالت نامه را بدون الصاق تمبر ارائه دهد، قانون مالیات‌ها پیش‌بینی نموده که مدیر دفتر باید اخطار رفع نقص کند و اگر وکیل برای رفع نقص اقدامی نکند، وکالت وی در آن پرونده بی‌اثر بوده و لغو می‌شود ولی قرار رد دادخواست صادر نمی‌گردد.

نکته: هر طرفی که در دعوا محکوم می‌شود باید:

اولاً: حق الوکاله وکیل خود را بدهد

ثانیاً: حق الوکاله قانونی وکیل طرف مقابل را بپردازد.

تأثراً؛ هزینه دادرسی را پرداخت کند.

رایعاً؛ هزینه کارشناسی و هزینه‌های دیگر دادرسی را پردازد.

خامساً؛ نسبت به پرداخت خسارت تأدیه اقدام کند.

ماده ۵۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی:

خسارات دادرسی عبارت است از هزینه دادرسی و حق الوکاله وکیل و هزینه‌های دیگری که به طور مستقیم مربوط به دادرسی و برای اثبات دعوا یا دفاع لازم بوده است از قبیل حق الزحمه کارشناسی و هزینه تحقیقات محلی.

تهاتر هزینه‌ها:

اگر خواسته مورد ادعا ۱۰۰ میلیون تومان باشد و دادگاه مثلاً به ۶۰ میلیون تومان آن رای دهد، محکوم علیه باید حق الوکاله قانونی طرف مقابل را در مقابل خواسته حکم شده که ۶۰ میلیون تومان است بپردازد. از سوی دیگر خواننده نیز برای دفاع از وکیل استفاده کرده و بابت ۱۰۰ میلیون تومان خواسته ادعایی خواهان حق الوکاله پرداخته است، بنابراین خواهان باید خساراتی را که از بابت ۴۰ میلیون تومانی که مورد حکم قرار نگرفته و به خواننده وارد شده است جبران نماید. فلذا هزینه دادرسی و حق الوکاله قانونی که خواهان پرداخته با حق الوکاله و هزینه‌های پرداختی خواننده تهاتر شده و مابقی آن از سوی خواننده پرداخت می‌گردد.

عدم رعایت مقررات ابلاغ:

سؤال: اگر تشریفات و مقررات ابلاغ رعایت نشود، پرونده چه وضعیتی خواهد داشت؟

اگر مخاطب ابلاغ در محل تعیین شده در دادخواست حضور نداشته باشد، مأمور ابلاغ باید اوراق را به یکی از کسان و خدمه او ابلاغ کند.

ماده ۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی:

هر گاه مأمور ابلاغ نتواند اوراق را به شخص خواننده برساند باید در نشانی تعیین شده به یکی از بستگان یا خدامان او که سن و وضعیت ظاهری آنان برای تمیز اهمیت اوراق یاد شده کافی باشد ابلاغ نماید و نام و سمت گیرنده اخطار به را در نسخه دوم قید و آن را اعاده کند.

«آل اگر ابلاغ در شیر از عمل رسیدن بر دادگاه موضوعیت ندارد» این امر صحیح است.
مخاطب به موضوع اختاریه که ابلاغ شده توجه کند و به آن عمل نماید، ابلاغ صحیح تلقی می‌شود. ابلاغ طریقیت دارد و نه موضوعیت.

اما اگر تشریفات رعایت نشده و به موضوع ابلاغ عمل نشود، ابلاغ باطل و بی اثر است. اگر مقررات = راجع به ابلاغ رعایت نشود دو صورت وجود خواهد داشت:

- ۱- گزارش مأمور ابلاغ مشخص می‌کند که مقررات رعایت نشده است.
 - ۲- مقررات فی الواقع رعایت نشده ولی مأمور ابلاغ گزارش صحیحی به دادگاه ارائه نداده است. مثلاً مأمور ابلاغ به محل مراجعه نکرده است ولی آن را ابلاغ شده گزارش می‌کند.
- در قانون قدیم آیین دادرسی مدنی، هنگامی که مخاطب ابلاغ را نمی‌گرفت و از گرفتن آن امتناع می‌کرد، گزارش مأمور ابلاغ را یک مأمور دیگر یا دو شاهد باید گواهی می‌کردند که این ماده نسخ شد. هم اکنون در ماده ۸۳ قانون آیین دادرسی مقرر شده است که ابلاغ باید به صورتی انجام شود که برای دادگاه احراز شود که ابلاغ به نحو صحیحی انجام شده است که این روش معمولاً مراعات نمی‌شود و تنها راه احقاق حق و اثبات تخلف مأمور ابلاغ شکایت کیفری از وی می‌باشد.

ماده ۸۳ قانون آیین دادرسی مدنی:

در کلیه مواردی که به موجب مقررات این مبحث اوراق به شخص مخاطب ابلاغ شود، در صورتی دارای اعتبار است که برای دادگاه محرز شود که اوراق به اطلاع مخاطب رسیده است. بنظر می‌رسد که تنها راه مطمئن و صحیح آن است که طرف پرونده یا وکیل او به طور مداوم به دادگاه مراجعه کرده و از آخرین اقدامات مطرح شده در پرونده مطلع گردد.

مواعد قانونی و قضایی:

مواعد یکی از موضوعات بسیار مهم و حساس دادرسی مدنی است.

استاد فرانسوی دادرسی مدنی می‌گوید:

دادرسی عبارت است از مقطعی که اقداماتی باید در شکل‌های ویژه و در مواعد مشخص انجام می‌شود. یک دسته از افرادی که حق خود را از دست می‌دهند، افرادی هستند که مواعد را رعایت نمی‌کنند فرض می‌شود که مهلت تجدید نظر از حکم ۲۰ روز است و اگر حکمی بناحق علیه فرد صادر شود و در مهلت مقرر از حکم شکایت نشود، حکم قطعی شده و لازم الاجرا می‌گردد.

تجدید نظر و فرجام خواهی ۲۰ روز ۵ ...

قواعد مواعد قانونی:

۱- در احتساب مواعد قانونی، روز ابلاغ و روز اقدام جزء مدت محسوب نمی شود.

ماده ۴۴۵ قانون آیین دادرسی مدنی:

موعدی که ابتدای آن از تاریخ یا اعلام ذکر شده است، روز ابلاغ و اعلام و همچنین روز اقدام جزء مدت محسوب نمی شود.

۲- در احتساب مواعد قانونی، تعطیلات ضمن مدت، جزء مدت محسوب می شود.

۳- در احتساب مواعد قانونی اگر آخرین روز اقدام مصادف با تعطیل یا تعطیلات باشد، روز اقدام به روز بعد از تعطیلات منتقل می شود.

ماده ۴۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی:

چنانچه روز آخر موعد، مصادف با روز تعطیل ادارات باشد و یا به جهت آماده نبودن دستگاه قضایی مربوط امکان اقدامی نباشد، آن روز به حساب نمی آید و روز آخر موعد، روز خواهد بود که ادارات بعد از تعطیل یا رفع مانع باز می شوند.

حایت سه قاعده فوق بسیار مهم است.

رض می شود که روز ۲۲ آبان ماه اخطار رفع نقص ابلاغ شده است و روز ابلاغ و روز اقدام جزء مدت محسوب نمی شود و فرد می تواند بین این دو روز که ۱۰ روز کامل فاصله است برای اقدام مراجعه نماید. تعطیلات ضمن مدت جزء محسوب می شود. اگر آخرین روز اقدام مصادف با تعطیلی شد، روز اقدام به روز بعد از تعطیل منتقل می شود.

مثال: اخطار رفع نقص روز ۲۰ اسفند به مخاطب ابلاغ می شود که روز ۲۰ اسفند که روز ابلاغ است محاسبه نمی شود. اگر سال کبیسه باشد، آخرین روز اقدام، اول فروردین ماه سال بعد است و چون فروردین ماه تا روز پنجم تعطیل است، آخرین روز اقدام ششم فروردین خواهد بود.

در تمام روزهای ضمن مدت تعطیل باشد باز هم جزء مدت محسوب می شود. در قانون قبلی مدت اقدام برای رفع نقص ۵ روز بود که در قانون جدید به ۱۰ روز افزایش پیدا کرد.

اما این بدان معنا نیست که فرد سر استوایی روز ششم است و بر نی باشد خبر است و تغییر در وقت
زیادی وجود دارد او باید در اولین فرصت کار را انجام دهد.

مواعد به مواعد قانونی و مواعد قضایی تقسیم می شود.

مواعد قانونی: مواعیدی هستند که مدت و طول آن در قانون مشخص شده است مثلاً مهلت رفع
نقص ۱۰ روز، مهلت اعتراض به نظر کارشناس یک هفته، مهلت تودیع هزینه کارشناس یک هفته
هیچ مقامی نمی تواند این مواعد را تغییر دهد.

مواعد قضایی: مواعیدی هستند که قاضی تعیین می کند و اشخاص در طی این مدت باید اقداماتی
را انجام دهند مثل خواهان، خواننده، کارشناس و ... دادگاه مهلتی را تعیین می کند که مهلت
قضایی نام دارد. مثلاً: مهلت داده شده به کارشناسی برای اظهار نظر.

بر خلاف مواعد قانونی که هیچ مقامی تغییر آن را ندارد مواعد قضایی طبق نظر قاضی قابلیت
تغییر دارد، اگر قاضی شرایط را احراز کند و اگر شخصی که مواعد برای او در نظر گرفته است،
تواند در مدت مقرر امور محوله را انجام دهد، مهلت او تمدید می شود. مواعد قانونی در بعضی
موارد قابل تمدید است.

علی الاصول تجدید مدت مواعد قانونی مجاز نمی باشد منتهی در بعضی موارد ذیل امکان تجدید
مواعد قانونی وجود ندارد.

۱- مرضی که مانع حرکت اصحاب دعوا است.

۲- فوت یکی از والدین، همسر یا اولاد.

۳- توقیف یا حبس.

۴- حوادث قهریه از قبیل سیل، زلزله، حریق و ...

درخواست تجدید مهلت قانونی با ارائه دادخواست امکان دارد. دادگاه موارد عذر مطرح شده را
بررسی و نسبت به تعیین وقت جدید اقدام می کند و در حال مهلت جدید نباید از مهلت قانونی
بیشتر باشد.

آثار دادخواست:

۱- ایجاد اشتغال، تکلیف رسیدگی - ۲ - تعیین محدوده رسیدگی دادگاه - ۳ - تشخیص وارد

تأخیر در ادای دین - مکلف نمودن خواننده به پاسخ

ایجاد اشتغال، تکلیف رسیدگی

دادخواست موجب اشتغال دادگاه شده و دادگاه را مکلف به رسیدگی می‌کند و دادگاه نمی‌تواند حتی به دلیل سکوت، نقص، اجمال یا تعارض قوانین مدون از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع نماید.

تعیین محدوده رسیدگی دادگاه:

محدوده رسیدگی دادگاه بر اساس دادخواست تقدیمی مشخص می‌شود و دادگاه مکلف است تمامی مواردی را که خواهان در دادخواست مشخص کرده بررسی و رسیدگی نموده و حکم صادر کند. دادگاه نمی‌تواند بیش از خواسته یا غیر از آن را مورد رسیدگی قرار دهد حتی اگر تشخیص دهد خواهان بیش از موارد مندرج در دادخواست ذیحق می‌باشد.

تشخیص قابلیت پذیرش و صلاحیت دادگاه:

دادگاه علی‌الاصول باید زمان پذیرش دادخواست را ملاک عمل قرار دهد و چنانچه خواهان در زمان تقدیم دادخواست ذینفع نبوده است نسبت به صدور قرار رد دادخواست اقدام کند، در زمان رسیدگی دارای حق بوده باشد و همچنین با تقدیم دادخواست صلاحیت دادگاه نیز مشخص می‌شود.

ایجاد رابطه حقوقی دادرسی:

با تقدیم دادخواست نوعی رابطه حقوقی دادرسی بین طرفین دعوا بوجود می‌آید و وجود این رابطه به خواهان حق می‌دهد فقط تا مدت زمان مخصوص حق استرداد دادخواست را داشته باشد و پس از تمام شدن دادرسی، استرداد دعوا ممنوع می‌باشد.

شروع استحقاق خسارت تأخیر در ادای دین:

در دعاوی که موضوع آن دین بوده باشد و متعهد از پرداخت دین خودداری کند، دادگاه می‌تواند با رعایت تناسب شاخص قیمت، از زمان سررسید تا هنگام پرداخت، خسارت تأخیر تأدیه دین را در نظر بگیرد.

مکلف نمودن خواننده به پاسخ:

دادخواست خواننده را مکلف به پاسخ می‌نماید. هر یک از اصحاب دعوا مکلف به حضور در دادگاه هستند و باید نسبت به طرفین دعوا ملتزم و خسارت تأخیر تأدیه را مطابق بررسی اولیه بردارند.

دادرسی

مقطعی است که در آن مقطع دادگاه با توجه به ادعای ادله، اظهارات، استدلالات، دفاعیات اصحاب دعوا، بی‌حق را از ذیحقی شناسایی و مبنای رأی خود را برای قید نمودن در رأی مشخص کند. دادرسی برای دو منظور انجام می‌شود:

۱- مشخص نمودن صاحب حق ۲- دلیل ذیحقی بودن

رأی دادگاه باید دو مبنا داشته باشد که عبارتست از:

۱- فرد بی‌حق را محکوم کند ۲- دلیل بی‌حقی او را مشخص کرده و استدلال کند

عدالت قضایی در نظام حقوقی، عدالتی است که قانون طرق احقاقی آن را مشخص می‌کند. در امور کیفری اختیارات گسترده‌ای به دادستان داده شده که جرمی را با توجه به طبقه بندی بودن آن مشخص کند یا خیر. برای تعقیب یا عدم تعقیب متهم، سوابق او، تربیت خانوادگی، تحصیلات، آثار وجودی متهم، خدمات وی به جامعه، سن متهم، شرایط وقوع جرم، طبقه اجتماعی او و پرونده شخصیتی متهم، انتظارات جامعه از متهم و انتظارات متهم از جامعه و ... باید لحاظ شده و مدنظر قرار گیرد. دادستان اعلام جرم و شکایت را گرفته و تعقیب مناسب را انجام می‌دهد. بعضی مواقع بهترین تعقیب قرار منع تعقیب و پیگرد است. بیشترین مجرمین کسانی هستند که برای یک بار جرمی را مرتکب شده ولی برخورد مناسبی با وی صورت نگرفته و به همین دلیل به انحرافات بیشتری روی می‌آورد.

دادرسی عادی:

تا سال ۱۳۵۸ دادرسی به صورت عادی بود. یعنی این که تبادل لوایح انجام می‌شد. خواهان دادخواست ارائه می‌داد، دادخواست به خواننده ابلاغ می‌شد و او فرصت داشت ظرف ده روز نسبت به تقدیم لایحه اقدام کند. لایحه به خواهان ابلاغ می‌شد و فرصت داشت تا ۱۰ روز لایحه جوابیه را تنظیم و تقدیم دادگاه کند پس از ابلاغ لایحه به خواننده او فرصت دارد که ظرف ۱۰ روز لایحه جوابیه را تنظیم کند و باید به دادگاه تقدیم کند و این لایحه به خواهان ابلاغ می‌شود ولی نیازی به لایحه جوابیه ندارد. دادگاه بدون آن که طرفین پرونده را رؤیت کند، براساس محتویات پرونده حکم

دادرسی اختصاری:

در مهر ماه سال ۱۳۵۸ لایحه قانونی دادگاه‌های عمومی و انقلاب به تصویب شورای انقلاب رسید و طی آن مقرر شد که دادرسی‌ها به صورت اختصاری برگزار شود. در دادرسی اختصاری، دادخواست به خواننده ابلاغ می‌شود و همه دفاعیات تقدیم لایحه دفاعیه، ایرادات و ... در جلسه دادرسی اقامه می‌شود دفاع می‌تواند شفاهی باشد در حالی که در دادرسی عادی دفاع به صورت کتبی و با تقدیم لایحه دفاعیه انجام می‌شد.

پس از تعیین وقت رسیدگی برای طرفین پرونده اخطار تعیین وقت صادر و به آنان ابلاغ می‌گردد. مثلاً وقت رسیدگی ساعت ۸ صبح روز ۱۳۸۴/۱۰/۱۵ است.

منشی با توجه به دفتر اوقات، پرونده‌های مربوط به هر زور را، روز قبل از دفتر دادگاه درخواست می‌کند و به ترتیب وقت مقرر شده روی میز رئیس دادگاه قرار می‌دهد. ممکن است روز رسیدگی به عللی تعطیل شود، مثلاً تغییر روز عید فطر یا تعطیلی غیر منتظره دیگری پیش بیاید که در چنین فرضی، باید وقت جدید از سوی منشی تعیین شده و به طرفین پرونده ابلاغ گردد.

مواردی که وقت دادرسی تجدید می‌شود:

۱- معذوریت قاضی

دادگستری در حال فعالیت است ولی به دلیل معذوریت قاضی (اعم از بیماری یا مسافرت) دادگاه تشکیل نمی‌شود و باید وقت جدیدی تعیین شده و به طرفین دعوا ابلاغ گردد. این عمل که آن را (تأخیر جلسه دادرسی یا تجدید جلسه) می‌نامند در شهرهای کوچک اتفاق می‌افتد. ولی در شهرهای بزرگ بدلیل وجود دادرسی علی‌البدل که بجای قاضی معذور انجام وظیفه می‌کند، این عمل به ندرت اتفاق می‌افتد.

۲- عدم حضور وکیل یا طرفین پرونده

دادگستری فعال است و متصدی دادگاه در دادگاه حضور دارد و اصحاب دعوا وکلای آنها حضور نداشته و لایحه هم تقدیم نکرده‌اند قاضی بررسی می‌کند که آیا طرفین لایحه‌ای در رابطه با موضوع جلسه ارائه داده‌اند یا خیر؟

صحیحاً ابلاغ شده است یا خیر. ممکن است نسخه دوم اخطاریه در پرونده موجود نباشد.

در چنین حالتی صورت جلسه می‌شود که دادگاه وقت مقرر تشکیل سزا خواننده حضور ندارد و لایحه‌ای هم ارائه نداده است و چون برگ ابلاغ وجود ندارد و اخطار تعیین وقت به خواننده ابلاغ نشده است پس موجبات دادرسی فراهم نیست. مقرر است که وقت دادرسی تجدید شده و به طرفین ابلاغ شود.

ممکن است نسخه ابلاغیه در پرونده باشد ولی ابلاغ صحیحاً انجام نشده است. مثلاً در گزارش مأمور ابلاغ قید شده که مخاطب حضور نداشته و اخطاریه همسایه مجاور وی ابلاغ شد که این ابلاغ باطل است و مقرر است که وقت تجدید شود.

همچنین ممکن است که عمداً یا سهواً وقت صحیح دادرسی در برگه اخطار قید نشود که این عدم تعیین وقت صحیح باعث تعیین وقت جدید است. بهترین روش برای خواننده اطلاع دادرسی و تعیین وقت‌های جدید است که در چنین فرضی امکان دارد که خواهان از ادامه پیگیری منصرف شود.

بنابراین در ۴ حالت ذیل امکان رسیدگی و موجبات رسیدگی فراهم نیست:

۱- اصحاب دعوا حضور ندارند ۲- وقت دادرسی صحیحاً ابلاغ نشده است ۳- ابلاغ صحیحاً انجام نشده است ۴- لایحه دفاعیه تقدیم نشده است

فرض می‌شود که متصدی دادگاه حضور دارد و اصحاب دعوا و وکلای آنها هم حضور دارند که در چنین حالتی موجبات رسیدگی فراهم است یعنی امکان رسیدگی وجود دارد. مطابق مقررات جدید وجود وکیل در محاکم الزامی است که در رساندن حق به حقدار و احقاق حق، تعاون با قاضی و دستگاه قضایی نقش به شرايطی دارد. جز در مواردی که خواسته کمتر از ۵ میلیون ریال وجه یا یک میلیون تومان بهای خواسته است.

اگر در دادخواست وکیل مشخص نباشد، مدیر دفتر باید از ثبت چنین دادخواستی خودداری کند، زیرا این امر به نفع اصحاب دعوا می‌شود و در آیین نامه اجباری کردن وکالت پیش‌بینی شده که وکلا باید نسبت به معرفی وکیل معاضدتی رایگان اقدام نماید حتی لایحه‌هایی که اصل پرونده ارائه می‌دهد نباید ثبت شود.

در فرض حضور اصحاب دعوا، وکلای آنها و متصدی دادگاه، وکیل خوانندگان باید دفاع کند و هر اعتراض، ایراد، دلیل، اظهار و دفاعی که به معنای اخص دارد، در همین جلسه باید ارائه شود و

نتیجه شش ماهی را ارائه کند، بهای مشاوره و شش ماهه را بپردازد و پس از آن در صورت جلسه می‌گردد.

یکی از ابزار کار وکیل درست صحبت کردن، درست دفاع کردن و درست نتیجه گرفتن است و این که وکیل باید بتواند عزاء، فصیح و درست صحبت کند. اما دفاع وکیل بدان معنا نیست که خواننده یا خوانندگان نمی‌توانند لایحه ارائه داده یا صحبت کنند.

ماده ۹۳ قانون آیین دادرسی مدنی:

اصحاب دعوا می‌توانند در جلسه دادرسی حضور یافته یا لایحه ارسال نمایند.

خواننده می‌تواند دفاعیات خود را به صورت لایحه تنظیم کرده و تقدیم کند که در بسیاری از موارد این امر توصیه می‌شود. در پرونده‌های پیچیده علاوه بر دفاع شفاهی، لایحه دفاع هم تنظیم شده و تقدیم می‌گردد. مثلاً وکیل به هنگام دفاع می‌گوید:

دفاعیات اینجانب به شرح لایحه‌ای است که تقدیم می‌گردد و دادگاه دستور ثبت لایحه را می‌دهد. لایحه خواننده به خواهان فرصت می‌دهد که تا پاسخ دهد ولی وقتی برای تنظیم لایحه دفاعیه وجود ندارد و دفاع باید شفاهی باشد. در دادگاه می‌توان تمامی دفاعیات را یادداشت کرد تا بتوان پاسخ مناسب آن را عنوان کرد.

دادگاه در صورتی می‌تواند مجدداً از خواننده توضیح بخواهد که پس از دفاعیات خواننده، خواهان دلیل دیگری را ارائه کرده باشد و خواننده باید در مقابل دفاعیات خواهان دلایل خویش را ارائه دهد.

همواره دفاع بهتر از حمله است و در دفاع بهتر می‌توان مطالب را عنوان کرد. باید دقت نمود که در لایحه دفاعیه مطالب صحیح و مستدل و مستند تنظیم شود تا امکان سوء استفاده از آن وجود نداشته باشد. دفاع در مرحله اول بعد از دادخواست با وکیل خواننده است، زیرا خواهان موارد مورد نظر خود را به هنگام تقدیم دادخواست در دادخواست ارائه نموده است.

در دادگاه وکیل مستقیماً نمی‌تواند از وکیل دیگر یا شاهد و ... سؤال کند و با او بحث و جدل نماید بلکه درخواست سؤال باید از طریق دادگاه صورت بگیرد تا:

اولاً: شأن دادگاه حفظ شود. ثانیاً: از ایجاد تنش در دادگاه خودداری شود.

مثلاً: از محضر دادگاه درخواست می‌کنم که این سؤال را از شاهد بپرسند.

روز مبدا برای خواهان هنگام تنظیم دادخواست است که باید تمامی موارد نظر خویش را همراه با دلایل و مستندات خویش ارائه کند و برای خواننده اولین جلسه دفاعیه است که باید دفاعیات خواننده یا وکیل وی ارائه گردد زیرا ممکن است که دادرسی در اولین جلسه پایان پذیرد و دیگر فرقی برای دفاع نباشد. به خواننده باید فرصت کافی برای دفاع داده شود با دو شرط ذیل:

۱- حرف‌های وی تکراری نباشد. ۲- دفاع وی در رابطه با پرونده باشد.

قاضی نمی‌تواند از ادامه صحبت‌های خواهان و خواننده یا وکلای آنها جلوگیری کند. اما دادگاه هرگاه مواجه با صحبت‌های تکراری یا خارج از موضوعی دعوا شود، می‌تواند به موقع تذکر دهد. اصولاً محیط محاکم حقوقی، محیطی آرام و بی تنش است در حالی که در محاکم کیفری، تشنج و ناآرامی حکمفرما می‌باشد.

یکی از شگردهای خواننده یا وکیل او برای اطاله دادرسی زیاد صحبت کردن است و هر چه صحبت‌های او زیادتر شود و به طور بینجامد، دادگاه ناچاراً وقت دادرسی را تجدید م‌کند. خواهان باید مواردی را در دادخواست قید کند که ضروری باشد تا بدین وسیله از اطاله دادرسی جلوگیری نماید.

حضور یکی از طرفین پرونده:

اگر خواهان حضور نداشته ولی خواننده حاضر باشد جلسه دادرسی شروع می‌شود. در صورت جلسه تنظیمی قید می‌شود که خواهان یا توجه به ابلاغ وقت دادرسی و انتظار کافی در جلسه حاضر نیست. جلسه دادرسی شروع شده و ادامه می‌یابد. عدم حضور یکی از طرفین دعوا، مانع دادرسی نیست.

عدم حضور خواننده یا وکیل وی:

اگر خواننده یا وکیل او حاضر نباشد ولی خواهان حضور دارد، جلسه دادرسی تشکیل و بر اساس دادخواست خواهان، قاضی شروع به صدور حکم می‌نماید. خواننده اگر حاضر نباشد، دادگاه چنین تلقی می‌کند که خواننده دفاعی ندارد در چنین فرضی دادگاه صد در صد حکم به نفع خواهان صادر می‌کند، زیرا خواننده دلیلی بر تعرض و علیه سند ارائه شده از ناحیه خواهان ارائه نداده است و دادگاه باید حکم را مطابق محتویات دادخواست صادر کند.

با این که خواننده تعهداً حاضر نشده تا حکم غیابی صادر شود و صدور حکم غیابی، مشکلاتی را

شده و دادگاه ختم رسیدگی را اعلام کرده و رأی مقتضی را صادر می‌نماید.

در دعاوی پیچیده، معمولاً یک جلسه وقت کفایت نمی‌کند و وقت جلسه تجدید می‌گردد. در صورت جلسه قید می‌شود، بدلیل آن که دفاعیات طول کشیده و وقت پایان یافته است وقت دادرسی تجدید می‌گردد.

در پایان اولین جلسه دادرسی، دادگاه یکی از دو تصمیم ذیل را اتخاذ می‌کند:

- ۱- رأی صادر می‌کند که فرار رد دعوا، عدم استماع دعوی یا حکم را صادر می‌کند.
- ۲- وقت جلسه را تجدید کند.

روند فعلی قوه قضائیه جلوگیری از اطاله دادرسی است. با توجه به ماده ۱۰۴ قانون آیین دادرسی مدنی اصل آن است که محاکمه باید در اولین جلسه دادرسی خاتمه یابد مگر این که علت قانونی تجدید جلسه را توجیه کند و دادگاه باید علت تجدید جلسه را در صورت جلسه قید کند که علت باید در ماده قانونی مقرر شده باشد یا این که از مجموع مواد استنباط شده باشد.

ماده ۱۰۴ قانون آیین دادرسی مدنی:

در پایان هر جلسه دادرسی چنانچه به جهت قانونی جلسه دیگری لازم باشد، علت مزبور، زیر صورت جلسه قید و روز و ساعت جلسه بعد تعیین و به اصحاب دعوا ابلاغ خواهد شد. در صورتی که دعوا قابل تجزیه بوده و فقط قسمتی از آن مقتضی صدور رأی باشد، دادگاه نسبت به همان قسمت رأی می‌دهد و نسبت به قسمتی دیگر رسیدگی را ادامه خواهد دارد.

علل قانونی تجدید جلسه:

علل قانونی باید در صورت جلسه قید شود و جلسه بعدی باید مطابق موارد مندرج در صورت جلسه تشکیل شود. این علل عبارتند از:

۱- کمبود وقت

۲- طرح دعوای طاری (الف- دعوای اضافی ب- دعوای متقابل ج- دعوای جلب ثالثی د-

دعوای ورود ثالث)

کمبود وقت: -

در چنین حالتی وقت تعیینی برای رسیدگی به دعوا کافی نیست و بدلیل کمبود وقت، تعدد ادله و

مفصل بودن دادخواست، وقت تجدید می‌شود. بسیاری از محاکمه، وقت جلسات مهم را در آخر وقت اداری فرار می‌دهند که صورت طول کشیدن دادرسی، وقت اصحاب دعوا نصیب نشود.

سؤال: با توجه به الزامی شدن وکلات، در صورت عدم حضور وکیل، آیا موکل می‌تواند دفاع را انجام دهد؟

دادخواست در صورتی که وکیل آن را تقدیم نکرده باشد، نیابستی ثبت شود و اصولاً باید دادخواست توسط وکیل تقدیم دادگاه گردد. اگر وکیل خواننده یا خواهان در دادگاه نباشند، دادگاه می‌تواند به خواننده اخطار کند که در جلسه بعد وکیل مشخص کند، در غیر این صورت رسیدگی خواهد شد.

در دعاوی که وقت رسیدگی آنها محدود است، دادخواست را دفتر دادگاه به دلیل عدم حضور وکیل ثبت نمی‌کند، در این صورت کانون باید برای این قبیل افراد وکیل معاضدتی رایگان در نظر بگیرد.

طرح دعاوی طاری:

یکی دیگر از علل تجدید وقت دادرسی، طرح دعاوی طاری است. طاری یعنی ناگه در آمده و ناخواسته است طرف دعاو منتظر درخواست و ارائه دعاوی طاری نیست، بلکه یکباره این دعاو رخ می‌دهد و ارائه می‌شود دعاوی طاری یک دعاوی تبعی است.

یک دعاوی اصلی وجود دارد که این دعاو به تبع آن مطرح شده و در جریان دعاوی اصلی اقامه می‌شود که دعاوی طاری، دعاوی خواهان علیه خواننده، خواننده علیه خواهان، اصحاب دعاو علیه ثالث و ثالث علیه اصحاب دعاو می‌باشد، به شرط آن که با دعاوی اصلی دارای یک منشأ باشند.

ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی:

هر دعوایی که در اثنای رسیدگی به دعاوی دیگر از طرف خواهان یا خواننده یا شخص ثالث یا از طرف متداعبین اصلی بر ثالث اقامه شود، دعاوی طاری نامیده می‌شود. این دعاو اگر با دعاوی اصلی مرتبط دارای یک منشأ باشد، در دادگاهی اقامه می‌شود که دعاوی اصلی در آنجا اقامه شده است.

انواع دعاوی طاری:

۱- دعاوی اضافی ۲- دعاوی متقابل ۳- دعاوی جلب ثالث ۴- دعاوی ورود ثالث

این نوع از دعوا در اکتون نیامده ولی در جامعه رایج است و دعوایی است که خواهان علیه خواننده اقامه می‌کند مثلاً در دعوی خلع ید، در جریان رسیدگی، درخواست اجرت ثمن را هم ارائه می‌کند که با دعوای اصلی که منشأ آن غصب است، هم خانواده می‌باشد.

دعوای متقابل:

دعوایی است که خواننده علیه خواهان اقامه می‌کند که یکی از بهترین طرق دفاعی خواننده می‌باشد که از نظر روانی روی قاضی و طرف دعوا اثر می‌گذارد. در بعضی مواقع اقامه دعوی متقابل لازم است.

دعوای جلب ثالث:

دعوایی علیه ثالثی اقامه می‌شود که نقشی در پرونده ندارد که آن را ورود اجباری می‌گویند، البته نه بدین معنا که او را جلب می‌کنند، بلکه در پرونده وارد می‌شود. دعوای جلب ثالث بر دو نوع است:

ب- دعوای جلب ثالث تبعی

الف- دعوای جلب ثالث اصلی

دعوای جلب ثالث اصلی:

در این نوع از دعوا، طرف پرونده چون به دلیلی محکوم می‌شود، قصد دارد تا به هر کیفیت پرداخت خسارت را بر عهده ثالث بگذارد.

دعوای جلب ثالث تبعی:

این نوع از دعوا وقتی اقامه می‌شود که یکی از اصحاب دعوا، ثالث را جلب می‌کند تا بتواند به وسیله او در پرونده پیروز شود.

دعوای ورود ثالث:

چهارمین دعوای طاری، دعوای ورود ثالث است که می‌تواند دعوای ورود ثالث تبعی یا اصلی باشد. این نوع دعوا، وقتی اصلی است که ثالث حق مورد اختلاف بین طرفین دعوا را متعلق به خود می‌داند.

ورود ثالث تبعی وقتی است که ثالث در محق شدن یکی از اصحاب دعوا ذینفع باشد و مورد اختلاف را متعلق به خود می‌داند، در حالی که مورد اختلاف را از دیگری خریده است.

دعوی طاری باید به موجب تقدیم دادخواست باشد. هزینه دادرسی پرداخت شود که این دعوی تمام عیار است.

سؤال: ثالث از کجا بفهمد که دعوی در جریان است؟

قانونگذار مقرر کرده تا زمانی که دادرسی در جریان است، ثالث می‌تواند وارد پرونده گردد. دعوی طاری در دیوان عالی کشور قابل طرح نیست، چون دیوان عالی کشور به ماهیت پرونده رسیدگی نمی‌کند، بلکه نحوه صدور رأی و رأی صادره را مورد بررسی قرار می‌دهد.

سؤال: چرا دعوی طاری باعث تجدید جلسه دادرسی می‌گردد؟

یکی از علل تجدید جلسه می‌تواند طرح دعوی طاری باشد. شرط مهم اقامه دعوی طاری این است که با دعوی اصلی ارتباط کاملی داشته یا از یک منشأ باشد و الزاماً باید همراه دعوی اصلی مورد بررسی قرار گیرد و در یک جلسه رأی آن صادر شود. دادگاه توأمأ با دعوی اصلی به دعوی طاری نیز رسیدگی کرده و حکم مقتضی را در دو دادنامه صادر می‌کند زیرا هر کدام از دعوی اصلی و طاری با دادخواست جدا گانه تقدیم شده است.

اگر دعوی اصلی اقامه شده باشد و دعوی طاری بعداً اقامه شود، در صورتی که در فاصله بین اقامه دعوی طاری و وقت جلسه رسیدگی به دعوی اصلی وقت کافی وجود داشته باشد و بتوان دادخواست و ضمائم آن را به طرف دعوا ابلاغ کرد، وقت جلسه رسیدگی به هر دو دعوا همزمان تعیین خواهد شد.

پرونده دعوی طاری پس از تکمیل شدن و تهیه گزارش تکمیلی، به نظر قاضی می‌رسد و قاضی وقت رسیدگی همزمان با دعوی اصلی را در نظر می‌گیرد. در چنین فرضی اصطلاحاً دو پرونده الف و همراه هم شده‌اند و دادگاه باید دو دعوا را توأمأ رسیدگی کند.

اما ممکن است که دادخواست دعوی طاری زمانی اقامه گردد که چند روز قبل از جلسه رسیدگی یا همزمان با آن باشد و امکان ابلاغ به طرفین دعوا وجود ندارد. بنابراین دادخواست دعوی طاری ابلاغ نمی‌گردد.

دادگاه در جلسه اصلی تشکیل می‌شود ولی نظر به این که دعوی طاری به دادگاه تقدیم شده ولی ابلاغ نگردیده است دادگاه مقرر می‌دارد که وقت جلسه تجدید شده و وقت جدید باید به اصحاب دعوا (اعم از اصلی و طاری) ابلاغ شود و همزمان در جلسه جدید به دو دعوی اصلی و طاری رسیدگی

هزینه دادرسی و حق الوکاله دعوی طاری چون دعوی اصلی توسط محکوم علیه پرداخت می‌شود. ورود و جلب ثالث باید تا پایان اولین جلسه دادرسی اعلام شود و دادخواست باید تا سه روز بعد از اولین جلسه دادرسی تقدیم گردد.

در حقوق فرانسه، دعوی جنب ثالث در مرحله تجدید نظر در صورتی پذیرفته می‌شود که موجبات جلب یا ورود ثالث بعد از رسیدگی در مرحله بدوی بوجود آمده باشد.

علل دیگر تجدید وقت دادرسی:

- ۱- علق مربوط به ادله ۲- درخواست خواننده ۳- درخواست خواهان ۴- توافق اصحاب دعوا ۵- گرفتن توضیح از خواهان
- علل مربوط به ادله:

یک دسته از علل مربوط به تجدید وقت دادرسی مربوط به بررسی ادله است. استناد و ارائه ادله موجب می‌شود که دادگاه جلسه دادرسی را تجدید کند. مثلاً استناد به شهادت شهود باعث تجدید وقت جلسه می‌شود. دادگاه ادله طرف دعوا را بررسی کرده و تصمیم مقتضی مثلاً قرار استماع شهادت شهود را صادر می‌کند. قرار تحقیق محلی، معاینه محل، توضیح خواستن از کارشناس، ادعای جعل و تردید در سند، قرار استکتاب (نوشتن متن توسط فرد مظنون یا طلب کتاب کردن) می‌تواند از علل مربوط به ادله باشد.

درخواست خواننده مبنی بر تجدید وقت دادرسی:

یکی دیگر از علل تشکیل جلسه درخواست خواننده است. خواننده در اولین جلسه دادرسی اعلام می‌دارد که برای دفاع در مقابل خواهان باید به اسنادی استناد کند که بعلت کمبود وقت نتوانسته است آنها را ارائه کند، دادگاه این اختیار را دارد که تجدید جلسه را بپذیرد یا خیر. دادگاه می‌تواند با توجه به جمیع جهات و کمی فاصله بین ابلاغ و جلسه دادرسی، وقت جلسه را تجدید می‌کند. تجدید وقت جلسه معمولاً با مخالفت خواهان روبرو می‌شود.

ماده ۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی:

در صورتی که خواننده به واسطه کمی مدت یا دلایل دیگر نتواند اسناد خود را حاضر کند حق دارد تاخیر جلسه را درخواست نماید. دادگاه چنانچه درخواست او را مقرون به صحت دانست با تعیین

جلسه خارج از نوبت، نسبت به موضوع رسیدگی می‌نماید.

درخواست خواهان:

خواهان علی القاعده در اولین جلسه دادرسی با دفاعیات خواننده روبرو می‌شود. خواننده می‌تواند از اولین روزی که دادخواست به او ابلاغ شود، می‌تواند لایحه دفاعیه را ارائه داده و ثبت کند. ممکن است دفاع خواننده به کیفیتی باشد که خواهان برای پاسخ نیاز به استنادی داشته باشد که دسترسی به آن ندارد و دادگاه می‌تواند درخواست خواهان را پذیرفته و وقت دادگاه را تجدید می‌کند و معمولاً خواننده مقاومتی ندارد هر چند که رضایت خواننده شرط نیست.

ماده ۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی:

در صورتی که خواننده تا پایان جلسه اول دادرسی دلایلی اقامه کند که دفاع از آن برای خواهان جز با ارائه اسناد جدید مقدر نباشد. در صورت تقاضای خواهان و تشخیص موجه بودن آن از سوی دادگاه، مهلت مناسب داده خواهد شد.

توافق اصحاب دعوا:

علت دیگر تجدید وقت جلسه، توافق اصحاب دعوا برای تجدید دادرسی است ولی این امر برای یکبار اتفاق می‌افتد و این درخواست و توافق در اول جلسه و قبل از شروع دادرسی تقدیم می‌گردد تا این که طرفین دعوا یا وکلای آنها بتوانند توافق و سازش نمایند. حتی مقرر شده که وکلا مکلفند که برای سازش و تفاهم کوشش کنند تا از طرح دعوا و اطاله دادرسی خودداری شود.

ماده ۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی:

دادگاه می‌تواند جلسه دادرسی را به درخواست و رضایت اصحاب دعوا فقط برای یکبار به تأخیر بیندازد.

گرفتن توضیح از خواهان:

علت دیگر تجدید جلسه گرفتن توضیح از خواهان است. دادرسی کیفری با دادرسی حقوقی متفاوت است و در دادرسی حقوقی سؤال و جوابی وجود ندارد، در حالی که در پرونده کیفری فقط سؤال و جواب است ولی نمی‌توان سؤال القایی مطرح کرد. مثلاً این که شما چند عدد فرش را دزدیده‌ای؟

سؤال مرکب نباید مطرح شود و هر سؤال یک جواب دارد. در دادرسی کیفری اگر یکی از طرفین

سکوت کند یا پاسخ ندهد و نحوه اظهارات منتهی می‌تواند تصمیم‌گیرنده را بر سر حق...

چنانچه دادگاه در امور حقوق نیاز به توضیح خواهان داشته باشد و خواهان در جلسه دادرسی حضور نداشته باشد، جلسه دادرسی تجدید می‌شود و در جلسه بعد خواهان برای توضیح حاضر می‌شود و در اختاریه ادای توضیحات قید می‌گردد. اگر خواهان در جلسه مقرر حاضر نشود و دادگاه نتواند با توجه به توضیحات خواننده رأی صادر کند یا خواننده حضور نداشته باشد و لایحه هم ارائه نشود، دادخواست خواهان ابطال می‌شود و امکان طرح مجدد دعوا وجود ندارد.

موارد صدور قرار رد دادخواست

۱- نیاز به توضیح خواهان باشد. ۲- مورد توضیح در اختاریه قید شود. ۳- خواهان حضور نداشته باشد. ۴- خواهان برای توضیح حضور پیدا کند اما برای رسیدگی می‌تواند حاضر نشود. ۵- خواننده حاضر نشود یا در صورت حضور، توضیحات وی قانع‌کننده نباشد. در این موارد قرار رد دادخواست صادر می‌شود. زیرا دادگاه نیاز به همکاری خواهان دارد و خواهان از همکاری دریغ می‌کند که مهم‌ترین علل صدور قرار رد دادخواست است.

اولین جلسه دادرسی:

بسیاری از حقوق و تکالیف طرفین دعوا در اولین جلسه دادرسی اقامه شود. مثلاً ادعای جعل، ایراد، دعوی متقابل، جلب ثالث، تعیین خواسته، جلب نظر کارشناس، گواهی مطلعین و ... اولین جلسه دادرسی، جلسه‌ای است که موجبات رسیدگی فراهم بوده و خواننده فرصت و امکان دفاع را داشته باشد. در این جلسه، طرفین دعوا و وکلای آنها حضور دارند و خواننده باید امکان دفاع را داشته باشد. در این جلسه، طرفین دعوا و وکلای آنها حضور دارند و خواننده باید امکان دفاع در برابر دادخواست را داشته باشد. جلسه بعدی که دادگاه وقت را تجدید می‌کند تا خواننده دفاعیات خویش را ادامه دهد، ادامه اولین جلسه دادرسی قلمداد می‌شود.

اولین جلسه دادرسی موقعی تشکیل می‌شود که موجبات دادرسی فراهم باشد و برای خواننده امکان دفاع در برابر درخواست وجود داشته باشد. تا موقعی که این شرایط حاصل شده باشد، اولین جلسه دادرسی محقق نشده است.

مثال: دعوی الزام به تنظیم سند اقامه شده و چند روز قبل از تشکیل جلسه دادرسی، خواننده ملک را به همسرش انتقال داده است و همسر وی به عنوان مجلوب ثالث به دادگاه احضار

می‌گردد. چون دادخواست جنب ثالث فرصتی برای ابلاغ ندارد و باید وقت جدیدی مطرح نمود، فلذا دادگاه در وقت مقرر تشکیل می‌سود و متصدی دادگاه صورت جلسه می‌کند بدین مضمون:

دادگاه در وقت مقرر تشکیل است و طرفین دعوا و وکلای آنها حاضر هستند. اما چون دادخواست ثالث تقدیم شده ولی ابلاغ نگردیده است، فلذا مقرر است که وقت جدیدی در نظر گرفته شود و به طرفین ابلاغ گردد. این جلسه به عنوان اولین جلسه دادرسی مطرح نمی‌شود، چون موجبات دادرسی و رسیدگی فراهم نبوده است و خواننده نیز امکان دفاع در برابر دادخواست را نداشته است. ممکن است که در نوبت اول دادگاه یا نوبت دوم و سوم نیز اولین جلسه دادرسی تشکیل نشود.

حقوق و تکالیف اصحاب دعوا:

اصحاب دعوا حقوق و تکالیفی دارند که اگر در اولین جلسه دادرسی به آن عمل نمی‌کنند، حق آنان از بین می‌رود و تکالیف آنها دارای ضمانت اجرا است.

تکلیف خواهان:

خواهان موظف است که اصل اسنادی را که به آن استناد نموده است در اولین جلسه دادرسی ارائه دهد. البته لازم نیست که خواهان اصل اسناد را به هنگام تقدیم دادخواست ارائه دهد، بلکه از آنها روگرفت یا رونوشت تهیه کرده و آنها را برابر اصل کرده و به دفتر دادگاه تحویل دهد.

ماده ۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی:

خواهان باید رونوشت یا تصویر اسناد خود را پیوست دادخواست نماید. رونوشت یا تصویر باید خوانا و مطابقت آن با اصل گواهی شده باشد، مقصود از گواهی آن است که دفتر دادگاهی که دادخواست به آنجا داده می‌شود یا دفتر یکی از دادگاه‌های دیگر یا یکی از ادارات ثبت اسناد یا دفتر اسناد رسمی و در جایی که هیچ یک از آنها نباشد بخشدار محل یا یکی از ادارات دولتی مطابقت آن را با اصل گواهی کرده باشد. در صورتی که رونوشت یا تصویر سند در خارج از کشور تهیه شده باشد باید مطابقت آن با اصل در دفتر یکی از سفارت خانه‌ها و یا کنسولگری‌های ایران گواهی شده باشد.

خواهان مکلف است اصول اسنادی را که رونوشت برابر اصل شده آنها را همراه دادخواست ارائه نموده است در اولین جلسه دادرسی حاضر کرده و توسط خود یا وکیل یا نماینده ارائه نماید. وکیل کسی است که دارای پروانه رسمی وکالت باشد.

خواهان باید اصل اسنادی که رونوشت آنها را ضمیمه دادخواست کرده است در جلسه دادرسی حاضر نماید. خواننده نیز باید اصل رونوشت اسنادی را که می‌خواهد به آنها استناد کند در جلسه دادرسی حاضر نماید. رونوشت اسناد خواننده باید به تعداد خواهان‌ها بعلاوه یک نسخه باشد. یک نسخه از رونوشت‌های یاد شده در پرونده بایگانی و نسخه دیگر به طرف تسلیم می‌شود.

در مورد این ماده هر گاه یکی از اصحاب دعوا نخواهد یا نتواند در دادگاه حاضر شود، چنانچه خواهان است باید اصل اسناد خود را و اگر خواننده است اصل و رونوشت اسناد را به یک وکیل یا نماینده خود برای ارائه در دادگاه و ملاحظه طرف دعوا بفرستد و الا در صورتی که آن سند عادی باشد و مورد تردید یا انکار واقع شود. اگر خواننده باشد از عداد دلایل او خارج می‌شود و اگر خواهان باشد و دادخواست وی مستند به ادله دیگری نباشد در آن خصوص ابطال می‌گردد. در صورتی که خواننده به واسطه کمی مدت یا دلایل دیگر نتواند اسناد خود را حاضر کند حق دارد تاخیر جلسه را درخواست نماید. چنانچه دادگاه درخواست او را مقرون به صحت دانست با تعیین جلسه خارج از نوبت، نسبت به موضوع رسیدگی می‌نماید.

نکته: در مورد نماینده لازم نیست که زن یا مرد باشد، رشید باشد یا خیر، فرقی نمی‌کند.

ضمانت اجرا:

اگر اصل سند توسط خواهان در اولین خارجی اقامه نشود، اگر سند عادی باشد و مورد انکار یا تردید خواننده قرار بگیرد و دادخواست مستند به دلیل یا دلایل دیگری نباشد، دادخواست ابطال می‌گردد.

اسناد بر دو دسته هستند:

- ۱- اسناد عادی
- ۲- اسناد رسمی

اسناد عادی: هر سندی که شرایط سند رسمی را نداشته باشد ولی توسط منتسب الیه امضا شده باشد، سند عادی است.

اسناد رسمی: اسنادی هستند که باید توسط مأمورین رسمی صلاحیتدار و مطابق مقررات تنظیم شود.

ماده ۱۲۸۷ قانون مدنی:

اسنادی که در اداره ثبت اسناد و املاک و یا دفاتر اسناد رسمی یا در نزد سایر مأمورین رسمی در حدود و صلاحیت آنها و بر طبق مقررات قانونی تنظیم شده باشد رسمی است. تعرض نسبت به سند

وقتی سندی علیه فردی ابراز می‌شود و قصد تعرض به اصالت سند باشد، سه راه وجود دارد:

۱- انکار ۲- تردید ۳- ادعای جعل

انکار: هر گاه سندی غیر رسمی علیه شخصی اقامه شود، می‌تواند اصولاً آن را انکار کرده و اصالت سند را زیر سؤال ببرد.

ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی:

اظهار یا تردید یا انکار نسبت به دلایل و اسناد ارائه شده حتی الامکان باید تا اولین جلسه دادرسی به عمل آید و چنانچه در جلسه دادرسی منکر شود و یا نسبت به صحت و سقم آن سکوت نماید حسب مورد آثار انکار و سکوت بر او مترتب خواهد شد. در مواردی که رأی دادگاه بدون دفاع خواننده صادر می‌شود، خواننده ضمن واخواهی از آن، انکار یا تردید خود را به دادگاه اعلام می‌دارد. نسبت به مدارکی که در مرحله واخواهی مورد استیناد واقع می‌شود نیز اظهار تردید یا انکار باید تا اولین جلسه دادرسی به عمل آید.

تردید:

اگر سند غیر رسمی منتسب به دیگری باشد و علیه شخص بکار رود، می‌توان در مورد آن تردید کرد و مثلاً سفته یا چکی وجود داشته باشد که سند عادی قلمداد می‌شود، فرد می‌تواند اصالت سند را مورد تردید قرار دهد.

ماده ۲۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی:

در مقابل تردید یا انکار، هر گاه ارائه کننده سند، سند خود را استرداد نماید، دادگاه به اسناد و دلایل دیگر رجوع می‌کند. استرداد سند دلایل بر بطلان آن نخواهد بود. چنانچه صاحب سند، سند خود را استرداد نکند و سند مؤثر در دعوا مکلف باشد، دادگاه مکلف است به اعتبار آن سند رسیدگی نماید.

ادعای جعل:

شخصی که سند رسمی علیه او ابراز شده است می‌تواند واژه جعل را به کار برده و ادعای جعل

سند را بندهای فکری و تردید کلمات در آنجا رسیده باشد، خواهی داشت و خواهی نداشت. اما ادعای جعل مختص سند رسمی نیست و در مورد اسناد عادی نیز می‌توان ادعای جعل را به کار برد.

ماده ۱۲۹۲ قانون مدنی:

در مقابل اسناد رسمی یا استنادی که اعتبار سند رسمی را دارد انکار و تردید مسموع نیست و طرف می‌تواند ادعای جعلیت نسبت به اسناد مزبور کند یا ثابت نماید که اسناد مزبور به جهتی از جهات قانونی از اعتبار افتاده است.

بنابراین اگر:

۱- سند عادی باشد. ۲- اصل سند همراه نباشد. ۳- خواننده در مورد آن انکار یا تردید بکند. قرار ابطال دادخواست صادر می‌گردد، اما اگر خواننده انکار و تردید ننموده و لایحه نیز ارائه نکرده باشد و در جلسه هم حضور نداشته باشد، اصالت سند تأیید می‌گردد و جزء ادله قرار می‌گیرد.

ماده ۲۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی:

ادعای جعلیت نسبت به اسناد و مدارک ارائه شده باید بر این ماده ۲۱۷ این قانون با ذکر دلیل اقامه شود. مگر این که دلیل ادعای جعلیت بعد از موعد مقرر و قبل از صدور رأی یافت شده باشد. در غیر این صورت دادگاه به آن ترتیب اثر نمی‌دهد.

یکی از حقوق خواننده یا وکیل وی درخواست ارائه اصل سند می‌باشد. اگر اصل سند عادی مفقود شود، دیگر قابلیت ارائه و استناد دارد. باید اصل سند عادی به بهترین وجهی حفظ شود. اما اگر سند رسمی باشد و در اولین جلسه دادرسی ارائه نشود، قرار ابطال دادخواست صادر نمی‌گردد.

اگر نسبت به سندی ادعای جعل شد، دادگاه موارد جعل را به ارائه‌کننده احضار می‌کند که ظرف ده روز اصل آن را به دادگاه ارائه دهد تا بررسی شود.

ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی:

ادعای جعلیت و دلایل آن به دستور دادگاه به طرف مقابل ابلاغ می‌شود. در صورتی که طرف به استفاده از سند باقی باشد، موظف است ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، اصل سند موضوع ادعای جعل را به دفتر دادگاه تسلیم نماید. مدیر دفتر پس از دریافت سند، آن را به نظر قاضی دادگاه رسانیده

و دادگاه آن را فوری مهر و موم می نماید. چنانچه در موعد مقرر صاحب سند از تسلیم آن به دفتر خودداری کند، سند از عداد دلایلی او خارج خواهد شد.

تبصره: در مواردی که وکیل یا نماینده قانونی دیگری در دادرسی مداخله داشته باشد، چنانچه دسترسی به اصل سند نداشته باشد حق استمهال دارد و دادگاه مهلت مناسبی برای ارائه اصل سند به او می دهد.

نکته: ماده ۱۴۶ قانون آیین دادرسی سابق ضمانت اجرای سنگین تری را در نظر گرفته بود که اگر اصل سند ارائه نمی شد، آن سند از عداد دلایل خارج می شود.

حال اگر خواهان برای اثبات ادعای خود علاوه بر سند عادی، دلیل دیگری هم ارائه داده باشد، خواهان می تواند به سوگند استناد کرده و از دادگاه درخواست صدور قرار ایتان سوگند را بنماید. سوگند در مواردی است که خواهان برای اثبات ادعای خود دلیل نداشته باشد. در صورت وجود دلیل نمی توان به سوگند استناد کرد.

ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی مدنی:

هر گاه خواهان (مدعی) فاقد بنیه و گواه واجد شرایط باشد و خواننده (مدعی علیه) منکر ادعای خواهان بوده به تقاضای خواهان، منکر ادای سوگند می نماید و به موجب آن ادعا ساقط خواهد شد.

البنيه على المدعى و اليمين على المتكر دليل با مدعی است و متکر سوگند یاد می کند
ادای سوگند:

سوگند باید با لفظ جلاله و بنام خداوند باشد و این مورد نمی تواند صحیح باشد، چون ممکن است فردی اصولاً به وجود خداوند اعتقاد نداشته باشد. عدم ایتان سوگند به دلیل عدم اعتقاد به خداوند صحیح نیست. در بحث شهادت نیز یکی از شرایط ادای شهادت داشتن ایمان است و ایمان را در مورد شیعه امامیه بکار می برند.

ماده ۲۸۱ قانون آیین دادرسی مدنی:

سوگند باید مطابق قرار دادگاه و با لفظ جلاله (والله - بالله - تالله) یا نام خداوند متعال به سایر زبان ها ادا گردد و در صورت نیاز به تغلیظ دادگاه کیفیت ادای آن را از حیث زمان، مکان و الفاظ تعیین می نماید و در هر حال فرقی بین مسلمان و غیر مسلمان در ادای سوگند به نام خداوند

تکلیف خواننده:

خواننده مکلف است اصول اسنادی را که قصد دارد به آن استناد کند به اضافه رو گرفت (رونوست) آن در اولین جلسه دادرسی حاضر کند و اگر اسناد عادی باشد و با انکار و تردید مواجه شود، سند از عداد دلایل خارج می شود و ادعای خواننده مردود اعلام می شود. اگر خواننده به واسطه کمی وقت یا دلایل دیگر نتوانسته است اسناد را حاضر کند، می تواند از دادگاه تقاضای مهلت (استمهال) کند که پذیرش آن با دادگاه است که می تواند تقاضای مهلت را بپذیرد یا خیر.

در بعضی از موارد، برخی از دعاوی باید در مهلت مقرر اقامه شود. مثلاً اعتراض به رأی داور، اقامه دعوا علیه ظهر نویس سند تجارتنی و ... البته در نظام های حقوقی، قانونگذار همواره سعی داشته که اقلیت را فدای اکثریت کند.

حقوق اصحاب دعوا در اولین جلسه دادرسی:

- ۱- اعتراض به بهای خواسته
- ۲- ایراد به دادخواست یا صلاحیت محکمه
- ۳- انکار، تردید، ادعای جعل نسبت به سند و ... در غیر این صورت سند غیر اصیل به عنوان ادله به فرد خواننده تحمیل می شود.

توضیح چند اصطلاح:

تا اولین جلسه دادرسی:

منظور از تا اولین جلسه دادرسی، از لحظه تقدیم دادخواست شروع شده و تا احضار فرد مورد نظر ادامه دارد که فرد می تواند مثلاً دادخواست را استرداد کند.

ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی:

استرداد دعوا و دادخواست به ترتیب زیر صورت می گیرد:

الف - خواهان می تواند تا اولین جلسه دادرسی، دادخواست خود را مسترد کند. در این دادگاه قرار ابطال دادخواست صادر می نماید.

ب- خواهان می تواند مادامی که دادرسی تمام نشده دعوی خود را استرداد کند. در این صورت دادگاه قرار رد دعوا صادر می نماید.

ج- استرداد دعوا پس از ختم مذاکرات اصحاب دعوا در موردی ممکن است که یا خواننده راضی باشد

و یا خواهان از دعوای خود به کلی صرف نظر کند و در این صورت دادگاه فرار سقوط دعوای صادر خواهد کرد.

تا پایان اولین جلسه دادرسی:

از تاریخ اولین جلسه دادرسی شروع شده و تا قبل از تنظیم صورت جلسه توسط متصدی دادگاه است و اگر فرد ادعا یا دفاعی داشته باشد، مثلاً افزایش خواسته را باید در این مرحله ارائه نماید.

ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی:

خواهان می‌تواند خواسته خود را که در دادخواست تصریح کرده در تمام مراحل دادرسی کم کند ولی افزودن آن یا تغییر نحوه یا خواسته یا درخواست در صورتی ممکن است که با دعوای طرح شده مربوط بوده و منشأ واحدی داشته باشد و تا پایان اولین جلسه آن را به دادگاه اعلام کرده باشد.

در اولین جلسه دادرسی:

از تاریخ تقدیم دادخواستی شروع شده و تا وقتی که خواهان یا خواننده نوبت دفاع یا ایراد را دارد ادامه می‌یابد.

کاهش خواسته:

خواهان می‌تواند در تمام مراحل دادرسی خواسته خود را کم کند و منظور این است که هم در مرحله نخستین (بدوی) و هم در مرحله تجدید نظر حق این کار را دارد.

سؤال: انگیزه خواهان از کاهش خواسته چیست؟

۱- در بعضی موارد، خواسته خواهان نزدیک به حد نصابی است که با کاهش آن باعث می‌شود رأی قطعی و غیر قابل تجدید نظر شود. مثلاً میزان خواسته اولیه ۴۰۰ هزار تومان است و خواهان آن را به ۳۰۰ هزار تومان تقلیل می‌دهد که در چنین صورتی حکم صادره قابل تجدید نظر نمی‌باشد.

ماده ۳۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی:

آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور حقوقی قطعی است، مگر در مواردی که طبق قانون قابل درخواست تجدیدنظر باشد.

ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی:

احکام زیر قابل درخواست تجدید نظر می‌باشد:

الف- در دعوی مالی که خواننده تا ارزش آن از سه میلیون ریال بیشتر است...

۲- دومین موردی که خواهان بر اساس آن میزان خوانسته را کاهش می دهد آن است که متوجه می شود خوانسته سنگین است و مشخص است که خواننده به آن میزان محکوم نمی گردد، پس خوانسته خود را تقلیل می دهد تا خسارت دادرسی کمتری را بپردازد، چون خواننده نیز باید برای دفاع از خویش وکیل گرفته تا از او دفاع نماید و میزان تعرفه دستمزد وکیل بر اساس میزان خوانسته تعیین می گردد.

سؤال: وقتی خوانسته کاهش پیدا کرد آیا خواهان می تواند مابه التفاوت هزینه پرداختی دادرسی را مطالبه نماید؟

خیر این امر امکان ندارد چون راهی برای آن پیش بینی نشده است و قانونگذار در مقاطع دادرسی نسبی را برای هزینه دادرسی مشخص نکرده است. از سوی دیگر خوانسته در صورتی قابل کاهش است که این کاهش عملاً امکان پذیر باشد. مثلاً خوانسته اولیه ۱۰ میلیون تومان است که به ۵ میلیون تومان کاهش یافته است یا خوانسته ۱۰ هکتار زمین کشاورزی است که به ۴ هکتار کاهش پیدا می کند. تمام خوانسته هایی که منطقیاً قابل تقلیل است می تواند کاهش پیدا نماید.

سؤال: آیا خواهان می تواند ارزش خوانسته مال غیر نقدی را کم کند در حالی که به مبلغی تقویم شده است؟

خیر، زیرا قانونگذار در ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی کاهش خوانسته را اجازه داده است و نه بهای خوانسته را از سوی دیگر پیداست که با کاهش خوانسته تمام تبعات و پیامدهای آن متحقق می شود. یعنی کاهش خوانسته تمام آثار خود را باقی می گذارد مثلاً حکم قابل تجدید نظر را به غیر قابل تجدید نظر تغییر می دهد (در صورتی که حکم صادر نشده باشد و میزان خوانسته از حد قانونی پایین تر باشد).

ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی:

خواهان می تواند خوانسته خود را که در دادخواست تصریح کرده در تمام مراحل دادرسی کم کند. ولی افزون آن یا تغییر نحوه دعوی یا خوانسته یا درخواست در صورتی ممکن است که با دعوی طرح شده مربوط بوده و منشأ واحدی داشته باشد و تا پایان اولین جلسه آن را به دادگاه اعلام کرده باشد.

افزایش خواسته فقط تا پایان اولین جلسه دادرسی امکان پذیر است. در افزایش خواسته تمام موارد مطرح در کاهش خواسته منتهی در جهت عکس آن قابلیت اعمال دارد و مثلاً خواهش‌های که صدور رأی آن غیر قابل تجدید نظر بوده را قابل تجدید نظر می‌نماید. دادگاه بر اساس خواسته جدید دادرسی را ادامه می‌دهد و مسلم است که باید مابه التفاوت هزینه دادرسی پرداخت شود. افزایش خواسته در دادرسی در صورتی قابل بررسی و اعمال است که افزایش خواسته منطقیاً قابلیت اعمال را داشته باشد.

خسارت دادرسی که طرفین می‌توانند در صورت محکومیت طرف مقابل مطالبه کنند با توجه به خواسته جدید اعمال می‌گردد و افزایش خواسته در صورتی پذیرفته است که با دعوی اصلی در ارتباط باشد. در دعوی اجرت المثل می‌توان مقدار آن را افزایش داد ولی نمی‌توان خواهش‌های را که منشأ آن چیز دیگری است به دعوی اصلی اضافه نمود.

تغییر خواسته:

خواهان می‌تواند تا پایان اولین جلسه دادرسی خواسته خود را تغییر دهد. افزایش خواسته، کاهش خواسته، تغییر خواسته در صورتی که با دعوی اصلی هم در ارتباط باشد باید در اولین جلسه دادرسی اعلام شود.

نکته: اگر دعوی ارائه شود که با دعوی اصلی هم منشأ نباشد، دعوی جدیدی اقامه می‌گردد. مثلاً دعوی اصلی تقاضای استرداد فرش بوده است ولی در جریان دادرسی به قیمت فرش تغییر می‌کند.

تغییر نحوه دعوا:

مهلت تغییر نحوه یا موضوع دعوا تا پایان اولین جلسه دادرسی است. مثلاً: دعوی خلع ید تبدیل به دعوی تخلیه ید شود و بالعکس. خواهان می‌تواند تا پایان اولین جلسه دادرسی درخواست خود را تغییر دهد منتهی باید به دعوی اصلی هم منشأ باشد.

اصل تناظر:

اصلی در دادرسی مدنی مطرح است که تحت عنوان اصل تناظر می‌باشد و مطابق این اصل، اصحاب دعوا باید وقت و امکان داشته باشند که از یک سو، ادعاها، ادله و استدلالات خود را مطرح کنند و

از سوی دیگر، ادعاها، ادله و اسناد اثبات مطرح شده از سوی رایب را مورد استناد قرار ندهند.
آن دفاع نمایند.

اصل تناظر از حقوق طبیعی اصحاب دعواست و تعددی بدیهی است که لزومی نبوده است تا در
قانون مطرح شود و قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه مصوب سال ۱۹۲۵ مقرر کرده است
که:

دادگاه باید اصل تناظر را رعایت کند و هر جا که این اصل رعایت نشود، حکم قابل فسخ یا نقض
است.

در قانون ایران چنین اصلی وجود ندارد ولی حقوقدانان چنین اصلی را مدنظر داشته‌اند و آرای هم
در این رابطه صادر شده که در فقه و حقوق اسلامی به آن استناد شده است.

روایتی در این زمینه موجود است که امام صادق (ع) فرموده است:

دادگاه نمی‌تواند نسبت به کسی که غایب است رأی صادر کند. منظور از غایبی است که از او
دعوت به محاکمه نشده است و اگر غایبی که از او دعوت شده ولی مراجعه نکرده است را می‌توان
محاکمه نمود.

الغائب یقضی علیه بر علیه غایب قضاوت کنید.

حضرت رسول (ص) فرمودند:

اگر شخص نزد شما ترافع کرد، قبل از شنیدن حرف‌های طرف مقابل رأی صادر نکنید.
بنابراین خواهان می‌تواند تا پایان اولین جلسه دادرسی، خواسته را افزایش دهد. منتهی به خوانده
خواسته اولیه ابلاغ شده و او در جلسه حضور ندارد، پس دادگاه باید وقت جدیدی را برای دادرسی
اعلام کند که هم وقت جدید و هم خواسته جدید به خوانده ابلاغ شود. این ابلاغ در مورد تغییر
خواسته یا تغییر نحوه دعوا قابلیت اعمال دارد.

اما در مورد کاهش خواسته چون حقی از خوانده ساقط نمی‌شود. بنابراین در کاهش میزان
خواسته، رعایت اصل تناظر در مورد خوانده در صورت عدم وجود او لزومی ندارد و لازم نیست که
جلسه دادرسی تجدید شود.

در بعضی موارد اقداماتی وجود دارد که باید علیه خوانده و بدون اطلاع او اقامه گردد. مثلاً تأمین
خواسته که بازداشت اموال خوانده است که رسیدگی شده و قرار صادر می‌گردد بدون آن که قبل

از صدور قرار به خواننده ابلاغ گردد و لزومی هم به رعایت اصل تناظر نیست. در عین حالی که قرار تأمین خواسته بدون اطلاع خواننده در غیاب او صادر می‌شود ولی به خواننده اجازه می‌دهد که به قرار تأمین خواسته ظرف ۱۰ روز اعتراض کند.

ماده ۱۱۶ قانون آیین دادرسی مدنی:

قرار تأمین به طرف دعوی ابلاغ می‌شود. نامبرده حق دارد ظرف ده روز به این قرار اعتراض نماید. دادگاه در اولین جلسه به اعتراض رسیدگی نموده و نسبت به آن تعیین تکلیف می‌نماید.

ماده ۱۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی:

قرار تأمین باید فوری به خواننده ابلاغ و پس از آن اجرا شود. در مواردی که ابلاغ فوری ممکن نباشد و تأخیر اجرا باعث تضییع یا تفریط خواسته گردد، ابتدا قرار تأمین اجرا و سپس ابلاغ می‌شود.

وقتی دو دعوا ناشی از یک منشأ بوده و مربوط به هم باشند، ارتباط به صورت اعم در نظر گرفته می‌شود. مثلاً مالک هم تخلیه ملک و هم درخواست اجود معوقه را می‌نماید که هر دو ناشی از قرارداد اجاره است. در حالی که به مفهوم دقیق و اخص کلمه، دو دعوا ناشی از یک منشأ نیست. چون ممکن است که دادگاه حکم به تخلیه ملک صادر کند ولی به اجور معوقه حکم ندهد. بنابراین در صورتی که منشأ دعوا یک رابطه حقوقی مثل قرارداد اجاره باشد می‌توان خواسته را تغییر داد.

صورت جلسه:

صورت جلسه برگه‌ای به اندازه A۴ است که به صورت روبرو می‌باشد. علت وجود کارد و حاشیه آن است که دادگاه حق ندارد خارج از کادر یا بین سطور چیزی بنویسد. بعد از تنظیم صورت جلسه و امضا شدن آن مطلقاً نمی‌توان به آن کلمه‌ای افزود.

در صورتی که کلمه‌ای غلط نوشته شده باشد باید خط نازکی روی آن کشیده شود و دلیل آن این است که کلمه غلط مشخص باشد و سپس در ذیل صورت جلسه و قبل از امضا کلمه صحیح قید شود.

اگر صورت جلسه بر اساس اظهارات طرفین باشد یا وکلای آنها اظهاراتی نموده باشند باید توسط آنها ذیل صورت جلسه و همچنین قاضی امضا گردد تا اظهارات اصحاب دعوا و تصمیمات دادگاه از

تصمیمی که دادگاه اتخاذ می‌کند غیر قابل تغییر است، زیرا در پایان صورت جلسه، وکلای اصحاب دعوا آن را امضا می‌کنند و در ذیل آن تصمیم دادگاه درج می‌شود. بنابراین دادگاه نمی‌تواند تصمیم خود را تغییر دهد. قرار کارشناسی، تحقیق محل، اخذ گواهی گواهان و استماع شهادت شهود و تصمیم قاضی برای تجدید جلسه و ... هر تصمیمی که علی‌الاصول قاضی اتخاذ می‌کند بر روی برگه‌های صورت جلسه نوشته می‌شود.

قرار ابطال دُخواست، قرار رد دعوا و ... یک قرار قاطع است و تکلیف دعوا را مشخص می‌کند. وقتی که دادگاه تشخیص دهد که دادرسی پایان یافته است ختم دادرسی را اعلام کرده نه خاتمه جلسه دادرسی و مدت یک هفته فرصت دارد که رأی خود را اعلام کند.

ماده ۲۹۵ قانون آیین دادرسی مدنی:

پس از اعلام ختم دادرسی در صورت امکان دادگاه در همان جلسه استئنا رأی نموده و به اصحاب دعوا اعلام می‌نماید در غیر این صورت حداکثر ظرف یک هفته انشا و اعلام رأی می‌کند. دادگاه نمی‌تواند برای مدت طولانی یا نامحدود صدور رأی را به تأخیر بیندازد. تجدید صورت جلسه باید مطابق مقررات و قانون باشد و اگر جلسه تجدید نشد به معنای آن است که جلسه دادرسی پایان یافته است و قاضی باید ظرف یک هفته حکم مقتضی را صادر کند.

ماده ۱۰۴ قانون آیین دادرسی مدنی:

در پایان هر جلسه دادرسی چنانچه به جهات قانونی جلسه دیگری لازم باشد، مهلت مزبور، زیر صورت جلسه قید و روز و ساعت جلسه بعد تعیین و به اصحاب دعوا ابلاغ خواهد شد. در صورتی که دعوا قابل تجزیه بوده و فقط قسمتی از مقتضی صدور رأی باشد، دادگاه نسبت به همان قسمت رأی می‌دهد و نسبت به قسمتی دیگر رسیدگی را ادامه خواهد داد.

رأی دادگاه:

رأی دادگاه بر روی برگه‌های صورت جلسه صادر می‌شود و تعیین کننده پرونده است. پس از صدور رأی دادگاه، پرونده به دفتر دادگاه ارسال می‌شود. تا دادنامه صادر گردد. دادنامه علاوه بر رأی قاضی، نکات دیگری را هم لحاظ می‌کند.

دادنامه: دادنامه فرم چاپی مخصوصی است که علی‌القاعده در اختیار محاکم قرار دارد که در آن:

۱- مشخصات خواننده و خواهان و وکلای آنها همراه با نشانی تامل

۲- تاریخ صدور دادنامه، کلاس پرونده و شماره دادنامه (در هر شعبه دادگاه دفتری بنام دفتر دادنامه وجود دارد که دادنامه‌های صادره توسط دادگاه به صورت ترتیب صدور در آن ثبت می‌شوند.

۳- درج نام مرجع رسیدگی کننده. ۴- قید خواسته بصورت کوتاه و مختصر.

۵- گردشکار: گردشکار توسط دادگاه تنظیم می‌شود که در آن مراحل مختلف دادرسی، درخواست‌های طرفین یا وکلای آنها، اظهارات وکلای طرفین دعوا و خلاصه‌ای از روند رسیدگی در آن درج می‌گردد.

ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی:

رای دادگاه پس از انشاء لفظی باید نوشته شده و به امضای دادرس یا دادرسان برسد و نکات زیر در آن رعایت گردد:

۱- تاریخ صدور رای ۲- مشخصات اصحاب دعوا یا وکیل یا نمایندگان قانونی آنان با قید اقامتگاه

۳- موضوع دعوا و درخواست طرفین ۴- جهات، دلایل، مستندات، اصول و مواد قانونی که رای بر اساس آن صادر شده است.

۵- مشخصات و سمت دادرس یا دادرسان دادگاه

ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی:

چنانچه رای دادگاه راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به طور جزئی یا کلی باشد حکم و در غیر این صورت قرار نامیده می‌شود.

نکته: دادنامه‌ای که صادر می‌شود بعنوان رای یک مرجع قضایی است و نظام قانونی ایران از آن حمایت کرده و باید اجرا شود. در حقوق فرانسه آمده است که:

رای قاضی باید اجرا شود و طی آن قاضی از دادستان، اجرا احکام و تمام دست اندر کاران قضایی می‌خواهد که مساعدت‌ها و همکاری خود را در رابطه با اجرای دادنامه بکار بگیرند و این یک دستور قضایی است.

در دادنامه تاریخ بصورتی درج می‌شود که از تاریخ ختم دادرسی بیش از یک هفته فاصله نداشته باشد. حتی اگر فاصله بین صدور رای و تنظیم دادنامه زمان بیشتری هم باشد که علت آن می‌تواند

مطالبه دقیق و بررسی پرونده ارائه دادند و به کمیسیون صدور رأی با اکتفا به پرونده ارجاع دادند.

تاریخ صدور رأی حداکثر یک هفته پس از اعلام ختم دادرسی درج می‌گردد.

در صورتی که رأی دادگاه به تأخیر بیفتد و کیل می‌تواند لایحه دهد و صدور فوری رأی را تقاضا کند، مطمئناً قاضی دستور ثبت لایحه را صادر نمی‌کند ولی وجود لایحه باعث تسریع در صدور رأی می‌شود.

اظهارات اصحاب دعوا در صورت جلسه قید می‌شود. فلذا اصحاب دعوا یا وکلای آنها می‌توانند قبل از امضا صورت جلسه را دقیقاً مطالعه کرده و در صورتی که متناقض با اظهارات آنها نبود، آن را امضا کنند که البته امر معمول و رایجی نیست. قاضی باید عین مطالب و اظهارات طرفین دعوی را بنویسد و پس از امضا صورت جلسه، هیچ ادعایی مسموع نیست.

تصمیمات محاکم:

از گذشته تصمیمات دادگاه‌ها به دو دسته تقسیم شده است که عبارتند از:

۱- تصمیمات اداری

۲- تصمیمات قضایی

از گذشته این بحث مطرح بوده است که مقام قضایی در انجام وظیفه خاص خود که قضاوت است آیا می‌تواند تصمیم اداری اتخاذ کند؟

تصمیمات قضایی:

تصمیماتی است که به طور مستقیم یا غیر مستقیم بر نتیجه پرونده مؤثر است اما در بقیه موارد قانونگذار عبارت دستور را بکار برده است. مثلاً: دستور درج روزنامه، دستور تعیین وقت و ... اگر دستورات بصورت اعم در نظر گرفته شود، می‌تواند بر نتیجه پرونده مؤثر باشد.

تصمیمات قضایی بر دو دسته می‌باشند:

۱- تصمیم ساده قضایی

۲- تصمیم در قالب رأی

تصمیم ساده قضایی تصمیماتی هستند که در قالب رأی اتخاذ نمی‌شود مثلاً تصمیم به تجدید جلسه.

تصمیم در قالب رأی: تصمیماتی هستند که در قالب آرا دادگاه اتخاذ می‌شوند.

نکته: از دیدگاه حقوق فرانسه، تصمیمات اداری در برابر تصمیمات قضایی دو ویژگی مهم دارند:

۱- تصمیم اداری لازم نیست که مستدل باشد ولی تصمیم قضایی باید مستدل باشد.

۱- دادگاه از تصمیم اداری به سهولت عدول می کند بدون آن که نطفی مرتب شود و بی تصمیم قضایی قابل عدول نیست و در صورت عدول، مقام قضایی را تخلف کرده است. بنابراین، مستدل بودن تصمیمات قضایی هم شامل تصمیمات ساده قضایی و هم شامل تصمیماتی است که در قالب رأی اتخاذ می شود.

معیارهای حکم و قرار:

ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی معیارهای حکم و قرار را مشخص نموده است.

ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی:

چنانچه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به طور جزئی یا کلی باشد حکم و در غیر این صورت قرار نامیده می شود.

رأی دادگاه اگر راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن باشد حکم و در غیر این صورت قرار است و شق سومی ندارد. در ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی، قانونگذار مقرر کرده است که اگر راجع به ماهیت و موضوع مورد اختلاف طرفین باشد:

الف- ماهیت در برابر شکل و به معنی قانون بکار می رود و منظور آن است که راجع به موضوع مورد اختلاف باشد.

ب- شرط حکم آن است که قاطع دعوا باشد و با صدور رأی قاطع، آن پرونده اصطلاحاً مختومه شده و دادگاه فارغ از رسیدگی شود.

اگر رأی دادگاه هر دو ویژگی را داشته باشد حکم و اگر یکی یا هر دو ویژگی را نداشته باشد قرار نامیده می شود.

رأی دادگاه ممکن است تنها راجع به ماهیت دعوا باشد. مثلاً قرار کارشناسی، به این دلیل اگرچه راجع به ماهیت و موضوعی است که راجع به اختلاف طرفین می باشد چون مقصر خسارت، میزان خسارت و اجرت المثل را تعیین می کند ولی قاطع دعوا نیست و پرونده را مختومه نکرده و دادگاه فارغ از رسیدگی نمی شود، بلکه قرار صادر کرده تا با نظر کارشناسی تصمیم قطعی را بگیرد.

قرار تحقیق، معاینه محل، فرار استماع شهادت شهود، قرار رسیدگی به اصالت سند، قرار اخذ گواهی گواهان و ... از مواردی است که گرچه راجع به ماهیت دعواست ولی قاطع دعوا نیست و باعث فراغت دادگاه از رسیدگی نمی شود.

قرار قاطع دعوا:

رای دادگاه ممکن است قاطع دعوا نباشد ولی راجع به ماهیت دعوا نباشد که (قرار قاطع دعوا) نامیده می‌شود مثل قرار رد دادخواست، قرار رد دعوا، قرار عدم استماع دعوا، قرار عدم صلاحیت دادگاه، قرار سقوط دعوا و ... قرار عدم استماع دعوا علنی متعدد دارد. در قانون علت قرار عدم استماع دعوا مشخص نشده است ولی به تعبیر دیگری آن را مشخص کرده است. مثلاً: اگر کسی نسبت به ملکی ادعای مالکیت کند و دعوای او رد شود، دعوای تصرف عنوانی او قابل استماع نیست یا دعوای راجع به قمار و گرو بندی در دادگستری قابل استماع نیست یعنی این که اصولاً دادگاه وارد ماهیت و موضوع دعوا نمی‌شود.

وجه مشترک حکم با قرار قاطع دعوا:

وجه مشترک قرارهای قاطع دعوا با حکم آن است که باعث خروج پرونده از دادگاه می‌گردد ولی قرار قاطع دعوا وارد ماهیت پرونده نمی‌شود.

دسته بندی قرار:

دسته بندی فوق العاده مهمی از قرار وجود دارد و آن این است که:

۱- قرار اعدادی یا مقدماتی ۲- قرار قاطع دعوا

قرارهای اعدادی یا مقدماتی:

قرارهایی هستند که باعث می‌شوند که پرونده برای صدور رای قاطع آماده و مهیا شود. مثل: قرار تحقیق محلی، قرار کارشناسی، قرار استماع شهادت شهود، قرار اخذ گواهی گواهان و ...

قرارهای قاطع دعوا:

قرارهایی هستند که با آنها پرونده از دادگاه خارج شده و دادگاه از رسیدگی فارغ می‌شود یعنی این که اصطلاحاً پرونده مختومه می‌گردد. مثل: قرار رد دعوا، قرار عدم استماع دعوا، قرار عدم صلاحیت دادگاه و ...

در حقوق ایران، قرار دانهایی اعدادی یا مقدماتی یا کنویس نمی‌شوند یعنی به صورت دادنامه در نمی‌آیند بلکه روی همان برگه‌های صورت جلسه توسط قاضی تهیه می‌شود و به اصحاب دعوا هم

ابلاغ نمی‌شود. یعنی این که قرار تأمین خواسته به خواننده ابلاغ نمی‌شود بلکه وقت اجرای قرار به

خواننده ابلاغ می‌گردد یا وقت رسیدگی به قرار به طرفین ابلاغ می‌شود.

۱- قرارهای اعدادی قابل شکایت نیستند و نمی‌توان به دادگاه درباره صدور قرار اعتراض نمود یا به محاکم بالاتر شکایت کرد حتی اگر صدور قرار بر خلاف قانون باشد.

۲- این بدان معنی نیست که نمی‌توان در مقام تجدید نظر خواهی یا فرجام خواهی از حکم صادره، نسبت به قرارهای اعدادی هم اعتراض نمود. اصولاً یکی از موارد تجدید نظر آن است که تجدید نظر خواه به قرار صادره اعتراض می‌کند و آن را مستند اعتراض تجدید نظر با فرجام خواهی قرار دهد. زیرا پرونده‌ای که نیاز به قرار کارشناسی نداشت است با صدور قرار مسیر پرونده تغییر پیدا کرده است.

۳- درست است که قرارها قابل اعتراض نیستند ولی یک وکیل خوشنام که قاضی روی او نظر مثبتی دارد می‌تواند با قاضی مشورت کرده و دلایل عدم صدور قرار را قبل از صدور یا ابلاغ را به قاضی تذکر دهد.

نکته: قرارهای قاطع دعوا به صورت دادنامه در می‌آیند. حتی قرار رد دادخواست به صورت دادنامه در می‌آید منتهی از طرف مدیر دفتر امضا می‌شود و دادنامه به اصحاب ابلاغ می‌گردد حتی اگر قابل شکایت هم نباشد و علت مهم ابلاغ آن است که با قرار تکلیف دعوی اقامه شده مشخص می‌شود و طرفین وضعیت و تکلیف خود را می‌دانند. بسیاری از قرارهای قاطع دعوا قابل شکایت هستند، منتهی در صورتی که حکم صادره احتمالی آن پرونده قابل تجدید نظر باشد. مثلاً خواسته بیش از ۳۰۰ هزار تومان قابلیت تجدید نظر را دارد.

حکم صادره، اعتبار امر قضاوت شده را دارد و نمی‌توان دعوا را مجدداً اقامه نمود ولی قرار قاطع دعوا، قابلیت اقامه مجدد دعوا را دارد.

همچنین قرار طبق دسته بندی دیگری به:

۱- قرارهای قطعی و غیر قطعی ۲- قرارهای نهایی و غیر نهایی

تقسیم می‌شود. ملاک و ضابطه دسته بندی قرارها، همان ملاکها و ضوابطی است که در مورد احکام رعایت می‌شود. در دسته بندی احکام، ضوابط و ملاکها باید رعایت شود.

دسته بندی احکام:

احکام از جهات گوناگون دسته بندی شده‌اند:

ملاک و ضابطه این تقسیم بندی، احکام دین مبین اسلام است که بعضی از آنها تاسیسی است که توسط شارع مقدس تاسیس (وضع) شده است و اما بعضی از احکام امضایی است و توسط شارع مقدس، تأیید و امضا شده است.

احکام تاسیسی:

احکامی هستند که با صدور حکم، وضعیت جدیدی اعلام می شود. این وضعیت را حکم دادگاه به وجود آورده است مثل صدور حکم ورشکستگی که با صدور آن تاجر ورشکسته می شود. تاجری ممکن است که سال ها متوقف باشد ولی حکم ورشکستگی او صادر نشده باشد و ممکن است هیچ وقت حکم ورشکستگی او صادر نشود چون ورشکستگی باید:

۱- توسط تاجر ۲- توسط طلبکاران ۳- توسط دادستان تقاضای صدور حکم شود.

ماده ۴۱۵ قانون تجارت:

ورشکستگی تاجر به حکم محکمه بدایت در موارد ذیل اعلام می شود:

الف - بر حسب اظهار خود تاجر

ب - به موجب تقاضای یک یا چند نفر از طلبکارها

ج - بر حسب تقاضای مدعی العموم بدایت

حکم طلاق از احکام تاسیسی نیست، چون با صدور حکم طلاق، طلاق واقعی نمی شود. چون ممکن است که صیغه طلاق واقع نشود. زیرا طلاق نیاز به تشریفات خاص خود را دارد و با حکم طلاق زن مطلقه نمی شود.

آثار احکام:

آثار احکام امضایی علی القاعده از زمانی است که وضعیت بوجود آمده و در حکم اعلام شده است. اما آثار احکام تاسیسی علی القاعده از زمان صدور حکم است مثلاً در مورد تاجر ورشکسته، آثار حکم ورشکستگی از زمان صدور حکم است.

احکام حضوری و غیابی:

دسته بندی دیگر احکام به حضوری و غیابی است. مهم ترین علت این دسته بندی آن است که از مسایل مبتلا به دادگستری می باشد حدود ۲۵ تا ۳۰٪ احکام در محاکم به صورت غیابی صادر

می‌گردد در فقه هم حکم غیابی مطرح شده است.

سؤال: حکم غیابی چه نوع حکمی است و چه شرایطی باید داشته باشد؟

حکم دادگاه در دادرسی اختصاصی همواره حضوری است مگر آن که خواننده حضور نداشته و لایحه هم نفرستاده باشد که در این صورت حکم غیابی است.

در سال ۱۲۵۸ لایحه قانونی تشکیل دادگاه عمومی در شورای انقلاب تصویب شد و لویجی که راجع به دادگستری در شورای انقلاب تصویب شد، موارد صحیحی بوده و دقیق و مشکل و کارآمد به شمار می‌آمد و مشخص است که مشورت افراد بصیر و با وجدان اخذ شده است.

ماده ۲۹ این لایحه ملاک و ضوابط جدیدی را از حکم غیابی مشخص کرد.

ماده ۲۹ لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی:

احکام دادگاه‌های صلح و دادگاه‌های حقوقی و جزایی (در امور جنحه) حضوری مصوب است. مگر آن که حسب مورد خواننده یا متهم یا وکیل آنها در هیچ یک از جلسات دادگاه حاضر شده و یا لایحه دفاعیه نفرستاده باشد.

بنابراین، از این پس دادگاه‌ها برای تشخیص حکم حضوری یا غیابی به ملاک حضور خواننده یا لایحه دفاعیه توجه می‌کردند. این لایحه تا سال ۱۳۷۹ حاکمیت داشت (ته لایحه تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب سال ۱۳۷۳).

بنابراین اگر خواننده در هیچ جلسه‌ای حضور نداشته باشد و لایحه دفاعیه هم نفرستاده باشد، حکم او غیابی است. در ۱۳۷۹ قانون جدید آئین دادرسی مدنی تصویب شد و ماده ۳۰۳ آن مقرر می‌دارد که:

ماده ۳۰۳ قانون آئین دادرسی مدنی:

حکم دادگاه حضوری است مگر این که خواننده یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی وی در هیچ یک از جلسات دادگاه حاضر نشده و به طور کتبی دفاع نموده باشد و یا اخطاریه ابلاغ واقع نشده باشد.

نکاتی در رابطه با احکام غیابی:

نکته اول: آنچه که می‌تواند غیابی شمرده شود حکم دادگاه است نه قرار یا تصمیم نهاده قضایی.

بامسامحه می‌توان گفت که قرارها همواره حضوری است.

نکته دوم: اصل آن است که احکام دادگاهها همواره حضوری باشد و غیابی بودن مستند به تمام آثاری که در مقابل اصل و استثنا مثل تفسیر مضیق وجود دارد که باید در موارد شک باید به اصل رجوع نمود.

نکته سوم: حضوری یا غیابی بودن حکم فقط در مورد خواننده مطرح می‌شود و فقط کنش یا واکنش خواننده است که می‌تواند حجم به صورت غیابی یا حضوری در آورد حکم دادگاه در مورد خواهان همواره حضوری است.

نکته چهارم: حکم نسبت به خواننده در صورتی می‌تواند غیابی باشد که حکم به ضرر خواننده باشد و اگر و اگر حکم به نفع خواننده باشد که حکم حضوری است و نه غیابی.

اگر حکم غیابی باشد خواننده می‌تواند تقاضای واخواهی کند و اگر حکم حضوری باشد قابل تجدید نظر است. اما ممکن است که جزئی از حکم علیه خواهان و جزئی دیگر علیه خواننده باشد. در مورد جز خواننده اگر حاضر نباشد و لایحه هم نداده باشد، حکم غیابی است و در غیر این صورت حکم حضوری محسوب می‌گردد.

عدم حضور خواننده در جلسه:

منظور از حضور آن است که خواننده حاضر بوده و امکان دفاع را داشته باشد. این حضور معتبر نیست و اگر لایحه دفاعیه نفرستاده باشد، حکم غیابی است.

لایحه دفاعیه:

منظور از حضور آن است که خواننده در پاسخ به دادخواست خواهان برای ملاحظه دادگاه ارائه می‌دهد ولو متضمن دفاع هم نباشد.

مثلاً از سوی خواننده تقاضای تجدید جلسه بدلیل بیماری شده و گواهی پزشک هم ضمیمه شده باشد. بیماری خواننده مانع از دادرسی نمی‌باشد که در این صورت حکم صادره حضوری است. زیرا از سوی خواننده لایحه ارائه شده است حتی اگر متضمن دفاع هم نباشد.

یا در پرونده مطروحه وکیل خواننده فقط ایراد می‌کند و دفاعی انجام نمی‌دهد اما حکم صادره حضوری است. چون وکیل خواننده حضور داشته و لایحه ایراد هم ارائه داده است.

اگر اخطاریه‌ای به او ابلاغ نشده باشد که مهم‌ترین اخطاریه، اخطاریه ضمیمه دادخواست است که باید صد در صد ابلاغ شود. ممکن نیست دادرسی صورت بگیرد و اخطاریه آن ولو یک اخطاریه به

خواننده ابلاغ نشده باشد. ابلاغ واقعی شدن اختطاریه بمنزله حضور است و بر گه اختطاریه باید به شخص مخاطب تحویل شده و رسید دریافت گردد.

ابلاغ:

ابلاغ بر دو نوع است:

۱- ابلاغ واقعی ۲- ابلاغ قانونی

ابلاغ واقعی: ابلاغ واقعی آن است که اختطاریه یا اختطاریه فقط به شخص مخاطب ابلاغ شده و از او رسید دریافت گردد و نسخه ثانی اختطاریه به دفتر دادگاه ارجاع داده شود.

ابلاغ قضایی: ابلاغ قضایی آن است که مأمور ابلاغ، اختطاریه را به محل اقامت مخاطب می برد و اگر او حضور نداشته باشد به همسر، فرزندان، همسایه او ابلاغ می شود یا این که به محل اقامت خواننده الصاق می گردد. مراتب در نسخه دوم اختطاریه درج شده و به دفتر دادگاه مرجوع می گردد. چون ابلاغ واقعی طریقت دارد و خواننده هم در جلسه دادگاه حضور داشته ولی امکان و فرصت دفاع نداشته و در جلسه بعد هم حاضر نشود، حکم صادره حضوری است و چون حضور فرد بیائنگر آگاهی خواننده از جریان دادخواست است.

لایحه ارائه شده از سوی خواننده حتی اگر لایحه دفاعیه نبوده و به صورت ایراد هم باشد بمنزله آگاهی خواننده از مفاد دادخواست بوده و حکم صادره، حکم حضوری می باشد. اما اگر اختطاریه به شخص خواننده ابلاغ نشده و به شخص دیگری ابلاغ شده باشد و خواننده حاضر نشود و لایحه هم ارائه ندهد، حکم صادره غیابی خواهد بود. چون فرض آن است که اختطاریه به خواننده ابلاغ واقعی نشده است.

ابلاغ واقعی دادخواست به وکیل خواننده قابل تصور این نیست چون ابتدا باید دادخواست به خواننده ابلاغ واقعی شود تا وی امکان معرفی وکیل را داشته باشد.

نکته: اگر خواننده حتی در یک جلسه دادرسی حضور داشته باشد و ذیل یکی از صورت جلسات را امضا کننده رأی صادره حضوری قلمداد می گردد.

تعدد خوانندگان:

در حال حاضر ماده ۳۰۴ قانون آیین دادرسی مدنی ناظر به تعدد خوانندگان است.

ماده ۳۰۴ قانون آیین دادرسی مدنی:

در صورتی که خوانندگان متعدد باشند و فقط بعضی از آنان در جلسه دادگاه حاضر شوند و یا لایحه دفاعیه تسلیم نمایند، دادگاه نسبت به دعوای مطروحه علیه کلیه خوانندگان رسیدگی کرده پس مبادرت به صدور رأی می‌نمایند. رأی دادگاه نسبت به کسانی که در جلسات حاضر نشده و لایحه دفاعیه نداده‌اند و یا اخطاریه، ابلاغ واقعی نشده باشد غیابی محسوب است.

وقتی خوانندگان متعدد هستند، در ۲ حالت ذیل مشکلی پدید نمی‌آید:

۱- تمامی خوانندگان در یک جلسه حاضر شده یا لایحه می‌دهند یا این که دادخواست ابلاغ واقعی شده است. که در این حالت حکم حضوری است.

۲- هیچ یک از خوانندگان در جلسه دادرسی حاضر نشده، لایحه نداده‌اند یا دادخواست به آنان ابلاغ واقعی نشده است که در چنین حالتی حکم غیابی است.

مشکل وقتی حادث می‌شود که بعضی از خوانندگان حاضر شده یا لایحه می‌دهند و یا دادخواست به آنها ابلاغ واقعی می‌شود که حکم در مورد آنان حضوری و نسبت به کسانی که حضور نداشته یا لایحه نداده‌اند یا دادخواست به آنها ابلاغ واقعی نشده است، حکم غیابی است.

این روش، روش صحیحی نیست. در همه نظام‌های حقوقی معتبر دنیا، از جمله نظام دادرسی ایران قبل از سال ۱۳۵۹، حکم در مورد همه خوانندگان باید توصیف واقعی داشته باشد. یعنی این که حکم یا علیه همه خوانندگان غیابی یا علیه همه خوانندگان حضوری باشد و ترتیباتی را در این مورد پیش‌بینی نموده است.

معیار حضوری بودن حکم در خصوص خوانندگان متعدد، حضور آنها و حکم غیابی در مورد عدم حضور است. حکم غیابی قابل واخواهی در دادگاه صادر کننده رأی و حکم حضوری قابل پژوهش در دادگاه تجدید نظر است. حال اگر قصد طرح همزمان حکم غیابی و حضوری صادره از یک دادگاه در مورد یک پرونده که خوانندگان متعدد دارد در دادگاه نخستین و تجدیدنظر وجود داشته باشد، پرونده وضعیت مشخصی نخواهد داشت. چرا که از یک سو دادگاه صادر کننده رأی قصد رسیدگی به دادخواست واخواهی در خصوص حکم غیابی را دارد. از سوی دیگر با طرح پرونده در دادگاه تجدید نظر، باید پرونده در شعبه تجدید نظر مورد رسیدگی قرار گیرد.

سؤال: آیا می‌شود دعوایی را فرض کرد که در آن پرونده تا خواننده دفاع نکند، امکان صدور حکم

وجود نداشته باشد؟

خیر، کافی است دادخواست وجود داشته باشد که دادگاه حکم را صادر می کند.

طریق (راه های) شکایت از آراء:

راه های شکایت از آراء نه به این منظور که شکایت از قاضی باشد. وقتی رأی علیه فردی صادر می شود، محکوم علیه به دو نکته توجه می کند:

۱- قاضی تخلف کرده، لغزش داشته و علیه او رأی صادر کرده است که راه آن شکایت از قاضی است که شکایت قابل طرح در دادسرای انتظامی قضات است که در تهران واقع است که در صحت و سلامتی عملکرد آن شکی وجود ندارد. اگر شاکی قصد پاسخ خواستن را دارد باید شکایت خود را با نام و مشخصات و آدرس ارسال کند. حال اگر شکایت بدون امضا هم باشد، دادستان موظف به رسیدگی می باشد.

اگر محکوم علیه از طریق شکایت از رأی اقدام کند، رأی فسخ می شود. ولی اگر از طریق شکایت از قاضی مورد اقدام قرار گیرد، فقط قاضی در صورت اثبات تخلف محکوم می شود و ربطی به آراء صادره نداشته و آن را تغییر نمی دهد.

به دو علت شکایت از قاضی انجام نمی شود:

الف- شکایت از قاضی حتی اگر به نتیجه هم برسد، فی نفسه موجب فسخ رأی نخواهد شد، حتی اگر قاضی محکومیت انتظامی هم پیدا کند.

ب- شکایت از قاضی ترتیب دشوار و پیچیده ای ندارد.

۲- قاضی تخلف نکرده و لغزش هم نداشته است. اما برداشت او از مقررات صحیح نبوده و با استنباط نادرست و غلط از مقررات رأی داده است. اکثر شکایت های مطرح شده، شکایت از رأی است.

راه های شکایت از رأی ۵ طریق ذیل است:

۱- واخواهی (اعتراض به حکم غیابی)

۲- تجدید نظر (پژوهش، استیناف)

۳- فرجام (تمیز)

۴- اعاده دادرسی (اعاده محاکمه)

۵- اعتراض شخص ثالث

در رابطه با طرق شکایت، ذکر چند نکته ضروری است:

نکته اول: درست است که طرق شکایت از رای وجود دارد اما این بدان معنی نیست که تمام این

راه ها پیمودنی است و وقتی که رأی صادر می شود، علی القاعده قابل شکایت از یک طریق توسط محکوم علیه است.

نکته دوم: انتخاب طریق شکایت انتخابی و اتفاقی نیست و محکوم علیه نمی تواند راه طرح شکایت از رای را به میل خود انتخاب کند، بلکه باید راه شکایتی را انتخاب کند که متناسب با آن رأی است و مثلاً نسبت به حکم حضوری نمی توان دادخواست و اخواهی ارائه نمود.

نکته سوم: راه های شکایت جز اعتراض شخص ثالث، محدود به مهلت است و باید در مهلت معینی که قانونگذار پیش بینی کرده است انجام شود و اگر خارج از مهلت مقرر اقدام شود آن راه بدون نتیجه خواهد بود. بنابراین اگر راه شکایت قانونی و متناسب در مهلت معین برای شکایت انتخاب نشود و راه غیر متناسب انتخاب گردد، به نتیجه نمی رسد و پس از آن نیز انتخاب راه متناسب غیر ممکن است، زیرا مهلت قانونی به پایان رسیده است.

رای صادره اگر قابل شکایت باشد، علی القاعده یک راه متناسب با این رأی برای شکایت از رای وجود دارد. غیر از اعتراض شخص ثالث که ربطی به طرفین دعوا ندارد، بقیه راه های طرق شکایت از رای، ۲۰ روز زمان دارد که از تاریخ ابلاغ رأی آغاز می گردد.

نکته چهارم: شکایت از رای توسط فردی انجام می شود که ذینفع در رأی باشد که همان محکوم علیه است و محکوم له حق شکایت از رای را ندارد. ممکن است که محکوم علیه جزئاً یا کلاً محکوم شود و دادگاه فقط به موارد محکومیت توجه می کند.

نکته پنجم: در امور حقوقی تمامی طرق شکایت از آرا به موجب دادخواست صورت می گیرد که باید در مهلت مقرر انجام شود.

نکته ششم: چهار طریق اول شکایت از رای (اعم از واخواهی، تجدید نظر، فرجام، اعاده دادرسی) مختص اصحاب دعوا و کسی است که محکوم شده است که خود یا وکیل یا نماینده یا قائم مقام آنها آن را انجام می دهند. و طریق آخر مختص شخص ثالث است که نمی تواند از چهار طریق اول استفاده کند.

واخواهی (اعتراض به حکم غیابی):

واخواهی ترجمه فارسی اعتراض است که کلمه‌ای عربی می‌باشد و ترجمه فرانسوی پروتست است.
واخواه: کسی است که اعتراض می‌کند. منظور از واخواهی در آیین دادرسی، اعتراض به حکم
غیابی است و اعتراض با واخواهی تفاوت دارد.

اگر خواننده در هیچ جلسه دادرسی حاضر نشده و لایحه هم نداده و دادخواست به او ابلاغ واقعی
نشده باشد، حکم صادره در موارد وی غیابی است که قابل واخواهی می‌باشد. اصولاً هر حکم غیابی
قابل واخواهی است.

واخواهی در دادگاه صادر کننده حکم بعمل می‌آید و دادخواست باید به همان دادگاه ارائه شود و
هزینه دادرسی آن دو برابر هزینه دادرسی در مرحله بدوی است و مهلت آن بیست روز از تاریخ
ابلاغ حکم غیابی است.

سؤال: به چه دلیل حکم غیابی صادر می‌شود؟

صدور حکم غیابی دو علت دارد:

۱- علت صدور حکم غیابی تعدد خواننده است. که دادخواست را نپذیرد یا دادخواست را فرد
دیگری قبول می‌کند در صورت امتناع خواننده از پذیرش دادخواست، مأمور ابلاغ مراتب را در
نسخه دوم قید می‌کند که ابلاغ قانونی است و حکم صادره، حکم غیابی است.

۲- علت دوم صدور حکم غیابی آن است که واقعاً خواننده از جریان دادرسی آگاه نشده است چون
دادخواست ابلاغ واقعی نشده است.

اگر وقت صحیحاً ابلاغ شده باشد، دادرسی جریان خواهد یافت و رأی صادره هم در روزنامه کثیر
الانتشار در یک نوبت منتشر می‌شود. در صورت مجهول‌المكان بودن خواننده، دادخواست با چاپ
در روزنامه کثیرالانتشار ابلاغ می‌شود.

ماده ۷۳ قانون آیین دادرسی مدنی:

در صورتی که خواهان نتواند نشانی خواننده را معین نماید یا در مورد ماده قبل پس از اخطار رفع
نقص از تعیین نشانی اعلام ناتوانی کند، بنایه درخواست خواهان و دستور دادگاه مفاد دادخواست
یک نوبت در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار به هزینه خواهان آگهی خواهد شد. تاریخ انتشار
آگهی تا جلسه رسیدگی نباید کمتر از یک ماه باشد.

در حکم غیابی صادره، هم حقوق محکوم له و هم حقوق محکوم علیه وجود دارد و نگرانی محکوم له اجرایی حکم می باشد که چه زمانی می توان حکم را اجرا نمود. قانونگذار بسیار منطقی و روشن این ابهام را بر طرف کرده است.

ماده ۳۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر کرده است که حکم غیابی قابل اعتراض است و در دادگاه صادر کننده حکم، اعتراض به عمل می آید.

ماده ۳۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی:

محکوم علیه حق دارد به حکم غیابی اعتراض نماید این اعتراض و خواهی نامیده می شود و دادخواست و خواهی در دادگاه صادر کننده حکم غیابی قابل رسیدگی است حکم غیابی زمانی قابلیت اجرا دارد که ابلاغ واقعی و در صورت عدم امکان، ابلاغ واقعی دادخواست انجام شده باشد و محکوم علیه از تاریخ ابلاغ حکم غیابی (چه قانونی و چه واقعی) ظرف ۲۰ روز و خواهی نکند و یا ظرف دو ماه (در صورتی که خواننده مقیم خارج از کشور باشد) چنانچه حکم غیابی قابل تجدید نظر نباشد، به درخواست محکوم له، قابلیت اجرا دارد و اگر قابل تجدید نظر باشد، پس از پایان مهلت و خواهی، قابل تجدید نظر است و پس از پایان مهلت تجدید نظر قابلیت اجرا خواهد داشت. روز درج آگهی در روزنامه، جزء مدت و خواهی محسوب می شود و اگر پس از پایان مهلت و خواهی، و خواهی صورت نگیرد، محکوم له می تواند از دادگاه درخواست اجرای حکم را نماید و دادگاه مکلف است دستور اجرای آن را صادر کند.

ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی:

مهلت و خواهی از احکام غیابی برای کسانی که مقیم کشورند بیست روز و برای کسانی که خارج از کشور اقامت دارند دو ماه از تاریخ ابلاغ واقعی خواهد بود مگر این که معترض به حکم ثابت نماید عدم اقدام به و خواهی در این مهلت به دلیل عذر موجه بوده است. در این صورت باید دلایل موجه بودن عذر خود را ضمن دادخواست و خواهی به دادگاه صادر کننده رأی اعلام نماید. اگر دادگاه ادعا را موجه تشخیص داد، قرار قبول دادخواست و خواهی را صادر و اجرای حکم نیز متوقف می شود. جهات زیر عذر موجه محسوب می شود:

۱- مرضی که مانع حرکت است.

۲- فوت یکی از والدین یا همسر یا اولاد.

۳- حوادث قهریه از قبیل سیل، زلزله و حریق که بر اثر آن تقدیم دادخواست و اخواهی در مهلت مقرر ممکن نباشد.

۴- توقیف یا حبس بودن به نحوی که نتوان در مهلت مقرر دادخواست و اخواهی را ابلاغ کرد.

تبصره ۱- چنانچه ابلاغ واقعی به شخص محکوم علیه میسر نباشد و ابلاغ قانونی به عمل آید، آن ابلاغ معتبر بوده و حکم غیابی پس از انقضا مهلت قانونی و قطعی شدن به موقع اجرا گذارده خواهد شد. در صورتی که حکم ابلاغ واقعی نشده باشد و محکوم علیه مدعی اطلاع از مفاد رأی باشد می تواند دادخواست و اخواهی به دادگاه صادر کننده حکم غیابی تقدیم دارد. دادگاه بدو خارج از نوبت در این مورد رسیدگی نموده قرار رد یا قبول دادخواست را صادر می کند. قرار قبول دادخواست مانع اجرای حکم خواهد بود.

تبصره ۲- اجرای حکم غیابی منوط به معرفی ضامنی معتبر یا اخذ تأمین متناسب از محکوم له خواهد بود. مگر این که دادنامه یا اجراییه به محکوم علیه غایب ابلاغ شده و نامبرده در مهلت در مهلت مقرر از تاریخ ابلاغ دادنامه و اخواهی نکرده باشد.

تبصره ۳- تقدیم دادخواست خارج از مهلت یاد شده بدون عذر موجه قابل رسیدگی در مرحله تجدید نظر برابر مقررات مربوط به آن مرحله می باشد.

دلیل درج مفاد دادخواست در روزنامه آن است که به نحوی خواننده از آن مطلع شود، مثلاً از طریق اقوام، قانونگذار آگاهی فرد را فرض می کند و درج آن را در روزنامه کافی می داند. نگرانی محکوم علیه از صدور حکم غیابی آن است که فرد چگونه می تواند از رأی غیابی شکایت کند و آن را از اثر بیاندازد و آن را فسخ نماید.

مهلت و اخواهی از تاریخ ابلاغ شروع می شود و ۲۰ روز پس از تاریخ ابلاغ اعم از قانونی یا واقعی محاسبه می شود. روز بعد از پایان آخرین مهلت که آخرین روز اقدام است. مهلت تجدید نظر پس از پایان آخرین مهلت که آخرین روز اقدام است. مهلت تجدید نظر پس از پایان آخرین روز اقدام شروع می شود و تا ۲۰ روز ادامه دارد.

باید به دو نکته توجه داشت:

۱- روز ابلاغ فقط یکبار است.

۲- آخرین روز اقدام و اخواهی، روز بعد از آخرین روز مندرج در مهلت قانونی است. چون روز ابلاغ و آخرین روز مهلت اقدام جزء مدت محسوب نمی‌شوند و فردای آخرین روز مهلت اقدام، را می‌توان به عنوان روز اقدام مطرح نمود.

نگرانی محکوم علیه از حکم غیابی:

نگرانی محکوم علیه این است که وقتی متوجه می‌شود علیه او حکم غیابی صادر شده است، آیا می‌تواند شکایت کند، به کجا شکایت کند، به کجا شکایت کند و تا کی مهلت شکایت دارد؟ قانونگذار به این پرسش پاسخ داده است:

حکم غیابی قابل و اخواهی است و هیچ حکم غیابی وجود ندارد که قابل و اخواهی نباشد. و اخواهی در دادگاه صادر کننده حکم به عمل می‌آید.
ماده ۳۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی:

محکوم علیه غایب حق دارد به حکم غیابی اعتراض نماید. این اعتراض و اخواهی نامیده می‌شود. دادخواست و اخواهی در دادگاه صادر کننده حکم غیابی قابل رسیدگی است.

سؤال: محکوم علیه تا چه مدت می‌تواند و اخواهی کند؟

اگر حکم غیابی، ابلاغ واقعی شود، محکوم علیه غایب تا ۲۰ روز وقت دارد که و اخواهی را انجام دهد و تنها راه ابلاغ واقعی، آن است که حکم به شخص مخاطب تحویل شده و رسید دریافت گردد. اگر در مهلت مقرر و اخواهی انجام نشود، امکان آن از بین می‌رود مگر آن که عذر موجه وجود داشته باشد. عذر موجه در ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر شده است که موارد جدیدی به شمار می‌آید.

۱- محکوم علیه غایب مرضی داشته باشد که مانع از حرکت او گردد.

۲- محکوم علیه غایب یکی از نزدیکان خود را اعم از پدر، مادر، همسر، اولاد و ... خود را از دست بدهد.

۳- توقیف یا در حبس بودن محکوم علیه غایب که نتواند دادخواست و اخواهی را تقدیم کند و منظور توقیف یا حبس غیر قانونی است.

۴- بروز حوادث قهریه و غیر مترقبه که تقدیم دادخواست و اخواهی امکان نداشته باشد. در فرانسه آن را فورس ماژور و یا قوه قهریه می‌نامند. منشا حوادث قهریه و فورس ماژور، ناشی از قهر طبیعت

است مثل سیل، زلزله و ... اما منشأ حوادث غیر مترقبه، بشر است مثل اعتصاب صنفی، آتش سوزی.

به قاهره یا حوادث غیر مترقبه تأخیر را توجیه کرده و مهلت مقرر را معلق می‌کند. حکم غیابی، بلاغ واقعی شده است و پس از ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ، محکوم تکیه غیابی بیمار شد به نحوی که فد قدرت حرکت است، یا یکی از اقوام و نزدیکان او فوت کرد یا حادثه غیر مترقبه‌ای پیش آمد توقیف غیر قانونی انجام گرفت. در چنین فرضی، مهلت باقیمانده از تاریخ رفع حادثه غیر مترقبه بیماری و ... منظور می‌شود.

اما اگر حکم غیابی ابلاغ قانونی شود، محکوم علیه غایب ۲۰ روز مهلت و خواهی دارد مگر این که وی مدعی عدم آگاهی از مفاد حکم غیابی با ابلاغ قانونی باشد. هر زمان که محکوم علیه از مفاد حکم غیابی آگاه شد، می‌تواند ادعای و خواهی کند که محدودیتی درباره زمان و خواهی وجود ندارد و ورثه محکوم علیه غایب هم می‌توانند ادعای و خواهی کنند و رویه قضایی هم آن را می‌پذیرد.

محکوم علیه دادخواست و خواهی می‌دهد و اگر دادگاه ادعای او را صحیح تشخیص دهد، قرار قبولی دادخواست از سوی دادگاه صادر شده و با صدور قرار، اجرای حکم متوقف می‌شود. قرار قبولی تنها اثری که دارد آن است که دادخواست و خواهی پذیرفته می‌شود که به معنای نقض حکم نیست، بلکه باید دادخواست مطرح شود و مورد بررسی قرار گیرد.

دخواست و خواهی خارج از مهلت بمحض قبولی از طرف دادگاه و دستور تعیین وقت، به منزله از قبولی و خواهی است که به ضرر محکوم له است ولی قابل اعتراض از سوی محکوم له نیست. اگر حکمی بر علیه محکوم له صادر گردد، می‌تواند در دادگاه تجدید نظر به قرار قبولی دادخواست و خواهی اعتراض کند که خارج از مهلت قانونی پذیرفته شده و باعث تضییع حق او دیده است.

محکوم علیه غایب پس از اطلاع از حکم، دادخواست ارائه می‌دهد و نیازی به اخذ اجاره قبلی از بی دادگاه نمی‌باشد. دادگاه دادخواست و خواهی را بررسی می‌کند و ممکن است که آن را بدلیل عدم دلایل و مدارک رد کند. این قرار در صورتی که حکم صادره قابل اعتراض و تجدیدی نظر ... رد قرار صادره نیز قابل تجدید نظر می‌باشد.

پدیده‌ای در حقوق قابل متوقف شدن است که در جریان باشد. اگر حکمی در جریان نبوده و تمام شده باشد، نمی‌توان آن را متوقف نمود. اگر عملیات اجرایی شروع شده باشد و مال محکوم علیه توقیف شده باشد، اجرا متوقف می‌شود ولی مال توقیف شده، از توقیف خارج نمی‌شود، بلکه از فروش آن خودداری می‌گردد.

محکوم علیه غایب ممکن است وقتی واخواهی کند که حکم اجرا شده باشد. حال بعد از اجرای حکم، اگر واخواهی کند و حکم غیابی فسخ شود، مطابق ماده ۳۹ قانون اجرای احکام، عملیات اجرایی باید به حالت اول خود باز گردد.

ماده ۲۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی:

چنانچه محکوم علیه غایب پس از اجرای حکم، واخواهی نماید و در رسیدگی بعدی حکم به نفع او صادر شود، خواهان ملزم به جبران خسارت ناشی از اجرای حکم اولی به واخواه می‌باشد.

حال اگر حکم غیابی در روزنامه درج شده و ابلاغ قانونی انجام گردیده باشد و پس از پایان مهلت واخواهی تا تجدید نظر، محکوم له می‌تواند تقاضای اجرای حکم را نماید و دادگاه مکلف است که حکم را اجرا کند. اگر حکم غیابی پس از تقدیم دادخواست واخواهی و رسیدگی به آن نقض شود، محکوم به لزو خواهان اخذ شده و به محکوم علیه مسترد می‌گردد.

راه حل پیش‌بینی شده در قانون مستند به روایتی است که منتسب به امام جعفر صادق (ع) می‌باشد و از روایاتی است که نشان می‌دهد، نظام فقهی اسلام، نظام معتبری است و اصول مدرن حقوق در آن رعایت شده است.

الغائب بقضی علیه و هو الغائب و الغائب علی حجه اذا قدمه و بیاع ماله و یدفع الی بکفل فلاح علیه غایب می‌توان قضاوت کرد حتی اگر او غیبت کرده باشد و نمی‌توان به صرف اینکه حضور ندارد، دادرسی را متوقف کرد و غایب می‌تواند دلایل خود را پس از اطلاع ارائه دهد و مال غایب به فروش نمی‌رسد مگر اینکه محکوم له تأمین یا ضامن بدهد.

اکثریت مواد قانونی از فقه گرفته شده است و بسیاری از مواد قانون مدنی فرانسه با این قانون مطابقت دارد و علت تشابه آن است که امام جعفر صادق (ع) به شاگردان خود دستور داده بود که فقه اسلامی را به زبان خود ترجمه کنند. همچنین علت دیگر تشابه آن است که امام صادق (ع) تمامی آن موارد را در مسأحت خویش مطرح نموده است.

اگر حکم غیابی ابلاغ قانونی شده باشد، نمی توان محکوم به را فروخت مگر اینکه محکوم له ضامن یا تأمین ارائه دهد. ولی در صورتی که حکم ابلاغ واقعی شده باشد، اجرای حکم نیازی به تأمین یا ضامن ندارد.

تبصره ۲ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی:

اجرای حکم غیابی منوط به معرفی ضامن معتبر یا اخذ تأمین متناسب از محکوم له خواهد بود. مگر اینکه دادنامه یا اجرائیه به محکوم له غایب ابلاغ واقعی شده و نامبرده در مهلت مقرر از تاریخ ابلاغ دادنامه و اخواهی نکرده باشد.

تأمین یا ضامن برای آن اخذ می شود که اگر محکوم علیه غایب مطلع شود و دادخواست و اخواهی را تقدیم کند و بعد از رسیدگی حکم غیابی صادره نقش شود، باید بتوان مال را از محل تأمین اخذ شده تهیه کرد.

میزان تأمین تا مبلغ محکومیت است. این تأمین مدت ندارد و تا موقعی مأخوذ می ماند که محکوم علیه غایب و اخواهی کند و و اخواهی او رد گردد یا اینکه ثابت گردد که محکوم علیه از حکم غیابی مطلع شده است که اثبات آن برعهده محکوم له است که در این صورت قرار رد دادخواست و اخواهی صادر شده و تأمین اخذ شده با ضامن آزاد می گردد.

در بیش از ۵۰٪ موارد، محکوم له حکم غیابی حق ندارد و خواننده ناحق است و به حق مورد محکومیت قرار گرفته است. بنابراین تأمین یا ضامن تحمیلی بر محکوم له است.

اثبات اینکه محکوم علیه غایب از مفاد حکم غیابی آگاه شده، برعهده محکوم له است و اثبات امر عدمی، بسیار مشکل است. اثبات امر عدمی با یک امر وجوبی قابل اثبات است. حال اگر امر وجوبی وجود نداشته باشد، رویه قضایی با سعه صدر در مورد پذیرش دادخواست و اخواهی بعد از مهلت مقرر برخورد می کنند، منتهی در صورتی که ابلاغ حکم غیابی به صورت قانونی باشد.

سؤال: در احکام مالی که مصداق بارز آن طلاق است، اگر حکم غیابی صادر شود، و اخواهی بعد از مدت چه حکمی خواهد داشت؟

دادخواست طلاق به دادگاه تقدیم می شود و خواننده مجهول المکان است. حکم غیابی طلاق در روزنامه درج می گردد (ابلاغ قانونی) اجرائیه صادر شده و سپس صیغه طلاق صادر گردیده و خانم بها می شود. تأمین کننده که در اجرای حکم غیابی اخذ می شود، برای دادخواست و اخواهی بعد از مورد

است. در این مورد ۲ نوع تأمین وجود دارد:

(۱) تا آگاهی و اطلاع مرد از حکم غیابی طلاق، زن حق شوهر کردن نداشته باشد.

(۲) تأمین مالی از زن (محکوم له) اخذ شود.

(۳) این نص تبصره ۲ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی فقط راجع به دعاوی مالی است نه دعاوی غیر مالی. در دعاوی غیر مالی، حکم غیابی اجرائی شود بدون آنکه از محکوم له تأمینی اخذ شود. اصولاً تأمین با نظر دادگاه اخذ می‌گردد.

اگر محکم علیه غایب در مهلت واخواهی، واخواهی نکند، در مهلت تجدید نظر می‌تواند تجدید نظر کند و فقط حق واخواهی او از بین رفته است.

سؤال (۱) محکوم علیه غایب در مهلت واخواهی، اقدام به واخواهی نکرده است، آیا می‌تواند در مهلت تجدید نظرخواهی واخواهی کند؟

این امر صحیح نیست، چون باتوجه به اینکه پرونده‌ها وکیل دارند، این امر به ندرت اتفاق می‌افتد. تبصره ۳ ماده ۲۰۵ قانون آیین دادرسی مقرر می‌دارد که:

تبصره ۳ ماده ۲۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی:

تقدیم دادخواست خارج از مهلت یاد شده بدون عذر موجه قابل رسیدگی در مرحله تجدید نظر برابر مقررات مربوط به آن مرحله می‌باشد.

دادگاه باید دادخواست واخواهی را تجدید نظرخواهی تلقی کند و این البته نص جدیدی است ولی رویه جدیدی نمی‌باشد. بعضی از محاکم واخواهی در مرحله تجدید نظر را رد می‌کردند ولی اکثریت محاکم دادخواست واخواهی که در مهلت تجدید نظر ارائه می‌شد را به عنوان دادخواست تجدید نظر می‌پذیرفتند، آن را رسیدگی نموده و رأی می‌دادند.

سؤال (۲) اگر محکوم علیه غایب در مهلت واخواهی درخواست تجدید نظر کند تکلیف چیست؟

برخلاف مورد قبول که اشخاص ناآگاه اقدام به این امر می‌کردند ولی این مورد ممکن است توسط وکلای آگاه هم انجام شود و به جای واخواهی مستقیماً تجدید نظرخواهی کنند زیرا از اطلاع دادرسی جلوگیری می‌کند. علی‌القاعده دادگاهها در فسخ حکم غیابی، زیاد علاقه نشان نمی‌دهند. حتی وقتی که تشخیص می‌دهند که رأی درست نیست باز هم تمایلی به فسخ آن ندارند.

در این مورد ۲ نظر وجود دارد:

نظر اول: این تجدید نظر خواهی پذیرفته نمی شود، چون پیش از موعد تجدید نظر خواهی ارائه شده است و مهلت تجدید نظر شروع نگردیده است که قرار رد دادخواست تجدید نظر صادر می شود. زیرا مهلت تجدید نظر ابتدا و انتهای دارد و ابتدای آن از زمان مهلت و خواهی شروع می گردد.

نظر دوم: اگر در مهلت و خواهی دادخواست تجدید نظر داده شود، دادگاه باید آن را بپذیرد به این دلیل:

و خواهی یک حق است و هر حقی قابل اسقاط می باشد. بنابراین تقدیم دادخواست تجدید نظر در مهلت و خواهی، به معنای صرف نظر کردن تلویحی از حق داد خواهی می باشد و دادگاه باید دادخواست تجدید نظر را بپذیرد.

جبران خسارت ناشی از و خواهی:

اگر حکم غیابی پس از و خواهی فسخ شود و حکم به نفع و خواه صادر شود و حکم غیابی قبلاً اجرا شده باشد، محکوم له حکم غیابی باید خسارات وی را جبران کند.

ماده ۳۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی:

چنانچه محکوم علیه غایب پس از اجرای حکم، و خواهی نماید و در رسیدگی بعدی حکم به نفع او صادر شود، خواهان ملزم به جبران خسارت ناشی از اجرای حکم اولی به و خواه می باشد.

نکته: ذکر این ماده قانونی مورد لزوم نبود چرا که متن این ماده در ماده یک قانون مسئولیت مدنی هم آمده است و کسی که باعث ورود خسارت شده است باید آن را جبران کند.

ماده یک قانون مسئولیت مدنی:

هر کسی بدون مجوز قانونی عمداً یا در نتیجه بی احتیاطی به جان یا سلامتی یا مال یا آزادی یا حیثیت یا شهرت تجارتنی یا به هر حق دیگری که به موجب قانون برای افراد ایجاد گردیده است لطمه ای وارد نماید که موجب ضرر مادی یا معنوی دیگری شود مسئول جبران خسارت ناشی از عمل خود می باشد.

و خواهان متعدد:

سؤال: اگر حکمی علیه دو یا چند نفر صادر شود، بعضی از آنان از حکم شکایت (و خواهی) و

بعضی و خواهی نکنند و حکم در مرحله شکایت (و خواهی) فسخ شود، چه اثری به نفع کسانی

دارند که شکایت نکرده‌اند؟

کسی که حکم غیابی بر علیه او صادر گردیده و واخواهی کرده است و در اثر این واخواهی، حکم به نفع او فسخ شود فقط از این واخواهی بهره‌مند می‌شود و کسی که واخواهی نکرده است باید خواسته و مبلغی که به آن محکوم شده است بپردازد.

حال اگر خواننده‌ها دو نفر و خواهان‌ها ۲ نفر باشند و حکم غیابی صادر شده و اعتراض واخواهی به عمل نیامده باشد، باید مبلغ یا خواسته مورد حکم را بپردازند. اگر یکی از دو نفر محکوم علیها واخواهی کند و حکم فسخ شود، شخصی که واخواهی نکرده است باید خواسته مورد حکم را نسبت به دو نفر بپردازد. حال اگر دو نفر محکوم علیه غایب هر دو واخواهی کنند منتهی واخواهی فقط در مورد یکی از محکوم لها باشد و حکم فسخ گردد، باید سهم محکوم له دیگر را از خواسته مورد حکم بپردازند.

علی‌القاعده، حکمی که در مورد واخواهی فسخ شود، فقط نسبت به اشخاصی مؤثر است که در واخواهی شرکت داشته‌اند. مگر اینکه حکم غیرقابل تجزیه باشد که در این صورت نسبت به اشخاصی هم که در واخواهی شرکت نداشته‌اند مؤثر خواهد بود.

ماده ۲۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی:

رای که پس از رسیدگی واخواهی صادر می‌شود فقط نسبت به خواه و واخوانده مؤثر است و شامل کسی که واخواهی نکرده است، نخواهد شد مگر این که رای صادره قابل تجزیه و تفکیک نباشد که در این صورت نسبت به کسانی که مشمول حکم غیابی بوده ولی واخواهی نکرده‌اند نیز نسری خواهد داشت.

در حکم غیرقابل تجزیه می‌توان به فروش سلاحی که جواز حمل ندارد و مالی است که مالیت ندارد یا آپارتمانی که قابل تجزیه نیست.

در ماده ۳۵۹ قانون آیین دادرسی مدنی، عیناً در تجدید نظرخواهی، این نص پیش‌بینی شده است و هر حکمی که در مرحله تجدید نظر صادر می‌شود، فقط در مورد تجدید نظرخواه مؤثر است، مگر اینکه حکم مورد تجدید نظر غیرقابل تجزیه باشد.

ماده ۳-۹ قانون آیین دادرسی مدنی:

رای دادگاه تجدید نظر نمی‌تواند مورد استفاده غیر طرفین تجدید نظرخواهی قرار گیرد، مگر در

مواردی که رای صادره قابل تجزیه و تفکیک نباشد که در این صورت نسبت به اشخاص دیگر هم که مشمول رای بدوی بوده و تجدید نظر خواهی نکرده‌اند، تسری خواهد داشت. همچنین مورد فوق در مورد فرجام خواهی نیز مصداق دارد:

ماده ۴۰۴ قانون آیین دادرسی:

رای فرجامی دیوان عالی کشور نمی‌تواند مورد استفاده غیرطرفین فرجام خواهی قرار گیرد، مگر در مواردی که رای یاد شده قابل تجزیه و تفکیک نباشد در این صورت نسبت به اشخاص دیگر هم که مشمول رای فرجام خواسته بوده و درخواست فرجام نکرده‌اند، تسری خواهد داشت. نظر استاد: در بحث اعاده دادرسی و ورود شخص ثالث هم این رویه باید معتبر باشد.

بعضی از احکام اصولاً قابل تجدید نظر نیستند و باید فقط واخواهی شود و علت ایناست که مبلغ خواسته را کمتر مقدار مقرر در قانون تعیین می‌کنند به نحوی که قابل تجدید نظر نباشد. وقتی حکم غیابی صادر می‌شود، اولین واکنشی که خواننده علیه دعوا نشان می‌دهد، ارائه دادخواست واخواهی به دادگاه صادر کننده حکم است. قاعدتاً باید تمام حقوقی را که در اولین جلسه دادرسی داشته‌است دارا باشد. بعضی از این حقوق تصریح شده است مثل انکار، ایراد، ادعای جعل و ... و بعضی دیگر تصریح نشده است مثل ایراد به صلاحیت دادگاه، اعتراض به بهای خواسته و ... که قانون آن را پیش‌بینی نکرده است.

نظر استاد: واخواننده تمام حقوقی را که در اولین جلسه دادرسی داشته است در مقام دادخواهی می‌تواند اعمال کند. تمامی ایرادات حتی اعتراض به بهای خواسته را واخواه می‌تواند در جلسه رسیدگی به واخواهی اعمال نماید.

قانونگذار قبل از اصلاحات سال ۱۳۴۷ در قانون آیین دادرسی مدنی، واخواهی را پیش‌بینی کرده بود. در سال ۱۳۴۷ اصلاحاتی پیش‌بینی شد و موارد واخواهی کاهش پیدا کرد و مواد واخواهی فسخ صریح شد و در دیگر قوانین پیش‌بینی نگردید.

تجدید نظر:

سؤال: تفاوت تجدید نظر و فرجام در چیست؟

تجدید نظر در دادگاه استان که بالاتر از دادگاه عمومی است به عمل آید و فرجام هم از رای دادگاه عمومی یا دادگاه تجدید نظر استان به عمل می‌آید، اگر چه حکمی قابل تجدید نظر باشد.

مانع اجرای حکم می‌شود ولی حکمی که قابل فرجام باشد مانع از اجرا نیست.

ماده ۳۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی:

تجدید نظر خواهی از آرای قابل تجدید نظر که در قانون احصاء گردیده مانع اجرای حکم خواهد بود، هر چند دادگاه صادر کننده رأی آن را قطعی اعلام نموده است مگر در مواردی که طبق قانون

استثنا شده باشد. هر دعوائی که در دادگستری مطرح می‌شود ۲ جنبه دارد:

(۱) جنبه موضوعی یا ماهیتی (۲) جنبه حکمی یا قانونی

خواهان موضوعی را که اتفاق افتاد مطرح می‌کند و قانون هم به او حق می‌دهد که خواسته خود را مطابق قانون بخواهد. فرد شیشه را می‌شکند و خواهان علیه او اقامه دعوا می‌کند، ابتدا باید موضوع دعوا که شکستن شیشه است با شهادت شهود ثابت می‌شود، در غیر این صورت خواهان محکوم می‌شود، بعد باید قانونی وجود داشته باشد که اگر کسی ما دیگری را تلف می‌کند باید جبران خسارت کند که حکم قانونگذار یا شارع مقدس در این باره صادر شده است.

اثبات جنبه موضوعی یا ماهیتی با اصحاب دعواست و پیدا کردن جنبه حکمی یا قانونی با دادگاه است. این بدان معنی نیست که اصحاب دعوا نمی‌توانند به قانون استناد کنند و استناد اصحاب دعوا به قانون جنبه ارشادی دارد نه جنبه تکلیفی.

پس دادگاه بررسی می‌کند که:

اولاً: آیا موضوعی اتفاق افتاده است یا خیر؟

ثانیاً: آیا قانونی است که به خواهان جزئاً یا کلاً حق را به خواهان در صورت اثبات موضوع می‌دهد

یا خیر؟

در گام اول، دادگاه رسیدگی موضوعی یا ماهیتی و در گام دوم رسیدگی حکمی یا قانونی انجام می‌دهد.

دادگاه تجدید نظر رسیدگی شکلی هم انجام می‌دهد و اینکه آیا دادگاه بدوی در رسیدگی به موضوع، شهادت شهود، گواهی گواهان، تحقیق محلی، ارجاع امر به کارشناس را درست انجام داده است یا خیر که رسیدگی شکلی است.

پس از آنکه حاکم قانونی صادر شد، محکوم علیه می‌تواند به دادگاه تجدید نظر استان شکایت کند.

مگر از آثار تجدید نظر، آثار انتقالی است، یعنی دعوا یا تمام مسائل موضوعی و حکمی (ماهیتی و

قانونی) به مرحله تجدید نظر منتقل می‌شود. تجدید نظر دوباره قضاوت کردن است. در تمام نظام‌های حقوقی، قانونگذار پیش‌بینی نموده است که دعوا در ۲ مرحله رسیدگی شود:

(۱) مرحله نخستین (۲) مرحله تجدید نظر

علت آن این است که قضات دادگاه بدوی ممکن است اشتباه کنند، گرایش سیاسی داشته باشند، رشوه گرفته باشند. در چنین حالتی، محکوم علیهی که حکم علیه او صادر شده است، اگر درخواست تجدید نظر خواهی نماید، پرونده دوباره رسیدگی می‌شود و تمام مراخلی که در دادگاه بدوی انجام شده است را مجدداً انجام دهد. مثلاً قرار تحقیق محلی، استماع شهادت شهود، قرار کارشناسی و ...

دادگاه تجدید نظر بررسی می‌کند در هر مرحله‌ای که رسیدگی دادگاه بدوی صحیح بوده است آن را می‌پذیرد و در هر مرحله‌ای که رسیدگی ناقص باشد آن را رد می‌نماید و به آن توجه نمی‌کند. دادگاه تجدید نظر، پس از انجام بررسی‌ها، رأی دادگاه بدوی را تأیید می‌نماید (استوار می‌کند) یا اینکه به این نتیجه می‌رسد که رأی دادگاه بدوی بایستی فسخ شود که آن را فسخ کرده و رأی مقتضی را صادر می‌نماید.

فرجام‌خواهی:

فرجام‌خواهی در دیوانعالی کشور به عمل می‌آید.

ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی

رسیدگی فرجام‌خواهی عبارت است از تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی مورد درخواست فرجامی با موازین شرعی و مقررات قانونی.

فرجام‌خواهی آن است که آیا قانونی که دادگاه با موضوع تطبیق نموده، قانون صحیحی بوده است یا خیر و به موضوع رسیدگی کاری ندارد و فرض بر اتفاق موضوع دارد. اصولاً در شأن و صلاحیت دیوانعالی کشور نیست که به موضوع رسیدگی کند و دیوانعالی کشور وظیفه دارد که بر امور دادگاهها رسیدگی کند. انطباق یا عدم انطباق حکم با موازین شرعی یا قانونی از وظایف دیوانعالی کشور است.

سؤال: اگر حکم دادگاه خلاف شرع ولی موافق قانون باشد، این حکم چه وضعیتی دارد؟

این حکم باید در دیوانعالی کشور ابرام شود. نظام ایران باید یک نظام قانونی باشد نه اینکه شرعی

باشد، چون اختلاف نظر در فقه زیاد است و مصداق آمده آن در بحث رؤیت هلال ماه در پایان ماه مبارک رمضان است، حکمی که موافق قانون باشد، کفایت می‌کند.

اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی:

احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است.

اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی:

قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.

در عرفیات و مملکت باید قانون حاکم باشد، منتهی قانون نباید مخالف شرع باشد.

ممکن است این سؤال پیش بیاید که اصحاب دعوا فکر کنند که حق آنها از بین می‌رود، ولی دیوانعالی کشور اصولاً رسیدگی موضوعی نمی‌کند ولی به موضوع عنایت می‌کند از این نظر که آیا احراز موضوع بدین کیفیت حاصل یک رسیدگی شکلی سزاوار، شایسته و بما هو حقه است یا خیر؟ اگر رسیدگی شکلی شایسته و مطابق قانون باشد رای ابرام می‌شود، اما اگر حکم منطبق با قانون نبود یا رسیدگی شکلی شایسته و مطابق قانون نباشد، رای را نقض و برای رسیدگی ماهوی به دادگاه صادر کننده رای می‌فرستد.

بنابراین:

الف) دادگاه تجدید نظر اگر رای شایسته نباشد نقض و مجدداً رای صادر می‌کند ولی دیوانعالی کشور رای را نقض می‌کند ولی خود رای صادر نمی‌کند، بلکه آن را برای رسیدگی مجدد به دادگاه تالی (دادگاه صادر کننده حکم اولیه) ارجاع می‌دهد.

ب) دیوانعالی کشور بررسی می‌کند که آیا رسیدگی مطابق قواعد و مقررات است یا خیر.

سؤال: آیا دادگاه تجدید نظر می‌تواند در مقام رسیدگی جزئی از حکم را که به نفع تجدید نظرخواه صادر شده ولی مورد دادخواست واقع نشده است را فسخ کند؟

خیر. مثلاً فردی تقاضای صدور حکم به استرداد ۲ میلیون تومان خواسته دارد و دادگاه بدوی به یک میلیون تومان آن حکم می‌دهد، اما خواهان نسبت به یک میلیون تومانی که مورد حکم قرار

نگرفته است، دادخواست تجدید نظر می دهد. دادگاه تجدید نظر می تواند در مورد یک میلیون تومانی که مورد حکم قرار نگرفته، رسیدگی کند، حکم صادر کرده آن را رد کند ولی در مورد یک میلیون تومانی که حکم به پرداخت آن صادر شده ولی از ناحیه محکوم علیه مورد اعتراض قرار نگرفته است نمی تواند حکمی صادر نماید و آن را نقض و قسح کند.

نکته: اگر استناد خواهان یا خوانده با ماده خاصی، مبنای دعوای طرفین را تشکیل می دهد و قاضی به هنگام رسیدگی و صدور رأی قصد داشته باشد که به ماده دیگری استناد کند که طرفین دعوا به آن توجه نکرده اند باید طرفین دعوا را مطلع کند تا خوانده یا خواهان حق دفاع را داشته باشند. اما اگر استناد به این ماده مبنای دفاع یا دعوای فرد نباشد و دادگاه قصد تغییر آن را داشته باشد، الزومی به مطلع نمودن طرفین نیست. زیرا مطابق اصل تناظر، طرفین دعوا باید حق داشته باشند که هم ادله، استدلال و دلایل خود را ابراز کنند و هم اینکه فرصت دفاع در برابر ادله و استدلال و دلایل طرف مقابل را داشته باشد.

۲- مرحله ای بودن محاکمات:

ترتیب ۲ مرحله ای بودن محاکمات ابتدا در اصول محاکمات حقوقی و سپس در قانون آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ پیش بینی شده اصل بر آن است که دعوای در ۲ محکمه بدوی و تجدید نظر رسیدگی شود. ولی بعد از انقلاب اقرار بر دو نوع است:

(۱) اقرار قاطع (۲) اقرار در مقدمات دعوا

اقرار قاطع: اقراری است که براساس آن مقر محکوم می شود.

اقرار در مقدمات دعوا: اقراری است که خوانده نسبت به یکی از اموری که مقدمه دعوا محسوب می شود بنماید.

ه- همچنین رأی که به استناد نظر کارشناس صادر شده باشد و طرفین آن رأی را تأیید کرده باشند. رأی کارشناس در صورتی قاطع است که طرفین دعوا آن رأی را پذیرفته باشند.

و) همچنین رأی که براساس سوگند صادر شده باشد، قابل تجدید نظر نیست که این مورد در قانون تصریح نشده است ولی در بحث فرجامخواهی مطرح شده است.

ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی:

احکام زیر قابل درخواست تجدید نظر می باشد:

الف) در دعاوی مالی که خواسته یا ارزش آن از سه میلیون (۳,۰۰۰,۰۰۰) ریال متجاوز باشد.

ب) کلیه احکام صادره در دعاوی غیرمالی.

ج) حکم راجع به متفرعات دعوا در صورتی که حکم راجع به اصل دعوا قابل تجدید نظر باشد.

تبصره: احکام مستند به اقرار در دادگاه یا مستند به رای یک یا چند نفر کارشناس که طرفین

کتباً رای آنان را قاطع دعوا قرار داده باشند، قابل درخواست تجدید نظر نیست مگر در خصوص

صلاحیت دادگاه یا قاضی صادر کننده رای.

بند ۳ ماده ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی:

احکام مستند به سوگند که قاطع دعوا باشد.

اگر دادگاه قرار اتیان سوگند صادر کند و مدعی علیه (منکر) سوگند یاد کند، سوگند وی باعث

سقوط دعوا می شود. حال اگر منکر از ادای سوگند خودداری کند و آن را به مدعی رد کند، اگر

مدعی سوگند بخورد که حکم صادر می شود و اگر سوگند را رد کند، دادخواست رد شده و قابل

رسیدگی نیست.

در مورد رای قاطع مستند به اقرار، در صورتی قابل تجدید نظر است که به صلاحیت دادگاه صادر

کننده حکم ایراد وارد گردد.

تجدید نظر در مورد قرار:

قرارهای صادره در صورتی قابل تجدید نظر است که حکم راجع به اصل دعوا، قابلیت تجدید

نظر باشد. این قرارها بدین صورت احصاء و شمرده شده است:

الف) قرار رد یا ابطال دادخواست که توسط دادگاه صادر شده است. زیرا دفتر دادگاه نمی تواند قرار

ابطال دادخواست را صادر کند و فقط حق دارد که قرار رد دادخواست به استناد به ناقص بودن

دادخواست را صادر کند. موارد ابطال دادخواست عبارتند از:

(۱) اصل سند عادی مورد استناد در دادخواست در جلسه اول ابراز شود یا مورد انکار و تردید قرار

بگیرد و دعوا مستند به دلیل دیگر نباشد.

(۲) کارشناس از سوی دادگاه تعیین شود ولی هزینه کارشناس توسط خواهان پرداخت نشود.

(۳) دادگاه نیاز به توضیح خواهان دعوا داشته باشد ولی خواهان در جلسه دادرسی حاضر نشود و

لایحه هم ارائه ندهد و توضیحات خواننده هم کافی نباشد.

ب) قرار استماع دعوا

اگر شخصی نسبت به ملکی دعوی مالکیت اقامه کند و متخکوم شود، دیگر نمی‌تواند دعوی تصرف عدوانی نسبت به آن ملک اقامه کند.

ماده ۱۶۳ قانون آیین دادرسی مدنی:

کسی که راجع به مالکیت یا اصل حق ارتفاع و انتفاع اقامه دعوا کرده است، نمی‌تواند نسبت به تصرف عدوانی و ممانعت از حق، طرح دعوا نماید.

همچنین دعوی راجع به قمار و گرویندی قابل طرح در دادگستری نیست.

ماده ۶۵۴ قانون مدنی:

قمار و گرویندی باطل و دعوی راجعه به آن مسموع نخواهد بود همین حکم در مورد کلیه تعهداتی که از معاملات نامشروع تولید شده باشد جاری است.

قرار سقوط دعوا:

دعوا در حقوق ایران در سه مفهوم بکار گرفته شده است:

۱) دعوا به معنی ادعا ۲) دعوا به معنی حق مراجعه به مراجع صالحه

۳) دعوا به معنی اختلافی که در دادگستری مطرح گردیده و رد شده باشد.

قرار سقوط دعوا به معنای آن است که دعوا ساقط شده است و دیگر نمی‌توان آن را در محاکم مطرح نمود.

قرار عدم اهلیت طرفین دعوا:

این قرار به ندرت صادر شده است. قرار توقیف دادرسی به علت فوت یا حجر یکی از اصحاب دعوا صادر می‌شود. اما قرار عدم اهلیت اصحاب دعوا اگر صادر شود قابل تجدید نظر است.

ماده ۲۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی

قرارهای زیر قابل تجدید نظر است، در صورتی که حکم راجع به اصل دعوا قابل درخواست تجدید نظر باشد.

الف) قرار ابطال دادخواست یا رد دادخواست که از دادگاه صادر شود.

ب) قرار رد دعوا یا عدم استماع دعوا (ج) قرار سقوط دعوا (د) قرار عدم اهلیت یکی از طرفین

دعوا

نکته: بقیه آراء غیر قابل تجدید نظر هستند. اگر بیشک شود که دعوائی قابل تجدید نظر است یا خیر، اصل بر عدم تجدید نظر بودن است.

مرجع تجدید نظر:

دادگاه تجدید نظر استان تنها مرجع رسیدگی به دعاوی تجدید نظر است که در مرکز استان واقع است.

ماده ۳۳۴ قانون آیین دادرسی مدنی:

مرجع تجدید نظر آرای دادگاههای عمومی و انقلاب هر حوزه‌ای، دادگاه تجدید نظر مرکز همان استان می‌باشد.

اشخاص صاحب حق تجدید نظر:

طرفین دعوا، وکلاء و نمایندگان قانونی آنها در صورتی که محکوم شده باشند، حق تجدید نظر دارد. مقنن قائم مقام را لحاظ نکرده است. در صورتی که قائم مقام می‌تواند درخواست تجدید نظر کند. همچنین وراث و منتقل الیه نیز از این حق برخوردارند.

ماده ۳۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی:

اشخاص زیر حق درخواست تجدید نظر دارند:

الف) طرفین دعوا یا وکلاء و نمایندگان قانونی آنها.

ب) مقامات مندرج در تبصره ۱ ماده ۳۲۶ در حدود وظایف قانونی خود.

ماده ۳۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی:

آرای دادگاههای عمومی و انقلاب در موارد زیر نقض می‌گردد:

الف) قاضی صادر کننده رأی متوجه اشتباه خود شود.

ب) قاضی دیگری بی‌جهت اشتباه رأی صادره ببرد به نحوی که اگر به قاضی صادر کننده رأی تذکر دهد، متنبه شود.

ج) دادگاه صادر کننده رأی یا قاضی، صلاحیت رسیدگی را نداشته‌اند و یا بعداً کشف شود که قاضی فاقد صلاحیت برای رسیدگی بوده است.

تبصره ۱) منظور از قاضی دیگر مذکور در بند (ب) عبارت است از رئیس دیوان عالی کشور،

رئیس دیوان عالی استان یا رئیس حوزه قضایی و یا هر قاضی دیگری که طبق مقررات قانونی پرونده تحت

نظر او قرار می‌گیرد.

تبصره ۲) در صورتی که دادگاه انتظامی قضات، تخلف قاضی را مؤثر در حکم صادره تشخیص دهد مراتب را به دادستان کل کشور اعلام می‌کند تا به اعمال مقررات این ماده اقدام نماید.

مهلت تجدید نظر:

مهلت تجدید نظر ۲۰ روز برای افرادی که در ایران مقیم هستند و دو ماه برای افراد مقیم خارج از کشور تاریخ ابلاغ حکم و رای خواهد بود.

ماده ۲۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی:

مهلت درخواست تجدید نظر اصحاب دعوا، برای اشخاص مقیم ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از کشور ۲ ماه از تاریخ ابلاغ یا انقضای مدت واخواهی است.

تمدید مهلت تجدید نظر خواهی:

در بعضی موارد قانونگذار مهلت تجدید نظر خواهی را تمدید کرده است. مثلاً فردی که می‌تواند تجدید نظر کند، ورشکسته شود، محجور گردد یا فوت کند که حق تجدید نظر به مدیر تصفیه، قیم یا وراث او منتقل می‌شود، منتهی از تاریخی شروع می‌شود که حکم به آنان ابلاغ شود.

ماده ۳۳۷ قانون آیین دادرسی مدنی:

هرگاه یکی از کسانی که حق تجدید نظر خواهی دارند قبل از انقضای مهلت تجدید نظر ورشکسته یا محجور یا فوت شود، مهلت جدید از تاریخ ابلاغ حکم یا قرار در مورد ورشکسته به مدیر محجور به قیم و در صورت فوت به وراث یا قائم مقام یا نماینده قانونی وراث شروع می‌شود.

فوت، حجر یا ورشکستگی به کرات پیش می‌آید. در هر مرحله دادرسی که طرف دعوا فوت کند یا محجور شود یا ورشکسته شود.

هر حکمی که به محکوم علیه ابلاغ می‌شود ۲ صورت دارد:

۱) در مرحله شکایت از رأی (واخواهی، تجدید نظر، فرجام خواهی) از حکم شکایت کند و بعد فوت کند، دادرسی توقیف می‌شود و یا دخالت وراث از توقیف خارج می‌شود.

۲) حکم به محکوم علیه ابلاغ شده است و در مهلت تجدید نظر، تقاضای تجدید نظر نمی‌کند و پس از آن فوت می‌کند که در این حالت وراث حق تجدید نظر ندارند.

۳) در مهلت تجدید نظر محکوم علیه فوت شده و تجدید نظر نگرده است، مهلت تجدید نظر از تاریخ

ابلاغ حکم به وراث او شروع می شود چون حق تجدید نظر داشته و این حق به وراث او منتقل شده است یا اینکه محکوم علیه محجور شود (قبل از تجدید نظر و در مهلت تجدید نظر) حکم به ولی یا قیم او ابلاغ می شود و مهلت تجدید نظر از تاریخ ابلاغ به آنان شروع می شود. هرگاه خواننده فوت کند، دادرسی متوقف می شود. برای ادامه دعوا، براساس رویه قضایی کافی است که استشهادیه ای تنظیم شود و وراث را به دادگاه معرفی کنند.

معزول شدن سمت:

اگر قبل از آنکه مهلت تجدید نظرخواهی تمام شود، سمت یکی از افراد که در دادرسی وارد شده است، سمت او از بین رفته و زایل شود، مهلت تجدید نظر از زمانی شروع می شود که حکم به ولی، قیم جدید ابلاغ شود.

ماده ۳۳۸ قانون آیین دادرسی مدنی:

اگر سمت یکی از اشخاص که به عنوان نمایندگی از قبیل ولایت یا قیمومت یا وصایت در دعوا دخالت داشته اند قبل از انقضای مدت تجدید نظرخواهی زایل گردد، مهلت مقرر از تاریخ ابلاغ حکم یا قرار به کسی که به این سمت تعیین می شود شروع خواهد شد و اگر زوال این سمت به واسطه رفع حجر باشد، مهلت تجدید نظرخواهی از تاریخ ابلاغ حکم یا قرار به کسی که از وی رفع حجر شده است، شروع می گردد.

سمت قیم به دولت علت زایل می شود:

(۱) شخص محجور رشید شود

(۲) سمت قیم از سوی دادگاه از بین برود. در این صورت مهلت تجدید نظر از تاریخ ابلاغ حکم به شخص رشیده شده آغاز می شود.

تصریح تجدید نظریا غیر تجدید نظر بودن رأی:

دادگاه باید در هنگام صدور رأی قید کند که آیا رأی قابل تجدید نظر است یا خیر و همچنین مرجع تجدید نظر را مشخص کند و مهلت آن را قید کند یا اینکه درج کند که رأی قطعی و غیر قابل تجدید نظر است.

تبصره ۳ ماده ۳۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی:

دادگاه باید دلیل رأی خود، قابل تجدید نظر بودن یا نبودن رأی و مرجع تجدید نظر آن را معین

نماید این امر مانع از آن نخواهد بود که اگر رأی دادگاه قابل تجدید نظر بوده و دادگاه آن را قطعی اعلام کند، هریک از طرفین درخواست تجدید نظر نماید. ...
حال اگر اختلافی بین طرفین دعوا و دادگاه بدوی مبنی بر تجدید نظر بودن یا غیر قابل تجدید نظر بودن پیش بیاید، اگر رأی قابل تجدید نظر باشد، دادگاه تجدید نظر باید آن را بپذیرد. حتی ممکن است که در حکم دادگاه قید شده باشد که رأی غیر قابل تجدید نظر است و طرف دعوا تقاضای تجدید نظر کرده باشد، اما دادگاه تجدید نظر حکم را غیر قابل تجدید نظر بداند، حکم به رد دادخواست می‌دهد.

ترتیب تجدید نظر:

تجدید نظر خواهی مثل سایر طرق شکایت از آراء به موجب دادخواست به عمل می‌آید. محکوم علیه باید در مهلت مقرر دادخواست خود را به دفتر دادگاه تجدید نظر خواسته (دادگاه صادر کننده حکمی که تقاضای تجدید نظر آن به عمل آمده است) یا دفتر شعبه اول دادگاه تجدید نظر یا دفتر بازداشتگاه تقدیم کند که معتبر محسوب می‌شود. ضمن اینکه اگر دادخواست تجدید نظر به شعبه اول یا به دفتر بازداشتگاه داده شود باید ثبت گردد ولی در عمل عیناً به دفتر شعبه دادگاه تجدید نظر خواسته ارجاع داده می‌شود تا دادخواست را رفع نقص نموده و آن را به دادگاه برای رسیدگی بفرستد. هر کدام از این سه مرجع که دادخواست به آنها تقدیم شود باید رسیدی مشتمل بر نام و مشخصات تجدید نظر خواسته و شماره ثبت و تاریخ آن را به دادخواست دهنده تحویل دهند.

ماده ۳۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی:

متقاضی تجدید نظر باید دادخواست خود را ظرف مهلت مقرر به دفتر دادگاه صادر کننده رأی یا دفتر شعبه اول دادگاه تجدید نظر یا به دفتر بازداشتگاهی که در آنجا توقیف است تسلیم نماید. هریک از مراجع یاد شده بالا باید بلافاصله پس از وصول دادخواست آن را ثبت و رسیدی مشتمل بر نام متقاضی و طرف دعوا، تاریخ تسلیم، شماره ثبت و دادنامه به تقدیم کننده تسلیم و در روی کلیه برگ‌های دادخواست تجدید نظر همان تاریخ را قید کند. این تاریخ، تاریخ تجدید نظر خواهی محسوب می‌گردد.

تبصره (۱) در صورتی که دادخواست به دفتر مرجع تجدید نظر یا بازداشتگاه داده شود به شرح بالا

بالا اقدام و دادخواست را به دادگاه صادر کننده رأی ارسال می‌دارد چنانچه دادخواست تجدید نظر در مهلت قانونی تقدیم شده باشد مدیر دفتر دادگاه بدوی پس از تکمیل آن، پرونده را ظرف دو روز به مرجع تجدید نظر ارسال می‌دارد.

تبصره ۲) در صورتی که دادخواست خارج از مهلت داده شود و یا در مهلت قانونی رفع نقض نگردد، به موجب قرار دادگاه صادر کننده رأی بدوی رد می‌شود این قرار ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ در مرجع تجدید نظر قابل اعتراض است، رأی دادگاه تجدید نظر قطعی است.

تبصره ۳) دادگاه باید ذیل رأی خود قابل تجدید نظر بودن یا نبودن رأی و مرجع تجدید نظر آن را معین نماید. این امر مانع از آن نخواهد بود که اگر رأی دادگاه قابل تجدید نظر و دادگاه آن را قطعی اعلام کند، هر یک از طرفین درخواست تجدید نظر نماید.

شرایط دادخواست تجدید نظر:

دادخواست تجدید نظر باید شامل نام و نام خانوادگی، اقامتگاه و سایر مشخصات تجدید نظرخواه و اگر وکیل داشته باشد مشخصات و اقامتگاه وکیل، مشخصات تجدید نظر خوانده، حکم تجدید نظر خواسته شده و دلایل جدید نظرخواهی و محل شعبه باشد.

علی‌القاعده تجدید نظرخواه معتقد است که دادگاه به هنگام صدور رأی مقرارت قانونی را رعایت نکرده یا اینکه به دفاعیات و دلایل او توجه نکرده است. ضمن دادخواست باید لایحه دفاعیه هم تقدیم شود و اگر لایحه دفاعیه همراه نباشد، مدیر دفتر دادگاه اخطار رفع نقض می‌کند.

ماده ۲۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی:

در دادخواست باید نکات زیر قید شود:

(۱) نام و نام خانوادگی و اقامتگاه و سایر مشخصات تجدید نظرخواه و وکیل او در صورتی که دادخواست را وکیل داده باشد.

(۲) نام و نام خانوادگی، اقامتگاه و سایر مشخصات تجدید نظر خوانده.

(۳) حکم یا قراری که از آن درخواست تجدید نظر شده است. (۴) دادگاه صادر کننده رأی

(۵) تاریخ ابلاغ رأی (۶) دلایل تجدید نظرخواهی

نظر استناد: اگر دادخواست لایحه دفاعیه نداشته باشد، لایحه باید ثبت شده و به جریان بیفتد، زیرا

تجدید نظر یعنی دوباره قضاوت کردن است.

دادخواست تجدید نظر باید به تعداد خواندگان به انضمام یک نسخه باشد که یک نسخه در پرونده بایگانی می شود که پرونده تجدید نظر را تشکیل می دهند و بقیه نسخ به خواندگان ابلاغ می شود. اگر دادخواست تجدید نظر فاقد نام و نام خانوادگی و مشخصات تجدید نظر خواه باشد، توسط دادگاه رد می شود، هتھی اگر در مهلت مقرر تکمیل نشود و اگر تکمیل نشد، دادگاه صادر کننده رأی تجدید نظر خواسته قرار رد دادخواست را صادر می کند. این قرار به دیوار دفتر دادگاه الصاق می شود و تجدید نظر خواه می تواند ظرف ۱۰ روز از تاریخ الصاق به دیوار دادگاه، در دادگاه تجدید نظر به این قرار اعتراض کند.

درست است که دادگاه صادر کننده رأی تجدید نظر خواسته این قرار را صادر می کند ولی مرجع تشخیص و رسیدگی و اعتراض به این حکم دادگاه تجدید نظر می باشد. حال اگر قرار باشد که دادخواست توسط مدیر دفتر رد شود و اعتراض رد در دادگاه صادر کننده رأی تجدید نظر خواسته رسیدگی شود، حق محکوم علیه (تجدید نظر خواسته) از بین می رود. قرار رد دادخواست ابلاغ نمی شود چون مشخصات خواهان در دادخواست موجود نیست.

عاده ۳۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی:

اگر مشخصات تجدید نظر خواه در دادخواست معین نشده و معلوم نباشد که دادخواست دهنده چه کسی می باشد یا اقامتگاه او معلوم نباشد و قبل از انقضای مهلت، دادخواست تکمیل یا تجدید نشود، پس از انقضای مهلت، دادخواست یاد شده به موجب قرار دادگاهی که دادخواست را دریافت نموده رد می گردد. این قرار نسبت به اصحاب دعوا ظرف ده روز از تاریخ الصاق به دیوار دادگاه قابل اعتراض در دادگاه تجدید نظر خواهد بود.

ممکن است دادخواست تجدید نظر از جهات دیگر مثل پرداخت نکردن هزینه دادرسی، مشخصات خواننده، عدم درج حکم مورد استناد رد شود. مدیر دفتر دادگاه نخستین اخطار رفع نقص را می فرستند که ظرف ۱۰ روز رفع نقص را انجام دهند و اگر رفع نقص شود قرار رد دادخواست توسط دادگاه صادر کننده رأی مثلاً شعبه ۲۵ دادگاه عمومی تهران صادر می شود و قابل اعتراض در دادگاه تجدید نظر می باشد.

اگر دادخواست خارج از مهلت ارائه شود دادگاه آن را رد می کند و اصولاً دلیلی ندارد که ابتدا رفع نقص شده و سپس رد شود ولی آنکه دلیل دیگری هم برای رد وجود داشته باشد. قانونگذار به

دادگاه نخستین اجازه نداده که قرار رد دادخواست را به صرف اینکه رأی قابل تجدید نظر نیست صادر کند، حتی اگر ذیل رأی تصریح شده باشد که رأی قابل تجدید نظر نمی باشد. دادخواستی که خارج از مهلت تقویم شود یا ناقص بوده و یا اخطار رفع نقص نشده باشد، دوباره آن قرار رد دادخواست صادر می شود که به تجدید نظر خواه ابلاغ می شود. اگر ظرف ۱۰ روز و در مواردی ۲۰ روز به آن اعتراض شود، پرونده به دادگاه تجدید نظر ارجاع می شود تا در مورد جریان یا عدم جریان دادخواست تصمیم گیری شود. در این حالت دادگاه تجدید نظر فقط در مورد قرار رد دادخواست تصمیم میگیرد که آیا قرار را تأیید کند یا آن را رد نماید.

تمام دادگاههای تجدید نظر دارای شعب متعدد هستند که دلیل آن وجود تراکم پروندهها می باشد و همچون محاکم نخستین مسؤل ارجاع دارد که پروندهها را به شعب مختلف ارجاع می دهد. عمل معاون ارجاع قابل اعتراض و شکایت نمی باشد. شعبه مرجوع اولیه به قرار رد دادخواست رسیدگی کرده که آن را تأیید و استوار می کند یا آن را رد می نماید. اگر قرار رد دادخواست توسط دادگاه تجدید نظر رد و فسخ شود، پرونده به شعبه دادگاه نخستین مثلاً شعبه ۲۵ دادگاه عمومی برگشت داده می شود تا پرونده به جریان بیفتد.

دادخواست تجدید نظر و ضمائم آن به تجدید نظر خواننده ابلاغ می شود که توسط مدیر دفتر، دستور ابلاغ آن صادر می شود و ده روز به خواننده مهلت داده می شود که به دادخواست تجدید نظر پاسخ دهد. پس از پایان ۱۰ روز از ابلاغ اگر پاسخی رسیده باشد یا نرسیده باشد، پرونده به دادگاه تجدید نظر برای رسیدگی ارسال می شود که پرونده به شعبه ای ارجاع شده و شعبه مرجوع الیه به دادخواست تجدید نظر رسیدگی می کند.

ماده ۳۴۶ قانون آیین دادرسی مدنی:

مدیر دفتر دادگاه بدوی ظرف دو روز از تاریخ وصول دادخواست و ضمائم آن و یا پس از رفع نقص یک نسخه از دادخواست و پیوستهای آن را برای طرف دعوا می فرستد که ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ پاسخ دهد. پس از انقضای مهلت یاد شده اعم از این که پاسخی رسیده یا نرسیده باشد، پرونده را به مرجع تجدید نظر می فرستد.

رویهها در شعب تجدید نظر متفاوت است. یک روش این است که مقررات و مصالح مردم و حیثیت دادگاه و دستگاه قضایی در آن رعایت می شود. از سوی دادگاه به مدیر دفتر دستور داده شده که

به محض ارجاع، پرونده ثبت شده و به نظر دادگاه برسد.

دادگاه در مورد پرونده بررسی کوتاهی انجام می‌دهد که آیا اصولاً صالح به رسیدگی می‌باشد یا خیر. مثلاً رأی صادر شده که در حوزه دادگاه تجدید نظر نیست یا اینکه فرد در مهلت مقرر اعتراض تجدید نظر به عمل نیامده و اکنون باید موضوع در دیوانعالی کشور رسیدگی شود. پس دادگاه موصوف قرار عدم صلاحیت به طرفیت دیوانعالی کشور را صادر می‌کند و پرونده را به دیوانعالی کشور ارجاع می‌دهد.

همچنین اگر دادگاه صالح به رسیدگی باشد بررسی می‌کند که آیا رأی قابل تجدید نظر هست یا خیر و اگر قابل تجدید نظر نباشد، قرار رد دادخواست تجدید نظر صادر می‌شود. یا اینکه دادخواست تجدید نظر ناقص بوده ولی مدیر دفتر دادگاه نخستین با همان نقص موجود آن را فرستاده است که باید دادخواست به دادگاه نخستین ارجاع شود تا نقص آن برطرف گردد.

دادگاه با بررسی پرونده، مواردی را که باعث می‌شود که پرونده به جریان نیفتد را مشخص کرده و برای آن تصمیم‌گیری می‌نماید. همچنین دادگاه تجدید نظر بررسی می‌کند که دادخواست بدوی (دادخواست اولیه) ناقص بوده و به جریان افتاده است. مثلاً هزینه دادرسی کافی نبوده یا اخطار رفع نقص شده ولی در مهلت مقرر رفع نقص انجام نشده است. در چنین حالتی دادگاه تجدید نظر به دادخواست دهنده بدوی اخطار می‌کند که ظرف مهلت ده روز از تاریخ ابلاغ نسبت به رفع نقص اقدام کند. حال اگر رفع نقص در مهلت مقرر انجام شده و رأی صادر شده باشد، دیگر رفع نقص لزومی ندارد.

اگر رفع نقص انجام نشود، سمت دادخواست دهنده محرز نباشد، دادگاه تجدید نظر رأی دادگاه بدوی را و قرار رد دادخواست بدوی را صادر می‌کند.

ماده ۳۵۰ قانون آیین دادرسی مدنی:

عدم رعایت شرایط قانونی دادخواست و یا عدم رفع نقص آن در موعد مقرر قانونی در مرحله بدوی، موجب نقض رأی در مرحله تجدید نظر نخواهد بود. در این مورد دادگاه تجدید نظر به دادخواست دهنده بدوی اخطار می‌کند که ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ نسبت به رفع نقص اقدام نماید. در صورت عدم اقدام و همچنین در صورتی که سمت دادخواست دهنده محرز نباشد، دادگاه رأی صادر را

تجدید نظر خواهی از آرای قابل تجدید نظر که در قانون احصاء گردیده مانع اجرای حکم خواهد بود. هر چند دادگاه صادر کننده رأی آن را قطعی اعلام نموده باشد مگر در مواردی که طبق آئین استثنای شده باشد.

در حقوق ایران ۲ طریق شکایت از رأی اثر تعلیقی مطلق دارد:

(۱) واخواهی (۲) تجدید نظر

سؤال: آیا با شکایت از رأی تکلیف صلاحیت دادگاه صادر کننده رأی در ارتباط با اقداماتی که پس از صدور رأی می‌تواند انجام دهد، چه وضعی دارد؟ آیا بعد از صدور رأی، دادگاه صادر کننده رأی کماکان صالح است آیا صلاحیت خود را از دست می‌دهد؟

قاعده فراغ دادرسی: قاعده مهمی است و منظور آن است که دادرسی بعد از صدور رأی حق تغییر آن را ندارد و نمی‌تواند مجدداً به پرونده رسیدگی نماید، مصداق بارز آن تصحیح رأی است. چون ممکن است در صدور رأی اشتباه سهوی و قلمی شده باشد. خواهان می‌تواند ضمن رسیدگی تا صدور حکم قطعی تقاضای تأمین خواسته را نماید.

بعد از صدور رأی اگر اشتباه سهوی و قلمی شده باشد تا وقتی که نسبت به حکم صادره تقاضای تجدید نظر نشده باشد، دادگاه می‌تواند آنرا اصلاح کند ولی بعد از تقدیم دادخواست تجدید نظر امکان اصلاح رأی وجود ندارد، زیرا ارائه دادخواست تجدید نظر به معنای پایان صلاحیت دادگاه نخستین است.

ماده ۲۰۹ قانون آیین دادرسی مدنی

هرگاه در تنظیم و نوشتن رأی دادگاه سهو قلم رخ دهد مثل از قلم افتادن کلمه‌ای یا زیاد شدن آن و یا اشتباهی در محاسبه صور گرفته باشد، تا وقتی که از آن درخواست تجدید نظر نشده، دادگاه رأساً یا به درخواست ذینفع، رأی را تصحیح می‌نماید. رأی تصحیحی به طرفین ابلاغ خواهد شد. تسلیم رونوشت رأی اصلی بدون رونوشت رأی تصحیحی ممنوع است. حکم دادگاه در قسمتی که مورد اشتباه نبوده در صورت قطعیت اجراء خواهد شد.

تبصره (۱) در مواردی که اصل حکم یا قرار دادگاه قابل واخواهی یا تجدید نظر یا فرجام است تصحیح آن نیز در مدت قانونی قابل واخواهی یا تجدید نظر یا فرجام خواهد بود.

تبصره (۲) در مواردی که مورد تصحیح به واسطه واخواهی یا تجدید نظر یا فرجام نقض گردد رأی

نقمی و قرار رد دعوی بدوی را صادر می‌نماید.

نکته:

قانون قدیم آیین دادرسی مدنی ترتیب بهتری را در مورد ارجاز سمت پیش‌بینی کرده بود. در صورتی که فردی که در پرونده سمتی دارد آن را تأیید کند، دادخواست به جریان می‌افتد. مثلاً موکل سمت وکالت وکیل را تأیید کنند.

حال این فرض بررسی می‌شود که دادگاه صالح است، رأی قابل تجدید نظر است، دادخواست بدوی و تجدید نظر کامل است که در این حالت دادگاه وارد رسیدگی می‌شود. تجدید نظر معنای دوباره قضاوت کردن است. آیا دادگاه تجدید نظر مکلف است که جلسه دادرسی تشکیل دهد؟

عده‌ای موافق تشکیل جلسه دادرسی و عده‌ای مخالف آن هستند و عده‌ای دیگر هر دو نظر را می‌پذیرند. در حالی که چون دادخواست دهنده لایحه خود را فرستاده و تجدید نظر خواه به آن پاسخ داده است، دادگاه موظف است آن را بررسی کند و صدور رأی ایرادی ندارد.

آثار تجدید نظر خواهی:

برای طرق شکایت از آراء ۳ اثر مهم بررسی می‌شود:

(۱) اثر انتقالی (۲) اثر تعلیقی (۳) آیا با تجدید نظر خواهی تکلیف صلاحیت دادگاه مشخص

می‌شود یا خیر؟

اثر تعلیقی: منظور آن است که آیا طریق شکایت اجرای رأی را معل می‌کند که بحث فوق‌العاده مهمی است. اگر طریق شکایتی اثر تعلیقی داشته باشد:

اولاً: تا مهلت شکایت تمام نشود، دستور اجرای حکم صادر نمی‌شود، اگر محکوم علیه شکایت نکند.

ثانیاً: اگر به رأی اعتراض شود، تا مشخص شدن وضعیت اعتراض، دستور اجرای رأی صادر نمی‌شود.

بنابراین تجدید نظر اثر تعلیقی دارد، هر چند که دادگاه نخستین رأی را قطعی دانسته باشد. البته ممکن است در دعاوی مثل تصرف عدوانی، علاوه بر اینکه رأی قابل تجدید نظر است، رأی اجرا می‌شود و خواهی هم همین حالت دارد.

ماده ۲۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی:

تصحیحی نیز از اعتبار خواهد افتاد.

اثر انتقالی:

فرجامخواهی اثر انتقالی ندارد ولی تجدید نظر اثر انتقال دارد و منظور آن است که دعوا با تمام مسایل موضوعی و حکمی آن از مرحله بدوی به مرحله تجدید نظر انتقال پیدا می‌کند و دادگاه تجدید نظر تمام اختیارات دادگاه نخستین را دارد، زیرا تجدید نظر به معنای دوباره قضاوت کردن است (هم نسبت به مسایل موضوعی و هم مسایل حکمی).

تصمیمات دادگاه تجدید نظر:

همواره معمول بود که برای دادگاه تجدید نظر عبارت فسخ رأی و در مورد شعب دیوانعالی کشور عبارت نقض رأی بکار می‌رود. اگر رأی از دادگاهی که صلاحیت محلی یا ذاتی ندارد صادر شود رأی فسخ شده و به مرجع صالح دیگری ارجاع داده می‌شود و فرقی هم ندارد که خواننده ایراد کرده باشد یا خیر. ایراد عدم صلاحیت ذاتی در دادگاه از قواعد آمره است ولی صلاحیت محلی دادگاه از قواعد آمره نیست.

ماده ۳۵۲ قانون آیین دادرسی مدنی:

هرگاه دادگاه تجدید نظر، دادگاه بدوی را فاقد صلاحیت محلی یا ذاتی تشخیص دهد رأی را نقض و پرونده را به مرجع صالح ارسال می‌دارد.

این ماده اطلاق دارد و تفاوتی ندارد که خواننده ایراد کرده باشد یا خیر و اقامه دعوا در هر حوزه قضایی را پذیرفته است، در حالی که دادگاه تجدید نظر آن را به این علت فسخ می‌کند که این ایراد ماده به شمار می‌رود. در حالی که در قانون قدیم آیین دادرسی مدنی مقرر کرده بود که به این علت رأی فسخ نمی‌شود، حتی اگر خواننده ایراد گرفته باشد و حکم صادره فاقد اشکال باشد و اشکال آن فقط صلاحیت دادگاه است و نباید رأی فسخ شود. همچنین بند ۱ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی در مورد فرجامخواهی مقرر شده که اگر خواننده ایراد کرده باشد، رأی نقض می‌شود و پرونده به دادگاه صالح ارجاع می‌شود.

بند ۱ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی:

در موارد زیر حکم یا قرار نقض می‌گردد:

۱- دادگاه صادر کننده رأی صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به موضوع را نداشته است و در موارد عدم

نکته: مرز بین دو ماده ۳۴۸ و ۳۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی بسیار ظریف است. مرجع تجدید نظر فقط به مواردی که از سوی تجدید نظر خواسته شده است رسیدگی می‌کند که از سوی دادگاه بدوی رسیدگی شده باشد.

اگر این ماده هم نبود، می‌توان مطابق ماده ۲ همین قانون هم عمل کرد.

ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی:

هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذینفع یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوا را مطابق قانون درخواست نموده باشند.

ماده ۷ قانون آیین دادرسی مدنی:

به ماهیت هیچ دعوائی نمی‌توان در مرحله بالاتر رسیدگی نمود تا زمانی که در مرحله نخستین در آن دعوا حکمی صادر نشده باشد، مگر به حکم قانون.

بنابراین دادگاه باید به آنچه که در رأی آمده و لحاظ شده است رسیدگی کند، حتی اگر موارد دیگر خلاف شرع و قانون بوده و مورد تجدید نظر قرار نگرفته است رسیدگی نماید. زیرا دادگاه تجدید نظر، دادگاه دویاره قضاوت کردن است و آنچه که مورد تجدید نظر قرار می‌گیرد، بایستی قبلاً در حکم تجدید نظر خواسته مورد بررسی قرار گرفته باشد.

ممکن است در موارد قسمتی از خواسته اصولاً مورد بررسی قرار نگرفته باشد، تجدید نظرخواه نمی‌تواند به آنها رسیدگی کند، زیرا درباره آن قضاوتی صورت نگرفته است. اگر دعوایی اقامه شود و دادگاه نخستین، نفیاً یا اثباتاً در مورد آن تصمیم نگرفته باشد، دادگاه تجدید نظر نمی‌تواند به آن رسیدگی کند، چون اصولاً مورد حکم قرار نگرفته است اما می‌توان به ادعایی که مورد رسیدگی قرار نگرفته است، مجدداً اقامه دعوا نمود، چون اعتبار امر قضاوت شده را ندارد.

اشتباهات سهو قلمی:

اگر دادگاه تجدید نظر که پرونده را بررسی می‌کند، در رأی دادگاه بدوی اشتباهات سهو قلمی بیابد و غیراز آن مورد دیگری وجود نداشته باشد، دادگاه تجدید نظر، رأی دادگاه بدوی را از نظر

اشتباهات

قلمی اصلاح کرده و سپس آن را تأیید می‌کند. البته اگر رأی قابل تأیید باشد.

ماده ۳۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی:

ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی:

چنانچه دادگاه تجدید نظر ادعای تجدید نظر خواه را موجه تشخیص دهد، رأی دادگاه بدوی را نقض و رأی مقتضی را صادر می نماید. در غیر این صورت با رد دادخواست و تأیید رأی، پرونده را به دادگاه بدوی اعاده خواهد کرد.

موارد رد دادرسی:

مواردی وجود دارد که اصحاب دعوا می توانند دادرسی را رد کنند یا اگر اصحاب دعوا آن را رد نکنند، دادگاه باید خود را صالح نداند. حال اگر جهات رد وجود داشته باشد و به آن توجه نگردیده باشد و حکم صادر شده باشد و حکم مورد اعتراض قرار بگیرد، دادگاه بررسی کرده و این رأی هیچ ایرادی ندارد ولی باز هم باید رأی فسخ شود زیرا: پیامبر فرمود اتقوا مواضع التهم

از مواقع تهمت خود را کنار بکشید، بلکه از نگاهی که شما را در مضان خروج از بی طرفی قرار می دهد، باید دوری کنید. در همه نظام های قضایی این وضعیت وجود دارد. باید دادرسی امتناع از حقیقت را رسیدگی کند و توسط قضات دیگری مورد رسیدگی واقع شود، البته نظر مخالفی هم وجود دارد که قابل دفاع نمی باشد.

دادخواست تجدید نظر:

در برگ دادخواست در ستون محکوم به، مشخصات رأی و دادنامه نوشته می شود و مشخصات دادنامه اعم از تاریخ، محل دادگاه، شعبه دادگاه و تاریخ ابلاغ قید می گردد.

موارد قابل تجدید نظر:

ماده ۳۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی، مواردی را که می توان براساس آن درخواست تجدید نظر نمود را مشخص کرده است. این ماده صحیح نیست، زیرا تجدید نظر دوباره قضاوت کردن است و دادخواستی که تکمیل شده و تحویل گردد دادگاه مکلف است به آن رسیدگی کند.

(۱) تجدید نظر خواه ادعا کند که مستندات دادگاه معتبر نیست. سند در صورتی معتبر نیست که:

(الف) جعلی و تقلابی باشد و دادگاه آن را اصیل قلمداد کند.

(ب) مقررات قانونی در تنظیم آن رعایت نشده باشد.

(ج) سند حاوی عقدهای بوده که باطل قلمداد شده و فسخ گردیده است.

(۲) گواهی که از دادگاه ۲ شرط است.

الف) شرایط گواهان: که شامل عقل، بلوغ، عدالت، ایمان عدم نفع شخصی، عدم ولگردی و تکدی گری)

ب) شرایط گواهی:

- ۱) گواهی از روی قطع و یقین باشد (B) مفاد گواهی گواهان نباید مخالف هم باشد.
- ۲) عدم توجه قاضی به دفاعیات، ادله و مستندات محکوم علیه
- ۳) دادگاه صالح به رسیدگی نیست یا اینکه قاضی صالح نباشد (قاضی صلاحیت قضاوت ندارد یا اینکه فاقد مدرک کارشناسی باشد یا اینکه اصولاً قاضی نیست و جعل عنوان کرده است یا اینکه قاضی صلاحیت رسیدگی به پرونده را ندارد مثلاً وجود جهات رد و عدم اعتنای قاضی به آن)
- ۴) اگر رأی مخالف موازین شرع و قانون باشد یا اینکه رأی موافق قوانین ماهوی و شکلی نباشد و یا در صورت عدم وجود قانون، قاضی به فتاوی غیر معتبر استناد کرده باشد.

ماده ۲۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی:

جهات درخواست تجدید نظر به قرار زیر است:

الف) ادعای عدم اعتبار مستندات دادگاه.

ب) ادعای فقدان شرایط قانونی شهادت شهود.

ج) ادعای عدم توجه قاضی به دلایل ابرازی.

د) ادعای عدم صلاحیت قاضی یا دادگاه صادر کننده رأی.

ه) ادعای مخالف بودن رأی با موازین شرعی و یا مقررات قانونی.

تبصره: اگر درخواست تجدید نظر به استناد یکی از جهات مذکور در این ماده به عمل آمده باشد،

در صورت وجود جهات دیگر، مرجع تجدید نظر به آن جهت هم رسیدگی می نماید.

اصولاً نیابستی جهات تجدید نظر شمارش و احصاء می شود و هرکس باید بتواند از حکم صادره

تقاضای تجدید نظر کند. اگر جهت نظر در درخواست قید شده باشد یا نباشد و دادگاه در

رسیدگی متوجه شود که جهات دیگر هم وجود دارد باید به آن توجه کند.

ماده ۲۴۹ قانون آیین دادرسی مدنی:

مرجع تجدید نظر فقط به آنچه که در مورد تجدید نظرخواهی است و در مرحله نخستین مورد

رسیدگی می نماید.

چنانچه دادگاه تجدید نظر در رأی بدوی غیر از اشتباهاتی از قبیل اعداد، ارقام، سهو قلم، مشخصات طرفین و یا از قلم افتادگی در آن قسمت از خواسته که به اثبات رسیده است، اشکال دیگری ملاحظه نکند، ضمن اصلاح رأی آن را تأیید می‌کند.

پذیرش ادعای جدید:

در قانون قدیم آیین دادرسی مدنی تصریح شده بود که ادعای جدید در مرحله تجدید نظر پذیرفته نمی‌شود. زیرا تجدید نظر به معنی دوباره قضاوت کردن است، مگر در مواردی که قانونگذار آن را استثنا کرده باشد. این امر در نظام‌های حقوقی دیگر هم وجود دارد. نظام حقوقی ایران یک نظام رومی ژرمنی است و به نظام فرانسوی نزدیک است. در نظام حقوقی ایران، در بعضی موارد قانونگذار اجازه داده است که دعوای تجدید مطرح شود. اما با این شرط که دلایل جدیدی مطرح شود:

۱) در مرحله قبلی خواسته خواهان، محکومیت خوانده به تحویل خواسته مثلاً فرش بوده و در مرحله تجدید نظر می‌تواند وجه آن را درخواست کند.

نکته: باید پرونده تجدید نظری مفتوح شود تا بتوان ادعای دیگری را مطرح نمود. یعنی اینکه ابتدا باید محکوم علیه درخواست تجدید نظر بدهد تا خواهان (محکوم له) بتواند خواسته خود را تغییر دهد. اگر خواهان حقوقی علیه خوانده داشته باشد و بخواهد علیه وی اقامه دعوا کند، تا زمانی محاسبه می‌شود که تا تاریخ دادخواست، حق ایجاد شده و منجز باشد و مؤجل نباشد.

۲) موجر می‌تواند اجاره بهایی را درخواست کند که تا زمان رسیدگی به دادخواست تجدید نظر بوجود آمده و مورد حکم دادگاه نخستین قرار نگرفته باشد. در صورتی که تجدید نظر انجام شود، محکوم له می‌تواند اجاره عقب افتاده را درخواست کند.

۳) عنوان خواسته را از اجرت المسمی به اجرت المثل یا برعکس تغییر دهد.

اجرت المسمی: اجرتی است که طرفین در آن توافق کرده‌اند.

اجرت المثل: اجرتی که طرفین در قرارداد ذکر نکرده و توافقی ننموده باشند. مثلاً زن حق دریافت مهریه را دارد که در عقد معین نشده است که مهر المثل براساس شرایط خانوادگی زن و شئونات وی در نظر گرفته می‌شود.

در بحث اجرت المسمی مالک ملک را با اختیار خود به مستأجر داده است، در حالی که اجرت المثل از غاصب اخذ می‌شود و چون بدون رضایت و توافق مالک بر مال متولی شده است.

ماده ۳۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی:

ادعای جدید در مرحله تجدید نظر مسموع نخواهد بود، ولی موارد زیر ادعای جدید محسوب نمی‌شود:

(۱) مطالبه قیمت محکوم به که عین آن موضوع رأی بدوی بوده و یا مطالبه عین مالی که قیمت آن در مرحله بدوی مورد حکم قرار گرفته است.

(۲) ادعای اجاره بها و مطالبه بقیه اقساط و اجرت المثل و دیونی که موعود پرداخت آن در جریان رسیدگی بدوی رسیده و سایر متفرعات از قبیل ضرر و زیان که در زمان جریان دعوا یا بعد از صدور رأی بدوی به خواسته اصل تعلق گرفته و مورد حکم واقع نشده یا موعود پرداخت آن بعد از صدور رأی رسیده باشد.

(۳) تغییر عنوان خواسته از اجرت المسمی به اجرت المثل یا بالعکس.

سؤال: آیا خواهان در مرحله تجدید نظر می‌تواند بهای خواسته را کاهش دهد؟

قانونگذار در ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی اجازه داده است که فقط خواسته کاهش یابد نه بهای خواسته. اگر فردی خواسته را به حدی کاهش دهد که غیرقابل تجدید نظر باشد، دادگاه تجدید نظر بایستی قرار عدم استماع دعوا را مطرح کند.

ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی:

خواهان می‌تواند خواسته خود را که در دادخواست تصریح کرده در تمام مراحل دادرسی کم کند ولی افزودن آن یا تغییر نحوه دعوا یا خواسته یا درخواست در صورتی ممکن است که با دعوی طرح شده مربوط بوده و منشأ واحدی داشته باشد و تا پایان اولیه جلسه آن را به دادگاه اعلام کرده باشد.

بند ۱ ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی:

احکام زیر قابل درخواست تجدید نظر می‌باشد:

الف) در دعاوی مالی که خواسته یا ارزش آن از سه میلیون (۳,۰۰۰,۰۰۰) ریال متجاوز باشد

حکم غیر قابل دادگاه تجدید نظر:

اگر خواهان اقامه دعوا کند و خواننده در هیچ جلسه‌ای حاضر نشود و لایحه دفاعیه هم تقدیم نکند دادگاه معمولاً حکم به نفع خواهان صادر می‌کند. اما در مواردی هم وضع بدین صورت نیست و دادگاه در مواردی حکم علیه خواهان صادر می‌کند. اگر از این رأی توسط خواهان (محکوم علیه) تجدید نظر شود، باز هم امکان دارد که خواننده نه حاضر شود و نه لایحه دفاعیه بدهد.

احتمال دارد که دادگاه تجدید نظر حکم بر علیه خواننده بدهد که نه در دادگاه بدوی و نه در دادگاه تجدید نظر حاضر نشده و لایحه دفاعیه هم نداده است. رأی صادره ظرف بیست روز پس از ابلاغ واقعی حکم در همان دادگاه تجدید نظر قابل اعتراض است.

ماده ۳۶۴ قانون آیین دادرسی مدنی:

در مواردی که رأی دادگاه تجدید نظر مبنی بر محکومیت خواننده باشد و خواننده یا وکیل او در هیچ یک از مراحل دادرسی حاضر نبوده و لایحه دفاعیه و یا اعترافیه‌ای هم نداده باشند، رأی دادگاه تجدید نظر ظرف مدت بیست روز پس از ابلاغ واقعی به محکوم علیه یا وکیل او قابل اعتراض و رسیدگی در همان دادگاه تجدید نظر می‌باشد رأی قطعی است.

قانونگذار اصطلاح غیابی را در ماده ۳۶۴ قانون آیین دادرسی مدنی بکار نبرده و کلمه واخواهی را مطرح نکرده، بلکه واژه اعتراض را استعمال کرده است. در حالی که واقعاً حکم غیابی است و واخواهی انجام شده است. در این حالت حکم پس از انقضاء مهلت بیست روز پس از ابلاغ واقعی قابل اجرا می‌باشد. حتی اگر حکم ابلاغ قانونی شده باشد، محکوم علیه هر زمان که از ابلاغ قانونی مطلع شود، حق واخواهی دارد و زمانی محکوم له می‌تواند از موثر حکم استفاده کند که تأمین داده باشد.

فرجامخواهی:

سومین طرق شکایت از رأی، فرجامخواهی است که همچون اعاده دادرسی و ورود شخص ثالث از طرق فوق‌العاده شکایت به شمار می‌رود. فرجام در دیوانعالی کشور انجام می‌شود که دیوانعالی تمیز نامیده می‌شد.

ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی:

رسیدگی فرجامی عبارت است از تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی مورد درخواست فرجامی با

ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی

آراء قابل فرجام:

رای دادگاه بدوی که به علت تجدید نظر قطعیت یافته فرجام ندارد مگر اینکه جزء موارد ذیل باشد:

الف) در مورد احکامی که خواسته آن از مبلغ دو میلیون تومان بیشتر باشد. بهتر بود که مقنن به جای کلمه احکام عبارت دعوا را قید می نمود. خود مبلغ دو میلیون تومان قابل فرجام نیست. محکوم علیه مستقیماً می تواند تقاضای فرجام کند.

ب) در دعاوی غیرمالی هنگامی که اختلاف طرفین راجع به اصل نکاح باشد یا در بحث ارثیه که نکاح زوجیت زیر سؤال برود یا اینکه این اعتقاد باشد که نکاح فسخ شده است. حکم طلاق، دعاوی نسب، حجر (حکم حجر علیه شخصی که رشیده بوده و محجور شده است صادر می شود و صغیر نیازی به حکم ندارد زیرا محجور می باشد)

ج) وقف: حبس مال و تسبیل منافع آن الی الابد. دعاوی وقفیت از دعاوی بسیار رایج می باشد.

د) ثلث: وصیت شخص متوفی در مورد یک سوم از اموال خود پس از مرگ. هرکسی در زمان حیات خود می تواند تمام اموال خود را ببخشد. اما در مورد وصیت، زائد بر ثلث، مستلزم اذن و اجازه ورثه است.

ه) حبس: حبس مال و تسبیل آن در مدت معین.

و) تولیت: مدیریت اداره مال موقوفه و محبوسه.

اگر دادگاه نخستین حکمی صادر کرد و محکوم علیه تقاضای تجدید نظر در مهلت مقرر را انجام نداده باشد می تواند تقاضای فرجام نماید.

ماده ۳۶۸ قانون آیین دادرسی مدنی:

آرای دادگاههای تجدید نظر استان قابل فرجام خواهی نیست. مگر در موارد زیر:

الف) احکام راجع به اصل نکاح و فسخ آن، طلاق، نسب، حجر و وقف.

ب) قرارهای زیر مشروط به اینکه اصل حکم راجع به آنها قابل رسیدگی فرجامی باشد:

(۱) قرار ابطال یا رد دادخواست که از دادگاه تجدید نظر صادر شده باشد.

(۲) قرار سقوط دعوا یا عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا.

ع.ا. د. نقم

قانونگذار جهات تجدید نظر را پیش‌بینی نکرده است و لازم نیست محکوم علیه جهت تجدید نظر را ذکر کند و دادگاه موظف است که رسیدگی نماید.

ولی نکته مهم آن است که در دیوانعالی کشور باید جهات نقض در دادخواست تصریح شود، چون فرجام اثر انتقالی ندارد و به معنای دوباره قضاوت کردن نیست. چون رأی ممکن است در دیوانعالی کشور فقط در مورد جهات مشخص شده نقض گردد.

در دیوانعالی کشور تعدد قاضی حکمفرماست و از یک رئیس و حداقل یک مستشار تشکیل می‌ود و هر دو حق رأی دارند و رئیس در قضاوت حق مزیت بر دیگران ندارد (در تمام دادگاهها وضعیت بر همین منوال است) و ارزش رأی رئیس و مستشاران برابر است و باید نظر واحد و اتفاق نظر وجود داشته‌اشد و باید هر دو رئیس و مستشار در ابرام یا نقض وحدت نظر داشته باشند. اگر اختلاف نظری بوجود بیاید، مستشار سوم ضمیمه می‌شود و اگر شعبه دیوانعالی کشور مستشار سوم نداشته باشد، مستشار دیگری ضمیمه می‌شود تا اکثریت آراء حاصل شود.

ماده ۳۷۰ قانون آیین دادرسی مدنی:

شعبه رسیدگی کننده پس از رسیدگی با نظر اکثریت اعضاء در ابرام یا نقض رأی فرجام خواسته اتخاذ تصمیم می‌نماید. چنانچه رأی مطابق قانون و دلایل موجود در پرونده باشد ضمن ابرام آن، پرونده را به دادگاه صادر کننده اعاده می‌نماید و الا طبق مقررات آتی اقدام خواهد شد.

ذکر این نکته ضروری است که پرونده‌ای که مورد رسیدگی قرار گرفته است مرجوع می‌شود. اما پرونده فرجامخواهی در دیوانعالی کشور باقی می‌ماند.

موارد نقض قرار یا حکم:

در موارد ذیل قرار نقض یا ابرام می‌گردد:

الف) اگر رأی از دادگاهی صادر شود که صلاحیت ذاتی داشته باشد نقض می‌گردد. اما اگر دادگاه صادر کننده رأی صلاحیت محلی نداشته باشد و خواننده بر آن ایراد کرده باشد، رأی با قرار نقض می‌گردد (در حالی که این امر مخالف نظر دادگاه تجدید نظر است).

ب) اگر رأی یا فراری که از طرف دادگاه صادر شده است مخالف قانون یا شرع (در صورت عدم وجود قانون) باشد که می‌تواند مورد درخواست محکوم علیه یا وکیل وی قرار بگیرد.

ج) اصول دادرسی، قواعد امره و حقوق طرفین دعوا در رأی صادره رعایت نشده باشد، به صورتی که خلاف مقررات باشد.

در حالی که در قانون قدیم آیین دادرسی مقرر شده بود که اگر اصول دادرسی و حقوق طرفین رعایت نشود، رأی در صورتی نقض می‌شود که عدم رعایت اصول و حقوق طرفین به درجه‌ای باشد که به اساس رأی لطمه وارد آورد.

د) اگر آراء مغایر و متناقض با یکدیگر صادر شده باشد در صورتی که اصحاب دعوا و موضوع آن یکی باشد و دلیل و سبب قانونی دیگری برای تغییر آن وجود نداشته باشد.

ایراد وارد بر اعتبار امر قضاوت شده آن است که دعوی اقامه شده با امر قضاوت شده از سه جهت و منشأ یکی باشد:

(۱) موضوع (۲) سبب قانونی (۳) اصحاب دعوا

خواننده ایراد اعتبار امر قضاوت شده را نموده ولی به آن توجهی نشده است. و یا اینکه اصولاً ایرادی از سوی خواننده وارد نشده است.

مثال: در یک دعوا، حکم بر بی حقی خواهان صادر شده است و مجدداً خواهان دعوی دیگری را به طرفیت همان خواننده، همان موضوع و همان سبب قانونی قبلی اقامه نموده است که دو رأی متعارض با هم صادر شده است که قابل قرحامخواهی است.

اعتبار امر قضاوت شده در قانون آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی شده است. اما اگر اصحاب دعوا یا موضوع آن یا سبب قانونی تغییر کند، اقامه دعوی مجدد اشکالی ندارد. سبب قانونی ممکن است که (بیع، اجاره، ودیعه، رهن، هبه، صلح و ...) باشد. وقتی سبب قانونی عوض شود، مجوز اقامه دعوی جدید می‌باشد.

بند ۶ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی:

دعوی طرح شده سابقاً بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا قائم مقام آنان هستند رسیدگی شده و نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد.

ه) یکی از علل نقض شایع در دیوانعالی کشور آن است که به دلایل اصحاب دعوا توجه نشده است یا اینکه تحقیقات به صورت کاملی انجام نگردیده است.

ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی:

در موارد زیر حکم یا قرار نقض می‌گردد:

(۱) دادگاه صادر کننده رأی، صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به موضوع را نداشته باشد و در صورت عدم رعایت صلاحیت محلی، وقتی که نسبت به آن ایراد شده باشد،

(۲) رأی صادره خلاف موازین شرعی و مقررات قانونی باشد.

(۳) عدم رعایت اصول دادرسی و قواعد امره و حقوق اصحاب دعوا در صورتی که به درجه‌ای از اهمیت باشد که رأی را از اعتبار قانونی بیندازد.

(۴) آرای مغایر با یکدیگر، بدون سبب قانونی در یک موضوع و بین همان اصحاب دعوا صادر شده باشد.

(۵) تحقیقات انجام شده ناقص بوده و یا به دلایل و مدافعات طرفین توجه نشده باشد.

ملاک رسیدگی رأی فرجامخواهی:

اگر رأیی که صادر شده است با قوانین زمان صدور رأی مخالفت نداشته باشد، رأی نقض نمی‌گردد، حتی اگر مخالف قوانین فعلی باشد. باید بررسی شود که رأی صادره با قوانین معتبر زمان صدور رأی مخالفتی نداشته باشد که در این صورت رأی ابرام می‌شود، حتی اگر قانون زمان رسیدگی به پرونده فرجامخواهی تغییر کرده باشد.

ماده ۳۷۲ قانون آیین دادرسی مدنی:

چنانچه رأی صادره با قوانین حاکم در زمان صدور آن مخالف نباشد، نقض نمی‌گردد.
قسمت‌های یک رأی:

در اعتبار امر قضاوت شده مقرر گردیده که هر رأیی که از دادگاه صادر می‌گردد ۳ قسمت بارز دارد:

(۱) مقدمه رأی (۲) اسباب موجهه رأی (۳) نتیجه رأی

مقدمه رأی:

در مقدمه رأی که قابلیت تشخیص و تفکیک از سایر قسمت‌های رأی را دارد، خلاصه‌ای از اظهارات و صورتجلسات و ادله موجود در پرونده آورده می‌شود و ادعاهای، ادله و استدلال‌ات طرفین مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اسباب موجهه رأی:

پس از مقدمه، اسباب موجهه رای آورده می‌شود که ادعاها، استدلالات و أدله ارائه شده را با یکدیگر مقابله می‌کند بطوری که در پایان اسباب موجهه رای، مشخص می‌شود که دادگاه پس از بررسی، به کدام طرف متمایل شده است.

نتیجه رای:

نتیجه رای آن است که چون مثلاً اصالت سندخواهان تأیید شده است، بدینوسیله حکم به محکومیت

خواننده به تحویل ساعت صادر می‌گردد.

رای دادگاه باید مستند و مستدل به مواد قانونی و اسباب موجهه رای باشد و دلایل محکومیت محکوم علیه مشخص گردد. مفاد رای و منطوق رای، همان نتیجه رای است که در پایان رای آورده می‌شود.

اگر رای صادره دارای استناد به دلیل و سندی باشد و براساس آن خواننده ملزم به تحویل خواسته باشد، اگر در اسباب موجهه دادگاه استناد به یک ماده قانونی و در نتیجه رای به ماده دیگری استناد نماید و رای صادره با اسباب موجهه مطابقت نداشته باشد، رای نقض می‌گردد.

در دعوایی که مالک، خلع ید را خواسته، در حالی که خواننده رابطه استیجاری با موجر دارد و دادگاه آثار خلع ید را بر قرارداد اجاره مترتب سازد، یک رای متعارض بوده و قابل نقض می‌باشد.

ماده ۲۷۳ قانون آیین دادرسی مدنی:

چنانچه مفاد رای صادره با یکی از مواد قانونی مطابقت داشته باشد، لکن اسباب توجیهی آن با ماده‌ای که دارای معنای دیگری است تطبیق شده، رای یاد شده نقض می‌گردد.

وجود قرارداد به عنوان یک قانون:

گروهی معتقدند که وقتی قراردادی بین طرفین وجود دارد، به عنوان یک قانون بین طرفین تلقی شده و لازم‌الوفاء است که تا اندازه‌ای درست است، زیرا نصی که بر روابط طرفین حاکم است قرارداد می‌باشد.

ماده ۱۰ قانون مدنی:

قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده اند در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد نافذ است.

بسیاری از فقهاء شرط ابتدایی را قبول ندارند و فقط عقود معین را می‌پذیرند و اگر قراردادی باشد که در عقود معین در نظر گرفته نشده است لازم‌الوفاء نیست مگر آنکه ضمن عقد لازم دیگری منعقد شده باشد که البته نظر مشهودی نیست.

بنابراین چون قانون مدنی به هنگام تصویب این نظر را نپذیرفته است و به همین دلیل ماده ۱۰ قانون مدنی را در نظر گرفته است، پس هر قراردادی بین طرفین لازم‌الوفاء است و به منزله قانون بر روابط طرفین قرارداد تلقی می‌شود و محدوده الزامات و حقوق متقابل هر طرف را مشخص می‌کند.

وقتی اختلافی بوجود بیاید و قرارداد مستند دادگاه قرار می‌گیرد، قرارداد بایستی توسط دادگاه مورد بررسی قرار گیرد، اگر دادگاه به آن معنایی بدهد که مورد نظر طرفین نباشد رأی نقض می‌گردد.

ماده ۳۷۴ قانون آیین دادرسی مدنی:

در مواردی که دعوای ناشی از قرارداد باشد، چنانچه به مفاد صریح سند یا قانون یا آیین‌نامه مربوط به آن قرارداد معنای دیگری غیر از معنای مورد نظر دادگاه صادر کنند رأی داده شود، رأی صادره در آن خصوص نقض می‌گردد.

عدم صحت اسناد در فرجامخواهی:

فرجامخواهی دوباره قضاوت کردن نیست و در دیوانعالی کشور موضوع ثابت نمی‌شود و اصولاً مورد بررسی قرار نمی‌گیرد.

ماده ۳۷۵ قانون آیین دادرسی مدنی:

چنانچه عدم صحت مدارک، اسناد و نوشته‌های مبنای رأی که طرفین در جریان دادرسی ارایه نموده‌اند ثابت شود، رأی صادره نقض می‌گردد.

سابقه ماده:

در قانون قدیم مقرر شده که:

آنچه که در دادگاه صادر کننده رأی فرجام خواسته احراز شده، در دیوانعالی کشور محرز و مسلم است. در شعب دیوانعالی کشور، پرونده مجدداً مورد بررسی قرار نمی‌گیرد، اما دیوانعالی کشور در صورتی که در فرجامخواهی مدارکین، نحوه احراز نظر دادگاه را بررسی می‌کند و اینکه آیا

اسناد و مدارک و دلایل گویای نظر دادگاه است یا خیر، اگر نتیجه بررسی مثبت بود، رای تأیید و
گرنه نقض خواهد شد.

نقض رای در دیوانعالی کشور کار ساده‌ای نیست و بیشتر موارد پرونده‌های رد شده از دیوانعالی
کشور حاکی از آن است که اصولاً این موارد قابل طرح نمی‌باشند. در دیوانعالی کشور، اصالت سند
یا جعلی بودن آن مورد بررسی قرار نمی‌گیرد بلکه اگر ایراد جعل شه و دادگاه به آن توجه نکرده
باشد رای نقض می‌گردد.

وجود یکی از موجبات نقض رای:

اگر یکی از موجبات نقض رای وجود داشته و فرجامخواه به آن استناد نکرده و مورد توجه وی قرار
نگرفته باشد، آن رای نقض می‌گردد.

ماده ۳۷۷ قانون آیین دادرسی مدنی:

در صورت وجود یکی از موجبات نقض، رای مورد تقاضای فرجام نقض می‌شود اگر چه فرجام‌خواه
به آن جهت که مورد نقض قرار گرفته استناد نکرده باشد.

اقدامات پس از نقض:

دیوانعالی کشور رای را نقض یا ابرام می‌نماید. ممکن است که رای جزئاً نقض و جزئی دیگر از آن
ابرام شود که هر قسمت از آن تحت شمول نقض یا ابرام قرار می‌گیرد و مقررات خاص بر آن
مترتب می‌شود. در اقدامات پس از نقض، اصل بر آن است که رای توسط دیوانعالی کشور نقض
شده است.

دیوانعالی کشور پس از نقض رای، رای نقض شده را به دادگاه مرجوع می‌کند و دادگاه مکلف به
رسیدگی است. اگر دیوانعالی کشور رای را به این علت نقض کند که دادگاه صلاحیت رسیدگی را
نداشته است، پرونده به مرجع صالح فرستاده می‌شود (چه عدم صلاحیت ذاتی و چه عدم صلاحیت
نسبی).

مرجع صالح ممکن است دادگاه صالح باشد یا دیوان عدالت اداری. چون عالی‌ترین مرجع حل
اختلاف در صلاحیت و عالی‌ترین و تنها مرجع تعیین مرجع صالح، دیوانعالی کشور می‌باشد.

ماده ۴۰۱ قانون آیین دادرسی مدنی:

پس از نقض رأی دادگاه در دیوانعالی کشور، رسیدگی مجدد به دادگاهی که به شرح زیر تعیین می‌گردد ارجاع می‌شود و دادگاه مرجوع الیه مکلف به رسیدگی می‌باشد:

الف) اگر رأی منقوض به صورت قرار بوده و یا حکمی باشد که به علت نقص تحقیقات نقض شده است، رسیدگی مجدد به دادگاه صادر کننده آن ارجاع می‌شود.

ب) اگر رأی به علت عدم صلاحیت دادگاه نقض شده باشد، به دادگاهی که دیوان عالی کشور صلاح بداند ارجاع می‌گردد.

ج) در سایر موارد نقض، پرونده به شعبه دیگر از همان حوزه دادگاه که رأی منقوض را صادر نموده ارجاع می‌شود و اگر آن حوزه بیش از یک شعبه دادگاه نداشته باشد به نزدیک‌ترین دادگاه حوزه دیگر ارجاع می‌شود.

نکته: در ۲ مورد پرونده به دادگاه صادر کننده رأی مرجوع می‌شود:

۱) رأی فرجامخواسته قرار بوده باشد و دادگاه مکلف است که به ماهیت رسیدگی کند. در حالی که مطابق قانون سال ۱۳۶۴ اگر قرار نقض می‌شود، به دادگاه صادر کننده ارجاع می‌گردید که دادگاه می‌توانست به آن رسیدگی کند یا به دادگاه دیگری ارجاع نماید و ممکن بود پرونده‌ای مدتها مورد رسیدگی قرار بگیرد.

۲) رأی به علت نقص تحقیقات نقض شده باشد.

نکته: در چنین حالتی اگر در رسیدگی به پرونده در مسایل کیفری، بیم تحت تأثیر قرار گرفتن قضات و یا آشوب باشد، رئیس قوه قضائیه از اختیارات خود استفاده می‌کند و پرونده را احاله می‌نماید. یعنی اینکه پرونده را به یک شعبه در شهری دیگر ارجاع می‌دهد، منتهی این ارجاع باید با مجوز دیوانعالی کشور باشد.

در سایر موارد نقض، پرونده به شعبه دیگری ارجاع می‌شود که در همان حوزه قضایی قرار دارد و سابقه رسیدگی در آن شعبه از دادگاه وجود ندارد و اگر دادگاه در آن حوزه نباشد، پرونده به نزدیکترین شعبه دادگاه در حوزه دیگر ارجاع داده می‌شود.

سؤال: وقتی پرونده نقض شده و به شعبه دیگری ارجاع می‌شود، تکلیف دادگاه مرجوع الیه

چیست؟

۱) اگر پرونده به مرجع یا دادگاه صالح ارجاع شده باشد، دادگاه مکلف است مجدداً به پرونده رسیدگی کند. اگر رأی نقض شده قرار باشد دادگاه صادر کننده قرار باید وارد ماهیت دعوا شده و رأی را صادر نماید.

۲) اگر رأی به علت نقص تحقیقات نقض شود، دیوانعالی کشور باید موارد نقص را صورت و فهرست نموده تا پرونده مجدداً مورد تحقیق و بررسی مجدد قرار گیرد. دادگاه یا تحقیقات را کامل کرده و سپس باتوجه به نتیجه تحقیقات رأی مقتضی را صادر کند.

ماده ۴۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی:

در صورت نقض رأی به علت نقص تحقیقات، دیوان عالی کشور مکلف است نواقص را به صورت یکجا و مشروح ذکر نماید.

ماده ۴۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی:

دادگاه مرجوع الیه به شرح زیر اقدام می نماید:

الف) در صورت نقض حکم به علت نقص تحقیقات، تحقیقات مورد نظر دیوانعالی کشور را انجام داده پس با در نظر گرفتن آن مبادرت به صدور رأی می نماید.

ب) در صورت نقض قرار دادگاه مکلف است برابر رأی دیوانعالی کشور به دعوا رسیدگی کند، مگر اینکه بعد از نقض سبب تازه‌ای برای امتناع از رسیدگی به ماهیت دعوا حادث گردد. در این خصوص چنانچه قرار منقوض ابتدائاً در مرحله تجدید نظر صادر شده باشد، به دادگاه صادر کننده قرار ارجاع می شود و اگر در تأیید قرار دادگاه بدوی بوده، پرونده برای رسیدگی به همان دادگاه بدوی ارجاع می گردد.

سؤال: اگر قراری از دادگاه عمومی صادر شود و در دادگاه تجدید نظر استان، عیناً استوار تأیید شود و از آن فرجام خواهی می شود، دیوانعالی کشور قرار ابطال دادخواست را نقض می کند. در این حالت پرونده به کدام دادگاه ارجاع می شود؟

پرونده به دادگاه عمومی ارجاع داده می شود چون تجدید نظر دوباره قضاوت کردن است، در حالی که قضاوتی صورت نگرفته است.

اگر دعوایی در دادگاه عمومی مطرح و حکم صادر شود و دادگاه تجدید نظر استان، حکم را فسخ و قرار ابطال دادخواست بدوی را صادر کند و از این رأی درخواست فرجام شود و دیوانعالی کشور رأی

تجدید نظر را نقض کند، در این حالت، پرونده به دادگاه تجدید نظر ارسال می‌شود. زیرا پرونده دوباره قضاوت شده و تجدید نظر دوباره قضاوت کردن است.

قانونگذار مقرر کرده که در سایر موارد پرونده به دادگاه همعرض ارجاع می‌شود (حال همان حوزه قضایی یا شعبه نزدیک به آن دادگاه).

رای اصداری:

مثال: مردی علیه خانمی ادعای زوجیت اقامه می‌کند که در شعبه ۱۰۲۱ دادگاه عمومی مطرح می‌شود. دادگاه عمومی حکم زوجیت را صادر می‌کند و چون دعوا غیرمالی است قابل تجدید نظر می‌باشد.

ماده ۲۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی:

احکام زیر قابل درخواست تجدید نظر می‌باشد:

(ب) کلیه احکام صادره در دعاوی غیرمالی.

شعبه ۲۳ دادگاه تجدید نظر استان تهران حکم صادر می‌کند که حکم قابل فرجام است و پرونده به شعبه ۲۷ دیوانعالی کشور ارجاع می‌شود. در این صورت دو حالت متصور است:

(۱) حکم در شعبه ۲۷ دیوانعالی کشور ابرام و تأیید می‌شود.

(۲) حکم در شعبه ۲۷ دیوانعالی کشور نقض می‌شود. قرار نیوده بلکه حکم بوده است و به دلیل مثلاً مغایرت با موازین شرعی نقض شده است. پرونده به شعبه همعرض، یعنی شعبه ۲۱ تجدید نظر استان تهران ارجاع داده می‌شود. شعبه ۲۱ تجدید نظر علی‌القاعده ۲ عمل را می‌تواند انجام دهد:

الف) رأی شعبه ۲۷ دیوانعالی کشور را صحیح تشخیص داده و مطابق آن نظر رأی می‌دهد، در حالی که تکلیف تبعیت دارد.

ب) شعبه ۲۱ تجدید نظر، نظر دیوانعالی کشور را نپذیرد، بلکه رأی شعبه همعرض یعنی شعبه ۲۳ تجدید نظر را تأیید کرده و مطابق آن رأی صادر کند. این رأی، رأی اصداری است و دیوانعالی کشور نمی‌تواند آرای اصداری صادر کند.

حال اگر از رأی صادره از شعبه ۲۱ تجدید نظر فرجامخواهی شود، ممکن است به همان شعبه ۲۷

دیوانعالی کشور ارجاع شود که عمل درستی نیست. تقاضای فرجامخواهی به شعبه ۱۵ دیوانعالی

کشور ارجاع داده می‌شود. معمولاً وقتی آرای اصداری صادر می‌شود، دادگاه صادر کننده رأی اصداری، آراء خود را مستدل، مستند و به صورت روشن و واضح می‌نویسد.
رأی اصداری به دو دلیل ایرام می‌شود:

- (۱) استدلال جدیدی که دادگاه صادر کننده رأی اصداری مطرح نموده است.
 - (۲) قضات شعبه دیوانعالی کشور تعویض شده‌اند و رأی تایید و ایرام می‌شود.
- ولی امکان دارد که شعبه ۱۵ دیوانعالی کشور، رأی را ایرام نکند اما حق نقض رأی را ندارد. در صورت عدم ایرام، باید نظر و استدلال خود را مشخص نماید که در نتیجه پرونده به هیئت عمومی دیوانعالی کشور (هیئت عمومی شعب حقوقی دیوانعالی کشور) ارجاع می‌گردد.
- هیئت عمومی در سه حال و در صورت تشکیل می‌شود که عبارتست از:

(۱) هیئت عمومی وحدت رویه که مرکب از رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری به ریاست رئیس دیوانعالی کشور و با حضور دادستان کل یا معاون تشکیل می‌شود و این در حالتی است که درباره یک موضوع از دادگاههای تالی، آراء متناقض صادر شده باشد. مثلاً اینکه آیا گواهی عدم پرداخت چک که از جانب بانکها صادر می‌شود، آیا آثار اعتراض و پروتست (واخواست) را دارد یا خیر؟

در این رابطه ۲ نظر وجود داشت:

الف) آثار واخواست را دارد. ب) آثار واخواست را دارا نمی‌باشد.

در سال ۱۳۶۹ هیئت عمومی وحدت رویه تشکیل شد و نهایتاً رأی داد که گواهی عدم پرداخت آثار واخواست را دارد. آراء وحدت رویه هیئت عمومی دیوانعالی کشور در حکم قانون است و همه شعب دیوانعالی و سایر مراجع و دادگاهها ملزم به تبعیت از آن هستند.

(۲) هیئت عمومی شعب حقوقی:

این هیئت از رؤسا و مستشاران شعب حقوقی تشکیل می‌شود که به آراء متناقض حقوقی رسیدگی کرده و درباره آن نظر می‌دهد این هیئت رأی اصداری را ایرام کرده یا نقض می‌کند بدون مسامحه می‌توان گفت که هیئت عمومی شعب حقوقی برای رسیدگی به آرای اصداری تشکیل می‌شود.

(۳) هیئت عمومی شعبه کیفری

این هیئت از رؤسا و مستشاران شعب کیفری تشکیل می‌شود. که آراء متناقض کیفری رسیدگی کرده و درباره آن نظر می‌دهد.

اگر رأی اصداری از سوی هیئت عمومی حقوقی نقض شود، پرونده به دادگاه همعرض (شعبه ۱۹ تجدید نظر) ارجاع داده می‌شود. شعبه مرجوع الیه در رسیدگی ممکن است سه نظر داشته باشد:

(۱) شعبه مرجوع الیه مکلف به تبعیت از نظر هیئت عمومی است.

(۲) شعبه مرجوع الیه تکلیفی به تبعیت از نظر هیئت عمومی ندارد و اصولاً تبعیت قاضی از قاضی پذیرفته نیست.

(۳) دادگاه شعبه ۱۹ تجدید نظر بایستی به استدلال هیئت عمومی توجه نماید. حتی می‌تواند برخلاف نظر هیئت عمومی رأی صادر کند که این رأی قطعی است. این نظر صحیح می‌باشد.

مهلت فرجام‌خواهی:

مهلت درخواست فرجام برای ساکنین ایران ۲۰ روز و برای اشخاص مقیم خارج از کشور ۲ ماه می‌باشد. حال اگر رأی که مورد فرجام قرار می‌گیرد از دادگاه تجدید نظر صادر شده باشد، از تاریخ ابلاغ رأی مهلت شروع می‌شود اگر رأی فرجام‌خواسته از سوی دادگاه بدوی صادر شده باشد، مهلت فرجام‌خواهی از تاریخ انقضای مهلت تجدید نظر شروع می‌شود و فرقی نمی‌کند که حکم غیابی یا حضوری باشد.

ماده ۳۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی:

مهلت درخواست فرجام‌خواهی برای اشخاص ساکن ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج دو ماه می‌باشد.

ماده ۳۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی:

ابتدای مهلت فرجام‌خواهی به قرار زیر است:

الف) برای احکام و قرارهای قابل فرجام خواهی دادگاه تجدید نظر استان از روز ابلاغ.

ب) برای احکام و قرارهای قابل تجدید نظر دادگاه بدوی که نسبت به آن تجدید نظرخواهی نشده

از تاریخ انقضای مهلت تجدید نظر.

آراء معارض:

آرائی هستند که مستلزم استدلال آنها غیرقابل جمع بوده و نتوان آن دو را با یکدیگر جمع نمود.

شعب تشخیص:

پس از انقلاب و اداره شدن دادگستری مطابق موازین دادگستری، مرجع تجدید نظر حذف شد. چون حکم حاکم شرع را غیر قابل تجدید نظر می دانستند. به تدریج با درج مقالات و نوشتارهای متعدده، بالاخره مقرر شد که تجدید نظر وجود داشته باشد.

ماده ۳۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی:

آرای دادگاههای عمومی و انقلاب در موارد زیر نقض می گردد:

الف) قاضی صادر کننده رأی متوجه اشتباه خود شود.

ب) قاضی دیگری پی به اشتباه رأی صادره ببرد، به نحوی که اگر به قاضی صادر کننده رأی تذکر دهد، متنبه شود.

ج) دادگاه صادر کننده رأی یا قاضی، صلاحیت رسیدگی نداشته‌اند و یا بعداً کشف شود که قاضی فاقد صلاحیت برای رسیدگی بوده است.

تبصره (۱) منظور از قاضی دیگر مذکور در بند (ب) عبارت است از رئیس دیوانعالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس حوزه قضایی و یا هر قاضی دیگری که طبق مقررات قانونی پرونده تحت نظر او قرار می گیرد.

تبصره (۲) در صورتی که دادگاه انتظامی قضات تخلف قاضی را مؤثر در حکم صادره تشخیص دهد، مراتب را به دادستان کل کشور اعلام می کند تا به اعمال مقررات این ماده اقدام نماید. این ماده شامل مهلت‌های تجدید نظر نمی گردد و الی الابد می تواند مورد تجدید نظر قرار بگیرد. واقعیت این است که بسیاری از احکام قطعی مطابق قانون و احکام شرعی و محتویات پرونده صادر نشده است.

به همین دلیل در پی اصلاحاتی که در قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در سال ۱۳۸۱ انجام شد مقرر گردید که در دیوانعالی کشور، شعبی به نام شعب تشخیص تشکیل می شود که در آن قاضی از قضات دیوانعالی کشور حضور دارند و کلیه آرای قطعی صادره از محاکم و شعب دیوانعالی کشور قابلیت رسیدگی و تجدید نظر در شعب تشخیص است.

تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب:

درخواست تجدید نظر نسبت به آراء قطعی مذکور در این ماده اعم از اینکه رأی در مرحله نخستین صادر شده و به علت انقضای مهلت تجدید نظر خواهی قطعی شده باشد یا قانوناً قطعی باشد و یا از مرجع تجدید نظر صادر گردیده باشد باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی به شعبه یا شعبی از دیوانعالی کشور که «شعبه تشخیص» نامیده می شود تقدیم گردد. شعبه تشخیص از پنج نفر از قضات دیوان مذکور به انتخاب رئیس قوه تشکیل می شود. در صورتی که شعبه تشخیص وجود خلاف بین را احراز نماید، رأی را نقض و رأی مقتضی صادر نماید. چنانچه وجود خلاف بین را احراز نکند، قرار رد درخواست تجدید نظر خواهی را صادر خواهد نمود. تصمیمات یاد شده شعبه تشخیص در هر صورت قطعی و غیر قابل اعتراض می باشد مگر آنکه رئیس قوه قضائیه در هر زمانی و به هر طریقی رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد که در این صورت جهت رسیدگی، به مرجع صالح ارجاع خواهد شد.

کلیه قرارهای قطعی از دادگاههای عمومی (که خواسته آنها از سیصد هزار تومان کمتر باشد) و کلیه احکام قطعی که خواسته آنها بیش از ۳۰۰ هزار تومان و کمتر از دو میلیون تومان باشد و در دادگاه تجدید نظر رسیدگی شده است، قابلیت طرح در شعب تشخیص را دارند یک ماه برای طرح دعوا وقت وجود دارد. طرح پرونده در شعب تشخیص طریق غیر معمول طرح شکایت از آراء قطعی است. آراء شعب تشخیص قطعی است ولی رئیس قوه قضائیه هر زمان که از حکم خلاف مقررات و شرع آگاه شد می تواند آن را نقض کند. رسیدگی در شعب تشخیص ماهیتی است و آراء شعب تشخیص در شعبه دیگر قابلیت تجدید نظر است که البته نص قانونی وجود ندارد، بلکه آیین نامه این امر را مقرر نموده است.

اعتراض ثالث:

اعتراض ثالث، طریق شکایتی است که رایج بوده و به نتیجه می رسد و باید مورد توجه قرار گیرد. اعتراض ثالث تنها طریق شکایتی است که باب آن با ثالث باز می شود و اصحاب دعوا (اعم از دعوی اصلی یا طاری) حق اعتراض ثالث را ندارند، اگر در خصوص یک دعوا، رأی صادر شود که باعث تضییع حقوق ثالث شود و آن شخص یا نماینده وی در آن دعوا، دخالتی نداشته باشند، می تواند اعتراض نماید.

اگر در خصوص دعوایی، رأی صادر شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به رأی شده است به عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشد، می تواند نسبت به آن رأی اعتراض داشته باشد.

شخص ثالث:

شخصی است که خود یا یا نماینده ثالث به عنوان اصحاب دعوا در دادرسی که منتهی به صدور رأی شده است دخالتی نداشته اند. اعتراض ثالث تنها طریق شکایت از رأی است که مهلت ندارد (ولی در حقوق فرانسه این مدت ۳۰ سال است، زیرا مرور زمان در مورد دعاوی علیه اموال ۳۰ سال می باشد).

مثال: شخصی که وکالت یکی از اصحاب دعوا را به عهده دارد و در آن دعوا حکم صادر شده و به او هم به عنوان وکیل ابلاغ می شود، ۱۰ سال بعد وکیل به رأی اعتراض ثالث می نماید. در حالی که وکیل در دادرسی حضور داشته و در جریان دادرسی قرار گرفته و حکم هم به او ابلاغ شده است. دادگاه قرار رد اعتراض را صادر می نماید. این قرار رد اعتراض در دادگاه تجدید نظر مورد بررسی قرار می گیرد و بنا به دلایل زیر فسخ می گردد:

(۱) اعتراض کننده ثالث وکیل بوده و ته اصحاب دعوا، پس حق اعتراض را دارد.
(۲) در مورد آگاهی وکیل از جریان دادرسی، دادگاه بدوی (نخستین) استدلال کرده که وکیل بایستی در جریان دادرسی ورود ثالث را مطرح می کرده است و بایستی از وکالت استعفا می داده، ولی دادگاه تجدید نظر شرط اعتراض ثالث را عدم آگاهی نمی داند و همینکه به حقوق ثالث خللی وارد شود کفایت می کند.

(۳) دادگاه بدوی استدلال کرده که ده سال پیش رأی صادر شده و وکیل تاکنون مراجعه نکرده است، در حالی که اعتراض ثالث دارای مهلت نیست.

نکته: آراء محاکم اثر نسبی دارند و فقط در مورد اصحاب دعوا دارای اثر هستند و نمی توان در دعاوی دیگر به استناد اعتبار امر قضاوت شده ایراد وارد نمود.

شخص ثالث حق دارد در مورد تمام دعاوی که از محاکم عمومی، انقلاب و تجدید نظر صادر شده است اعتراض کند و شامل احکام و قرارها می شود، منتهی با این شرط که به حقوق او خللی وارد

شده باشد و حتی ثالث به قراردادهای داوری که در آنها حضور نداشته و منجر به صدور رأی گردیده است نیز می‌تواند اعتراض کند.

ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی:

در مورد ماده قبل، شخص ثالث حق دارد به هرگونه رأی صادره از دادگاههای عمومی، انقلاب و تجدید نظر اعتراض نماید و نسبت به حکم داور نیز کسانی که خود یا نماینده آنان در تعیین داور شرکت نداشته‌اند، می‌توانند به عنوان شخص ثالث اعتراض کنند.

سؤال: آیا قراردادهای اعدادی قابل اعتراض ثالث هستند یا خیر؟

در این باره ۲ نظر وجود دارد:

نظر اول:

قراردادهای اعدادی قابل شکایت نیستند، زیرا احتمال وارد آوردن خلل به حقوق ثالث وجود ندارد.

نظر دوم:

قراردادهای اعدادی قابل شکایت هستند و می‌توان به آنها اعتراض ثالث نمود، منتهی به شرطی که به حقوق ثالث خللی وارد شود.

انواع اعتراض ثالث:

اعتراض ثالث بر دو نوع است:

(۲) اعتراض ثالث طاری

(۱) اعتراض ثالث اصلی

اعتراض ثالث طاری:

عبارت است از اعتراض یکی از طرفین دعوا نسبت به رأی که به عنوان دلیل در دعوایی علیه او بکار رفته و مورد استناد قرار گرفته است.

اگر علیه شخص دعوایی اقامه شده و ادعایی ارائه گردد (اعم از خواهان یا خواننده) و ادعا مستند به حکم دادگاه باشد، این دعوا دفاعی ندارد و اصولاً درد بیدرمان است و فرد خلع سلاح شده است. فرقی نمی‌کند که این حکم علیه فرد صادر شده باشد یا علیه دیگری.

ماده ۴۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی:

اعتراضی شخص ثالث بر دو قسم است:

۱- اعتراض اصلی عبارت است از اعتراضی که ابتدا از طرف شخص ثالث صورت گرفته باشد.

ب) اعتراض طاری غیراصلی عبارت است از اعتراض یکی از طرفین دعوا به رأی که سابقاً در یک دادگاه صادر شده و طرف دیگر برای اثبات مدعای خود، در اثنای دادرسی آن رأی را ابراز نموده است.

مثال: خانم سمیعی علیه خانم جعفری اقامه دعوا می کند و ادعا دارد که یک لودر را از او خریده است و با ثباتی با یکدیگر و تهیه قرارداد فروش که آن را به دادگاه ارائه می دهند، دادگاه وارد بررسی می شود و چون اعتراضی از ناحیه خانم جعفری به عنوان فروشنده اعتراضی نمی شود یا دفاعی صورت نمی گیرد یا اصالت سند مورد تردید قرار نمی گیرد، دادگاه حکم می کند که خانم جعفری نسبت به تحویل لودر به خانم سمیعی اقدام کند.

در حالی که اصولاً خانم جعفری نسبت به لودر مالکیتی ندارد و مالیکت آن متعلق است به فردی به نام آقای شمس. حال خانم سمیعی علیه آقای شمس در مورد اجرت المثل لودری که در اختیار اوست اقامه دعوا می کند و استناد وی، رأی است که توسط دادگاهی در شیراز صادر شده است و خانم سمیعی درخواست اجرت المثل را در دادگاه تهران اقامه کرده است. آقای شمس می تواند:

۱) رأی را جعلی قلمداد کند که این امر امکان پذیر نمی باشد.

۲) بپذیرد که رأی درست است ولی ادعا کند که لودر توسط خام سمیعی (خواهان) به او فروخته شده یا اجاره داده شده است.

۳) به عنوان ثالث اعتراض نموده و تقاضای فسخ رأی را بنماید.

بنابراین اگر شخصی که رأی به نفع او از یک دادگاه صادر شده است، می تواند این رأی را در تمامی موارد در مورد افرادی که محکوم به را در اختیار دارند مورد استناد قرار دهد و تقاضای اجرت المثل و استرداد مال را بنماید.

اعتراض ثالث طاری در جریان دعوایی مطرح می شود (مثلاً درخواست اجور یا اجرت المثل) که فرد خواننده در دعوایی که حکم به استناد آن صادر شده (دعوی مالکیت لودر) نقشی نداشته است و اصل دعوا مطالبه اجرت المثل یا اجور لودر می باشد.

اعتراض ثالث طاری به عنوان دفاع مطرح می شود تا رأی دادگاه قبلی بی نتیجه شود و پس از اقامه دعوایی است که به استناد رأی صادره توسط دادگاه قبلی انجام شده است.

استناد ثالث اصلی

ممکن است که فرد اعتراض ثالث اصلی را مطرح کند و ادعا نماید که اصولاً خانم جعفری مالکینی بر لودر نداشته که پیوند آن را انتقال دهد که بایستی به وسیله دادخواست انجام شود و محل اعتراض ثالث اصلی در دادگاه صادر کننده رأی مورد اعتراض است و معترض بایستی اسناد و مدارک دال بر مالکیت خود را ارائه نماید.

ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی =

اعتراض اصلی باید به موجب دادخواست و به طرفیت محکوم له و محکوم علیه رأی مورد اعتراض باشد. این دادخواست به دادگاه تقدیم می شود که رأی قطعی معترض عنه را صادر کرده است. ترتیب دادرسی مانند دادرسی نخستین خواهد بود.

طرق آگاهی ثالث از رأی:

۱) ثالث از طریق یکی از آشتایان یا دوستان خود از صدور حکم و رأی خلاف واقع مطلع شود. چون وی به عنوان ثالث اصلی اعتراض می کند، بایستی دلایل مالکیت را ارائه کند و دادگاه پس از بررسی اعتراض، حکم معترض عنه را نقض می کند.

۲) حکم صادر شده و محکوم له برای اجرای حکم مراجعه می کند. در چنین فرضی رأی بایستی به دلیل آنکه دعوا عینی است، اجرا شود. مالک از مأمور اجرا مهلت می گیرد و نسبت به حکم اعتراض می کند و اعتراض او اعتراض ثالث اصلی است.

۳) رأی در یک دعوا به عنوان دلیل مورد استناد قرار می گیرد و اقامه دعوا می شود که ثالث به این رأی به عنوان ثالث طاری اعتراض می کند، اعتراض ثالث طاری نیازی به دادخواست ندارد و شخص ثالثی که رأی علیه او مورد استناد قرار گرفته است می تواند در جلسه دادرسی اعتراض کند و یا لایحه ارائه دهد و باید دلایل و مستندات خود را ارائه کند. هنگامی که اعتراض ثالث طاری مطرح می شود، صدور حکم نسبت به دعوای اصلی منوط به روشن شدن صدور حکم در خصوص دعوای اعتراض ثالث طاری می گردد.

دادگاه نمی تواند به دعوای اصلی رسیدگی کند و رأی صادر نماید تا نتیجه دعوای طاری مشخص شود و اگر دعوای طاری به نتیجه برسد، دعوای اصلی هم بی اثر می شود ولی اگر اعتراض به نتیجه نرسد، دادگاه در مورد دعوای اصلی رسیدگی نموده و حکم صادر می کند.

دادگاهی که به اعتراض ثالث طاری رسیدگی می کند نبایستی از لحاظ درجه از دادگاه صادر کننده رأی مورد اعتراض پایین تر باشد، چون دادگاه تالی نمی تواند رأی دادگاه تالی را نقض کند و اصولاً در این فرض، دادگاه تالی حق رسیدگی ندارد. اما دادگاه همعرض حق رسیدگی به اعتراض ثالث طاری را داشته و می تواند حکم را مورد بررسی و رسیدگی قرار داده و آن را نقض کند. اعتراض ثالث طاری نیاز به ارائه دادخواست ندارد.

ماده ۴۲۱ قانون آیین دادرسی مدنی:

اعتراض طاری در دادگاهی که دعوا در آن مطرح است بدون تقدیم دادخواست به عمل خواهد آمد، ولی اگر درجه دادگاه پایین تر از دادگاه می باشد که رأی معترض عنه را صادر کرده، معترض دادخواست خود را به دادگاهی که رأی را صادر کرده است، تقدیم می نماید و موافق اصول، در آن دادگاه رسیدگی خواهد شد.

اگر دادگاهی که رأی را صادر کرده است، دادگاه تجدید نظر باشد، دادگاه عمومی حق رسیدگی و فسخ رأی را ندارد زیرا اصولاً در صلاحیت این دادگاه نمی باشد و بایستی دادگاه تجدید نظر به آن رسیدگی کند، منتهی بایستی دعوی طاری در دادگاهی اقامه شود که دعوی اصلی مثلاً اجرت المثل در آن اقامه شده است، تا دادگاه رسیدگی کننده به دادخواست اجرت المثل متوجه باشد که دعوی طاری مطرح است و رسیدگی دعوی اصلی را به تأخیر بیندازد. منتهی به شرطی که دعوی اعتراضی طاری موثر در دعوا باشد، در غیر این صورت، دادگاه رسیدگی به دعوی اصلی را ادامه داده و حکم صادر می کند.

ماده ۴۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی:

در صورت وصول اعتراض طاری از طرف شخص ثالث، چنانچه دادگاه تشخیص دهد حکمی که در خصوص اعتراض یاد شده صادر می شود موثر در اصل دعوا خواهد بود، تا حصول نتیجه اعتراض، رسیدگی دعوا را به تأخیر می اندازد. در غیر این صورت به دعوی اصلی رسیدگی کرده و رأی می دهد و اگر رسیدگی به اعتراض برابر ماده ۴۲۱ با دادگاه دیگری باشد به مدت بیست روز به اعتراض کننده مهلت داده می شود که دادخواست خود را به دادگاه مربوط تقدیم نماید. چنانچه در مهلت مقرر اقدام نکند، دادگاه رسیدگی به دعوا را ادامه خواهد داد.

اصل بر این است که اعتراض ثالث طاری به رأی صادره بایستی در شعبه‌ای اقامه گردد که رأی معترض عنه را صادر کرده است. اما استثنا آن است که اعتراض ثالث در دادگاه دیگری مورد رسیدگی قرار گیرد به شرط آنکه درجه ۲ دادگاه برابر باشد.

نکته: از ۵ طریق شکایت از آراء صادره، سه شکایت واخواهی، اعاده دادرسی به شعبه‌ای ارائه می‌شود که رأی را صادر کرده است و ۲ شکایت تجدید نظر و فرجام خواهی به مرجع بالاتر ارائه می‌شود.

اما اگر دعوا در دادگاه بالاتری طرح شده و رأی صادر شده باشد و اعتراض ثالث طاری در دادگاه پایین‌تر صورت گرفته باشد، دادگاه به معترض اخطار می‌کند که ۲۰ روز وقت دارد که به دادگاه صادر کننده رأی (دادگاه صالح) مراجعه کرده و دادخواست اعتراض ثالث اصلی را تقدیم کند و گواهی ثبت دادخواست اعتراض را به دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض ثالث طاری ارائه دهد و مهلت تقدیم دادخواست و ارائه گواهی همان مدت ۲۰ روز پس از ابلاغ اخطار می‌باشد که در طی این مدت رسیدگی به دعوی مطرح شده اصلی متوقف می‌شود تا به اعتراض ثالث اصلی رسیدگی شود. دادگاه صادر کننده رأی معترض عنه ممکن است که:

(۱) اعتراض را رد کند که پس از رد اعتراض، دادرسی و رسیدگی به دعوی طرح شده اصلی از توقیف خارج شده و رأی صادر می‌شود.

(۲) اگر اعتراض به نتیجه رسید و رأی فسخ شد، حکم فسخ رأی به دادگاه رسیدگی به دعوی اجرت‌المثل و دعوی اعتراض ارائه می‌شود و دعوی اصلی رد می‌گردد.

اگر معترض ثالث اصلی گواهی ثبت دادخواست را ارائه ندهد، به دعوی اصلی رسیدگی شده و حکم صادر می‌گردد و اگر حکم قطعی شود، حتی اگر اعتراض ثالث اصلی به نتیجه برسد، دیگر نمی‌تواند اعتراض ثالث طاری را مطرح نماید.

ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی:

اعتراض شخص ثالث قبل از اجرای حکم مورد اعتراض، قابل طرح است و بعد از اجرای آن در صورتی می‌توان اعتراض نمود که ثابت شود حقوقی که اساس و مأخذ اعتراض است به جهت از جهات قانونی ساقط نشده باشد.

ماده اعتراض ثالث:

اعتراض ثالث اصلی به موجب دادخواست انجام می‌شود و هزینه دادرسی آن سه برابر هزینه دادرسی دادگاه بدوی است و دادخواست باید به دادگاه صادر کننده رأی مورد اعتراض تقدیم شود و دادخواست به محکوم له و محکوم علیه ابلاغ می‌شود.

ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی

اعتراض اصلی باید به موجب دادخواست و به طرفیت محکوم له و محکوم علیه رأی مورد اعتراض باشد. این دادخواست به دادگاهی تقدیم می‌شود که رأی قطعی معترض عنه را صادر کرده است. ترتیب دادرسی مانند دادرسی نخستین خواهد بود.

مرحوم دکتر جواد واحدی معتقد بود:

وقتی که دادگاه به اعتراض ثالث رسیدگی می‌کند، اگر اعتراض را وارد تشخیص داد، بایستی علاوه بر فسخ حکم مورد اعتراض، در حکم خود به مالکیت اعتراض کننده هم تصریح کند. دکتر طاهری اعتقاد دارد که:

دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض، در صورتی که اعتراض را وارد تشخیص داد فقط بایستی حکم را فسخ کند.

نظر استاد هم همین است چون منطبق با نص قانون می‌باشد. رویه قضایی هم نظر دوم را تأیید می‌کند.

سؤال: آیا اعتراض ثالث اثر تعلیقی دارد یا خیر و می‌تواند اجرای حکم را متوقف کند؟

اعتراض ثالث نمی‌تواند اجرای حکم قطعی را متوقف کند. اما اگر جبران ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم ممکن نباشد، دادگاه، قرار اجرای حکم را با گرفتن تأمین متناسب به تأخیر می‌اندازد.

ماده ۴۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی:

اعتراض ثالث موجب تأخیر اجرای حکم قطعی نمی‌باشد. در مواردی که جبران ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم ممکن نباشد، دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض ثالث به درخواست معترض ثالث پس از اخذ تأمین متناسب قرار تأخیر اجرای حکم را برای مدت معین صادر می‌کند.

ممکن است که دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض، قسمتی از حکم را نقض نماید. اما اگر حکم به صورتی باشد که غیرقابل تجزیه و تفکیک باشد، دادگاه کل حکم را مورد نقض و لغو قرار می‌دهد.

ماده ۴۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی

چنانچه دادگاه پس از رسیدگی به اعتراض ثالث را وارد تشخیص دهد، آن قسمت از حکم را که مورد اعتراض قرار گرفته نقض می‌نماید و دگر مقاد حکم غیرقابل تفکیک باشد، تمام آن القاء خواهد شد.

اعاده دادرسی:

اعاده دادرسی در امور حقوقی راه باریکی دارد و به ندرت اتفاق می‌افتد که بتوان آن را عمل نمود و اگر هم مطرح شود، بسیار کم به نتیجه می‌رسد. ولی در مواردی که راه باز است، راه در واقع سودمند و قاطعی است که همه چیز را عوض می‌کند. این روش که از طرق فوق‌العاده شکایت از آراء صادره است، باعث می‌شود که رسیدگی مجدد در مرجع صادر کننده حکم امکان پذیر شود، که در گذشته اعاده محاکمه یا شکایت عدولی نامیده می‌شد.

اعاده دادرسی تنها نسبت به آرائی قابل اعمال است که در قانون پیش‌بینی شده است و باید توسط اشخاصی ارائه شود که در قانون مشخص گردیده‌اند. اعاده دادرسی فقط نسبت به احکام است منتهی احکامی که قطعیت یافته‌اند و قرارهای صادره از دیدگاه، حتی قرارهای قاطع دعوا (قرار ابطال دادخواست، قرار رد دادخواست، قرار رد دعوا و ...) قابل اعاده دادرسی نمی‌باشند.

ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی:

نسبت به احکامی که قطعیت یافته ممکن به جهات ذیل درخواست اعاده دادرسی شود:

- (۱) موضوع حکم، مورد ادعای خواهان نبوده باشد.
- (۲) حکم به میزان بیشتر از خواسته صادر شده باشد.
- (۳) وجود تضاد در مقاد یک حکم که ناشی از استناد به اصول یا به مواد متضاد باشد.
- (۴) حکم صادره با حکم دیگری در خصوص همان دعوا و اصحاب آن که قبلاً توسط همان دادگاه صادر شده است متضاد باشد بدون آنکه سبب قانونی موجب این مغایرت باشد.
- (۵) طرف مقابل درخواست کننده اعاده دادرسی حيله و تقلبی بکار برده که در حکم دادگاه مؤثر بوده است.

(۶) حکم دادگاه مستند به اسنادی بوده که پس از صدور حکم، جعلی بودن آنها ثابت شده باشد.

۷) پس از صدور حکم، اسناد و مدارکی به دشت آید که دلیل حقانیت درخواست کننده اعاده دادرسی باشد و ثابت شود که اسناد و مدارک یاد شده در جریان دادرسی مکتوم بوده و در اختیار متقاضی نبوده است.

حکم صادره مورد ادعای خواهان نباشد:

خواسته دعوا که در دادخواست تصریح شده است خلع ید از ملک است و خواهان پس از پایان نخستین جلسه دادرسی خسارات وارده را نیز مطالبه کند و دادگاه به هر دو رأی بدهد حکم صادره درباره موضوعی صادر شده که در دادخواست تصریح نشده و مورد ادعای خواهان نبوده است پس می‌توان مورد را از موارد اعاده دادرسی دانست. زیرا دادگاه به درخواست خواهان توجه دقیقی ننموده است.

صدور حکم بیش از خواسته:

خواسته مورد ادعای خواهان مثلاً مطالبه یکصد میلیون تومان وجه نقد است که در دادخواست ذکر گردیده است ولی دادگاه محکوم به را به میزانی ذکر کرده که از مقدار خواسته مندرج در دادخواست بیشتر است که می‌تواند از میزان خواسته بیشتر بوده و از موارد اعاده دادرسی است.

تضاد در مفاد حکم:

تضاد در مفاد حکم در صورتی محقق می‌شود که اسباب موجهه حکم مفاد آن به معنای اخص با یکدیگر در تضاد است. مثلاً دادگاه در اسباب موجهه حکم وجود رابطه استیجاری را محرز دانسته ولی در مفاد حکم خواهان را محکوم به بی‌حقی نموده و علت آن را عدم وجود رابطه اجاره می‌داند.

صدور احکام متضاد از سوی دادگاه:

اگر دو حکمی که از یک دادگاه صادر شده و قطعیت یافته است با یکدیگر مخالف و متضاد باشند و تفاوتی ندارد که اختلاف بین دو حکم کلی یا جزئی باشد. مثلاً خواهان در دعوای خلع ید از یک ملک محکوم به بی‌حقی شده و در دعوای دیگری خوانده محکوم به خلع ید از تمام یا قسمتی از آن ملک شده باشد. منتهی شرط اعاده دادرسی آن است که اصحاب دعوا، سبب دعوا و موضوع دو دعوا واحد باشند، در غیر این صورت اعاده دادرسی مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد.

و چون حقیقت و تفسیر

یکی از طرفین پرونده، حيله و تقلبی بکار برده است که وجود حيله و تقلب در صدور حکم دادگاه مؤثر بوده است.

مصادیق حيله: افسون، مکر، فریب، نیرنگ، خدعه، کید، ترفند.

مصادیق تقلب: تغییر و تبدیل، ناراستی و دورویی، مکر، حيله و نادرسی.

تقلب در لغت اعم از حيله است. مثلاً با تقلب خواهان، شخصی به غیر از خواننده خود را خواننده معرفی می‌کند و صحت ادعای خواهان را به خلاف واقع تصدیق می‌کند. یا اینکه یکی از اصحاب دعوا با کارشناس یا وکیل طرف مقابل تبانی می‌کند و این تبانی باعث تأثیر در حکم دادگاه می‌شود یا اینکه خواهان تمامی اسناد و مدارک را به دادخواست ضمیمه نمی‌کند و در نتیجه خواننده دفاع متناسب را ارائه نمی‌نماید.

ارائه اسناد جعلی:

پس از آنکه خواهان اسنادی را به دادگاه ارائه نمود و مستند رأی دادگاه قرار گرفت و حکم صادر شد، مشخص می‌شود که اسناد جعلی بوده و جعلیت آنها اثبات می‌شود که سند مورد استناد ممکن است عادی یا رسمی باشد. منتهی این شرط وجود دارد که اعاده دادرسی در صورتی امکان پذیر است که جعلیت سند در دادگاه صالح ثابت شده و حکم هم درباره آن صادر شده باشد.

اثبات اصالت سند:

حکم صادر شده است و پس از آن اسنادی یافت می‌شود که مبین تأیید نظر خواهان است و تاکنون مکتوم و مخفی بوده و خواهان بدان دسترسی نداشته است، یا اینکه سندی مورد ادعای خواهان بوده که از سوی خواننده رد شده و به دلیل همین ایراد، استناد کننده به سند محکوم شده است و پس از صدور حکم، اصالت سند تأیید شده است.

انواع اعاده دادرسی:

اعاده دادرسی به دو دسته تقسیم می‌شود:

(۲) اعاده دادرسی اصلی

(۱) اعاده دادرسی طاری

اعاده دادرسی طاری:

در اثنای دادرسی حکمی به عنوان دلیل ارائه می‌شود و شخصی که حکم مزبور علیه او مورد استناد است، در صورتی که به آن دسترسی نداشته است، می‌تواند در حقیقت دعوای اصلی

اقامه شده و در جریان دادرسی، یکی از اصحاب دعوا، به حکمی به عنوان دلیل استناد می کند و طرف مقابل که حکم علیه او مورد استناد قرار گرفته باید بی اعتباری و بطلان دلیل را مطرح کند و ثابت نماید.

درخواست اعاده دادرسی طاری بایستی در دادگاهی اقامه شود که حکم در آنجا به عنوان دلیل ارائه شده است.

ماده ۴۳۲ قانون آیین دادرسی مدنی:

اعاده دادرسی بر دو قسم است:

الف) اصلی که عبارت است از این که متقاضی اعاده دادرسی به طور مستقل آن را درخواست نماید.

ب) طاری که عبارت است از این که در اثنای دادرسی حکمی به عنان دلیل ارائه شود و کسی که حکم یاد شده علیه او ابراز گردیده نسبت به آن درخواست اعاده دادرسی نماید.

ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی:

درخواست اعاده دادرسی اصلی به دادگاهی تقدیم می شود که صادر کننده همان حکم بوده است و درخواست اعاده دادرسی طاری به دادگاهی تقدیم می گردد که حکم در آنجا به عنوان دلیل ابراز شده است.

درخواست کننده اعاده دادرسی:

اعاده دادرسی همچون فرجام، تجدید نظر و واخواهی می بایستی توسط محکوم علیه و علیه محکوم له حکم مورد درخواست اعاده دادرسی درخواست شود. همچنین اعاده دادرسی از سوی قائم مقام محکوم علیه و محکوم له قابل پذیرش است. همچنین وراث محکوم علیه می توانند درخواست اعاده دادرسی نمایند.

ورود ثالث در دعوی اعاده دادرسی مجاز نمی باشد در عین حالی که در ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی تصریح شده است.

ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی:

هرگاه شخص ثالثی در موضوع دادرسی اصحاب دعوی اصلی برای خود مستقلاً حقی قابل باشد و ...

نشده است وارد دعوا گردد، چه این که رسیدگی در مرحله بدوی باشد یا در مرحله تجدید نظر. در این صورت نامبرده باید دادخواست خود را به دادگاهی که دعوا در آنجا مطرح است تقدیم و در آن منظور خود را به صور صریح اعلان نماید.

ماده ۴۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی:

در اعاده دادرسی غیر از طرفین دعوا شخص دیگری به هیچ عنوان نمی تواند داخل در دعوا شود.

اعاده دادرسی اصلی:

در این نوع از اعاده، متقاضی اعاده دادرسی بایستی به طور مستقل آن را درخواست کند که مستلزم تقدیم دادخواست است و باید نام و نام خانوادگی، محل اقامت درخواست کننده و طرف او درج گردد. همچنین مشخصات حکم مورد درخواست، مشخصات دادگاه صادر کننده حکم و جهتی که موجب اعاده دادرسی می شود درج گردد. اگر دادخواست را وکیل یا نماینده یا قائم مقام ارائه می دهد، بایستی مشخصات آنها در دادخواست قید شود و مدارکی مثبت دال بر سمت آنها ضمیمه دادخواست شود.

هزینه دادرسی در اعاده دادرسی، معادل مرحله فرجام است. دادخواست اعاده دادرسی اصلی باید به دادگاه صادر کننده حکم مورد درخواست اعاده دادرسی تقدیم شود و همین دادگاه نیز صلاحیت رسیدگی به درخواست را دارا می باشد.

اعاده دادرسی طاری:

اعاده دادرسی طاری در صورتی امکان دارد که در اثنای یک دادرسی، حکمی به عنوان دلیل ارائه شود و شخصی که حکم مزبور علیه او مورد استناد قرار گرفته نسبت به آن درخواست اعاده دادرسی نماید. درخواست اعاده دادرسی طاری باید در هر حال به دادگاهی داده شود که حکم در آن دادگاه به عنوان دلیل ابراز شده است و این درخواست توسط دادگاه دریافت کننده به دادگاه صادر کننده حکم مورد اعاده دادرسی فرستاده شود.

اگر دادگاه رسیدگی کننده تشخیص دهد که اگر حکمی در رابطه با اعاده دادرسی صادر می شود موثر در دعواست، رسیدگی به دعوی مطرح شده را به تأخیر می اندازد و در غیر این صورت رسیدگی خود را ادامه می دهد.

۴۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی:

دادگاهی که دادخواست اعاده دادرسی طاری را دریافت می‌دارد مکلف است آن را به دادگاه صادر کننده حکم ارسال نماید و چنانچه دلایل درخواست را قوی بداند و تشخیص دهد حکمی که در خصوص اعاده دادرسی صادر می‌گردد مؤثر در دعوا می‌باشد. رسیدگی به دعوای مطروحه را در قسمتی که حکم راجع به اعاده دادرسی به تأخیر می‌اندازد و در غیر این صورت به رسیدگی خود ادامه می‌دهد.

تبصره) چنانچه دعوایی در دیوانعالی کشور تحت رسیدگی باشد و درخواست اعاده دادرسی نسبت به آن شود، درخواست به دادگاه صادر کننده حکم ارجاع می‌گردد. در صورت قبول درخواست یاد شده از طرف دادگاه، رسیدگی در دیوان عالی کشور تا صدور حکم متوقف خواهد شد.

ترتیب رسیدگی در اعاده دادرسی:

پس از تقدیم دادخواست اعاده دادرسی به دادگاه صادر کننده حکمی که مورد درخواست اعاده دادرسی قرار گرفته است، در صورت تکمیل بودن دادخواست، دادگاه صالح ابتدا در مورد قبول یا رد دادخواست قرار لازم را صادر و پس از قبول دادخواست، مبادرت به رسیدگی ماهوی می‌کند. پس رسیدگی در ۲ مرحله انجام می‌شود:

(۲) رسیدگی ماهوی

(۱) رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی

تبصره ماده ۴۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی:

دادگاه صالح بدو در مورد قبول یا رد درخواست اعاده دادرسی قرار لازم را صادر می‌نماید و در صورت قبول درخواست مبادرت به رسیدگی ماهوی خواهد نمود. سایر ترتیبات رسیدگی مطابق مقررات مربوط به دعاوی است.

دادگاه در جلسه دادرسی فقط به مورد یا مواردی رسیدگی می‌کند که در دادخواست اعاده دادرسی ذکر و تصریح شده است. اما طرف مقابل می‌تواند تمام حقوق دفاعی را در همان محدوده اعمال نماید. مثلاً ایراد به سمت، تعرض به اصالت سند و ...

ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی:

در اعاده دادرسی به جز آنچه که در دادخواست اعاده دادرسی ذکر شده است، جهت گیری مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد.

نکته: در اعاده دادرسی ورود ثالث، جلسه ثالث، طرح دعوای اضافی دعوای متقابل ممنوع است.

آثار اعاده دادرسی:

اثر تعلیقی اعاده دادرسی بر اجرای حکم آن است که قابلیت اعاده دادرسی و حتی صرف درخواست اعاده دادرسی نسبت به حکم اجرای آن را متوقف نمی کند، اما پس از صدور قرار قبولی اعاده دادرسی، در صورتی که محکوم به غیرمالی باشد اجرای حکم متوقف می شود ولی اگر محکوم به مالی باشد و امکان گرفتن تأمین و جبران خسارت احتمالی وجود داشته باشد. با تشخیص دادگاه از محکوم له تأمین اخذ و حکم اجرا می گردد.

بنابراین اجرای حکم در صورتی متوقف می شود که:

اولاً: عملیات اجرایی خاتمه نیافته باشد. ثانیاً: کسی که درخواست اعاده دادرسی نموده است

درخواست صدور قرار توقیف عملیات اجرایی را بنماید.

ماده ۴۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی:

با درخواست اعاده دادرسی و پس از صدور قرار قبولی آن به شرح ذیل اقدام می گردد:

الف) چنانچه محکوم به غیرمالی باشد اجرای حکم متوقف خواهد شود.

ب) چنانچه محکوم به مالی است و امکان اخذ تأمین و جبران خسارت احتمالی باشد به تشخیص

دادگاه از محکوم له تأمین مناسب اخذ و اجرای حکم ادامه می یابد.

ج) در مواردی که درخواست اعاده دادرسی مربوط به یک قسمت از حکم باشد حسب مورد مطابق

بند های الف و ب اقدام می گردد.

اثر انتقالی اعاده دادرسی:

اعاده دادرسی، دارای اثر انتقالی است یعنی اینکه دادگاه در صورت فسخ حکم مورد شکایت باید

مجدداً نسبت به امور حکمی و موضوعی رسیدگی و اتخاذ تصمیم نماید. مثلاً صدور قرار تحقیق و

معاینه محل، قرار کارشناسی، اقرار استماع شهادت شهود، قرار اخذ گواهی گواهان و ... امکان پذیر

می باشد.

اثر اعاده دادرسی بر سایر اشخاص:

در این مورد قانون ایران ساکت است ولی چون قانونگذار در مورد وخواهی، تجدید نظر و

فرجام خواهی تعیین تکلیف نموده است که سایر اشخاص نمی توانند طرف مخاطب قرار گیرند، از

این جهت می توان اثر اعاده دادرسی را نیز بدین گونه تفسیر نمود.

دادگاه اگر پس از رسیدگی، درخواست اعاده دادرسی را صحیح و موجه قلمداد کند، حکم مورد درخواست را فسخ و خود میبایست به صدور رأی می‌نماید و اگر اعاده دادرسی در مورد قسمتی از حکم باشد، همان قسمت از حکم اصلاح خواهد شد.

ماده ۴۳۸ قانون آیین دادرسی مدنی:

هرگاه پس از رسیدگی، دادگاه درخواست اعاده دادرسی را وارد تشخیص دهد، حکم مورد اعاده دادرسی را نقض و حکم مقتضی صادر می‌نماید. در صورتی که اعاده دادرسی راجع به قسمتی از حکم باشد، همان قسمت نقض یا اصلاح می‌گردد. این حکم از حیث تجدید، نظر و فرجام‌خواهی تابع مقررات مربوط خواهد بود.

اگر اعاده دادرسی به جهت مغایرت دو حکم درخواست شود و دادگاه وارد رسیدگی ماهیتی گردد درخواست را وارد تشخیص دهد، حکم دوم نقض و حکم نخست و اولیه دارای اثر خواهد بود. اما اگر فرجام‌خواهی به علت مغایرت دو رأی باشد، اگر چه رأی دوم نقض می‌گردد، اما رأی نخست هم اگر مخالف قانون باشد نقض خواهد شد.

ماده ۴۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی:

اگر جهت اعاده دادرسی مغایرت دو حکم باشد، دادگاه پس از قبول اعاده دادرسی حکم دوم را نقض و حکم اول به قوت خود باقی خواهد بود.

ابلاغ رأی به اصحاب دعوا:

رأیی که براساس اعاده دادرسی صادر می‌شود باید به اصحاب دعوا ابلاغ شود، پس باید به صورت دادنامه در آید و اگر اشتباهات سهوی پیش بیاید، تصحیح آن با دادگاه صادر کننده حکم است که رأساً یا به درخواست هریک از طرفین انجام می‌شود.

آراء صادره در اعاده دادرسی قابل تجدید نظر و فرجام‌خواهی است در صورتی که اصل موضوع قابلیت تجدید نظر یا فرجام را داشته باشد. همچنین صدور حکم غیابی در اعاده دادرسی منتفی است.

اگر در مورد حکمی، اعاده دادرسی انجام شود و حکم صادر گردد، دیگر در مورد آن اعاده دادرسی پذیرفته نمی‌شود. زیرا این حکم یک بار مورد اعاده دادرسی واقع شده و امکان تجدید آن وجود ندارد. و اگر در حین رسیدگی در مورد درخواست اعاده دادرسی قرار بگیرد.

ماده ۴۴۰ قانون آیین دادرسی مدنی:

نسبت به حکمی که پس از اعاده دادرسی صادر می‌گردد، دیگر اعاده دادرسی از همان جهت پذیرفته نخواهد شد.

اگر حکم مورد درخواست اعاده دادرسی فسخ شود بی اعتبار می‌شود، بی اعتباری مستند حکم برخلاف جعلی بودن آن از جهات اعاده دادرسی نیست. اما مطالبه خسارت را می‌توان یکی از جهات اعاده دادرسی به شمار آورد.

والسلام علی من التبع الهدی